دانشکده ادبیات و علوم انسانی

پژوهشهای علوم تاریخی

علمی

شمارهٔ استاندارد بین‌المللی:
۲۲۵۱-۹۲۵۴
۲۶۷۶-۳۳۷۰

سال ۱۵، شمارهٔ ۱، بهار ۱۴۰۲

خلیج‌فارس و بازنشر فرهنگ و سنت‌های ایرانی تا پایان دورهٔ صفویه در مشرق‌زمین ۱
حمید اسدپور؛ فرج‌الله احمدی؛ حسین اسکندری

واکاوی علل عدم موفقیت کمپانی انگلیسی مسکوی در ایران عصر صفوی ۲۳
محمد مشهدی نوش‌آبادی

هرموز و یکپارچگی حوزهٔ دریای پارس ۴۴
احمد بازماندگان خمیری

مجاهدان قفقازی و مناقشات محله‌ای تبریز (جمادی‌الاول... ۷۱
نورالدین نعمتی؛ جمال پیره‌مرد شتربان

بحران نان خمسه (زنجان) در اواخر دورهٔ قاجار دخالت‌ها و... ۹۳
حسن رستمی؛ مسعود بیات

تأثیر بحران‌های طبیعی بر وضعیت روستاییان استان... ۱۲۷
سورنا فیروزی؛ محمد امین سعادتمهر

ناشر
دانشگاه تهران

پژوهشهای علوم تاریخی
علمی
سال ۱۵، شمارهٔ ۱، بهار ۱۴۰۲، شمارهٔ پیاپی ۳۳

بسم الله الرحمن الرحیم

پژوهش‌های علوم تاریخی
شمارهٔ استاندارد بین‌المللی (چاپی): ۹۲۵۴-۲۲۵۱
شمارهٔ استاندارد بین‌المللی (الکترونیکی): ۳۳۷۰-۲۶۷۶
سال ۱۵، شمارهٔ ۱، بهار ۱۴۰۲، شمارهٔ پیاپی ۳۳

صاحب امتیاز: دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران
مدیرمسئول: عبدالرضا سیف (استاد دانشگاه تهران)
سردبیر: منصور صفت‌گل (استاد دانشگاه تهران)
ناشر: دانشگاه تهران

هیأت تحریریّه:

ادموند هرزیک
استاد دانشگاه آکسفورد، انگلستان

خوزه فرنسیسکو کوتیاس فرر
استاد دانشگاه الکانته، اسپانیا

فرجاله احمدی
دانشیار دانشگاه تهران

عبدالرسول خیراندیش
استاد دانشگاه شیراز

رابرت گلیو
استاد دانشگاه اکستر، انگلستان

حسن حضرتی
دانشیار دانشگاه تهران

منصور صفت‌گل
استاد دانشگاه تهران

محمّدباقر وثوقی
استاد دانشگاه تهران

کازئو موری موتو
دانشیار دانشگاه توکیو، ژاپن

نوبوآکی کندو
استاد دانشگاه مطالعات خارجی توکیو، ژاپن

سهراب یزدانی
دانشیار دانشگاه خوارزمی

مدیر داخلی: منصوره شهریاری

نشانی: تهران، خ انقلاب، خ قدس، کوچهٔ آذین، پلاک ۱۰، ساختمان شماره دو دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، طبقه سوم، دفتر مجله پژوهش‌های علوم تاریخی.
نشانی پست الکترونیکی: Jhss@ut.ac.ir **تلفن:** ۶۶۹۷۱۱۷۰-۰۲۱ **قیمت:** .....

مجلهٔ پژوهشهای علوم تاریخی براساس ابلاغیه شماره ۳/۱۱/۶۰۳۵۰ مورخ ۱۳۹۰/۰۴/۲۹ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری دارای درجهٔ **علمی ـ پژوهشی** است.

حقوق کلیهٔ مقالات برای دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران محفوظ است.

این نشریه در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود:
■ پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی به نشانی https://www.sid.ir
■ پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) به نشانی https://ecc.isc.gov.ir/showJournal/22717
■ پایگاه استنادی الریخ (Ulrich) به نشانی www. Ulrich's international periodicals directory
■ پایگاه استنادی آکادمیا به نشانی https://tehran.academia.edu/JournalofHistoricalSciencesStudies

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
خلیج‌فارس و بازنشر فرهنگ و سنت‌های ایرانی تا پایان دورهٔ صفویه در مشرق‌زمین	۱-۲۲
واکاوی علل عدم موفقیت کمپانی انگلیسی مسکوی در ایران عصر صفوی	۲۳-۴۳
هرموز و یکپارچگی حوزهٔ دریای پارس	۴۵-۷۰
بحران نان خمسه (زنجان) در اواخر دورهٔ قاجار؛ دخالت‌ها و سیاست‌های گروه‌های نفوذ	۷۱-۹۲
تأثیر بحران‌های طبیعی بر وضعیت روستاییان استان اصفهان در دورهٔ پهلوی (۱۳۰۴-۱۳۵۷)	۹۳-۱۲۶
هویت‌های مادی و گیمری در هزارهٔ یکم پیش از میلاد؛ مَندَ و یک بازنگری	۱۲۷-۱۵۳

Print ISSN: 2251-9254
Online ISSN: 2676-3370

https://jhss.ut.ac.ir/

University Of Tehran faculty Of Literature and Humanities

Journal of Historical Sciences Studies

(JHSS)

Research Paper

doi 10.22059/JHSS.2023.349102.473596

The Persian Gulf and the Republishing of Iranian Culture and Traditions Until the End of the Safavid Period in the East

Hamid Asadpour[1,*], Farajollah Ahmadi[2], Hossein Eskandari[3]

1. Corresponding author, Persian Gulf University, Bushehr, Iran. E-Mail: asadpour@pgu.ac.ir
2. Department of History, University of Tehran, Tehran, Iran. E-Mail: fahmadi@ut.ac.ir
3. Teacher of history in Semnan high schools, Semnan, Iran. E-Mail: eskandari.h76@gmail.com

Article Info.

Received: 2022/09/24

Accepted: 2023/07/29

Keywords:
Persian Gulf, Iran, East, Persian Language, Art, Architecture.

Abstract

Over time, roads have been identified as the vital economic arteries of nations, as they have been one of the fundamental factors and domains in the development of nations. The majority of the research conducted on roads focuses on the economic, political, and military functions of roads, as do most historians and researchers. The Persian Gulf does not deviate from this norm. In addition to its function as a trade corridor, the Persian Gulf has also played a fundamental and important role in the realm of culture. This study endeavors to answer the fundamental question of what impact the Persian Gulf has had on the evolution of Iranian culture and customs. It appears that the expansion of trade based on the tolerance of Iranian merchants and the travels of religious and spiritual missionaries and other Iranian groups formed through the Persian Gulf paved the way for the formation of Iranian communities outside of Iran's borders and the spread of Iranian culture. This issue crystallizes into topics including Persian language, customs, and Iranian art and architecture. This topic has been investigated using library resources and a descriptive analyticmethod.

How To Cite: Asadpour, H., Ahmadi, F., & Eskandari, H. (2023). The Persian Gulf and the Republishing of Iranian Culture and Traditions Until the End of the Safavid Period in the East. *Journal of Historical Sciences Studies*, *15*(1), 1-22.

Publisher: University of Tehran Press.

فصلنامه
پژوهش‌های علوم تاریخی
سال ۱۵، شماره ۱، بهار ۱۴۰۲، شماره پیاپی ۳۳
دانشکده ادبیات و علوم انسانی

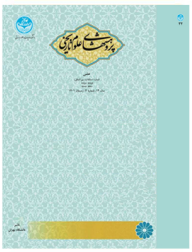

مقالهٔ علمی-پژوهشی

خلیج‌فارس و بازنشر فرهنگ و سنت‌های ایرانی تا پایان دورهٔ صفویه در مشرق‌زمین

حمید اسدپور[۱]، فرج‌الله احمدی[۲،*]، حسین اسکندری[۳]

۱. مدیر گروه تاریخ دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران. رایانامه: asadpour@pgu.ac.ir

۲. نویسندهٔ مسئول، گروه تاریخ، دانشگاه تهران، ایران. رایانامه: fahmadi@ut.ac.ir

۳. دبیر تاریخ در دبیرستان تیزهوشان شهر سمنان، سمنان، ایران. رایانامه: eskandari.h76@gmail.com

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۰۷

واژه‌های کلیدی:
ایران، خلیج‌فارس، زبان فارسی، مشرق‌زمین، معماری، هنر.

چکیده

راه‌ها در گذر زمان از عوامل و زمینه‌های اساسی در توسعهٔ کشورها بوده‌اند و از آن‌ها به‌عنوان شاهرگ حیاتی اقتصادی ملت‌ها یاد شده است. تأکید مورخان و پژوهشگران به‌طور عمده بر نقش‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی راه‌ها بوده و بیشتر پژوهش‌های صورت‌گرفته درمورد راه‌ها، دربارهٔ این موضوعات است. خلیج‌فارس نیز از این قاعده مستثنا نیست. این در حالی است که خلیج‌فارس به‌عنوان یک شاهراه تجاری، نقش اساسی و پررنگی در زمینهٔ فرهنگ نیز ایفا کرده است. این پژوهش در پی پاسخگویی به این سؤال اساسی است که خلیج‌فارس چه نقشی در بازنشر فرهنگ و سنت‌های ایرانی تا پایان دورهٔ صفویه در مشرق زمین داشته است. به‌نظر می‌رسد جاذبهٔ فرهنگ ایرانی و گسترش تجارت مبتنی بر تسامح و تساهل بازرگانان ایرانی و مسافرت‌های مبلغان مذهبی و معنوی و دیگر گروه‌های ایرانی که از طریق خلیج‌فارس شکل گرفتند، زمینه‌ساز استقرار جوامع ایرانی در فراسوی مرزهای ایرانی و گسترش فرهنگ ایرانی شد. این مسئله در قالب موضوعاتی مانند زبان فارسی، آداب و رسوم و همچنین هنر و معماری ایرانی متبلور شده است. در این پژوهش با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و با روش تحلیلی توصیفی به بررسی موضوع پرداخته می‌شود.

استناد به این مقاله: اسدپور، حمید، احمدی، فرج‌الله، و اسکندری، حسین (۱۴۰۲). خلیج‌فارس و بازنشر فرهنگ و سنت‌های ایرانی تا پایان دورهٔ صفویه در مشرق‌زمین. فصلنامهٔ پژوهش‌های علوم تاریخی، ۱۵(۱)، ۱-۲۲.

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

حضور پررنگ خلیج‌فارس در مسائل سیاسی و تجارت بین‌المللی، از گذشته‌های دور مورد توجه بوده است و به همین دلیل، بخش عمده‌ای از پژوهش‌هایی که درمورد خلیج‌فارس صورت گرفته، بر مسائل تجاری، اقتصادی و سیاسی تمرکز یافته است. در مقابل، پژوهش‌هایی که در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی خلیج‌فارس صورت گرفته بسیار محدود است. البته این محدودیت در قیاس با پژوهش‌های فراوانی است که در زمینه‌های تجاری، اقتصادی و سیاسی صورت گرفته است. راه‌ها در طول تاریخ، ضمن آنکه در بخش نظامی، اقتصادی و سیاسی تأثیرگذار بوده‌اند، در زمینهٔ فرهنگی اجتماعی نیز نقش مؤثری داشته‌اند. خلیج‌فارس نیز از این مسئله مستثنا نیست. به‌واقع عرصه‌های ناگشودهٔ فراوانی در زمینهٔ اجتماعی و فرهنگی خلیج‌فارس وجود دارد که قابل پژوهش هستند. این شاهراه مهم به همان نسبت که محل مبادلات اقتصادی و تجاری اقوام و ملل مختلف بوده، عرصه‌ای برای تبادل فرهنگی نیز محسوب شده است. این مسئله به‌ویژه با اتکا بر این موضوع که گفتمان تجارت در خلیج‌فارس مبتنی و تسامح و تساهل بوده است، اهمیت بیشتری دارد. درواقع تساهل و تسامح جزئی از سنت‌های تجاری حاکم بر خلیج‌فارس بود که علاوه بر گسترش تجارت، سبب پذیرش آداب و رسوم و سنت‌های ایرانی اسلامی از سوی ملل دیگر شد. طی دوره‌های مختلف تاریخی، گروه‌های مختلف ایرانی که مسلمان یا غیرمسلمان بودند که عمدتاً از خلیج‌فارس به قصد تجارت یا مهاجرت راهی سرزمین‌های دیگر شدند، سبب شکل‌گیری جوامع ایرانی به‌ویژه در جنوب و جنوب شرقی و شرق آسیا و همچنین شرق آفریقا شدند. این جوامع ایرانی خارج از کشور در انتقال فرهنگ و تمدن ایرانی نقش مهمی در طول تاریخ ایفا کردند. این پژوهش به بررسی چگونگی گسترش فرهنگ و تمدن ایرانی در سرزمین‌های مختلف تا پایان عهد صفوی و با تکیه بر نقش تاریخی خلیج‌فارس و همچنین بازرگانان و صوفیان ساکن در کرانه‌ها و پس‌کرانه‌های خلیج‌فارس می‌پردازد. این پژوهش در پی پاسخگویی به این سؤال اساسی است که خلیج‌فارس و ساکنان کرانه‌ها و پس‌کرانه‌های آنچه نقشی در گسترش فرهنگ و سنت‌های ایرانی داشته‌اند. به‌نظر می‌رسد گسترش تجارت مبتنی بر تسامح و تساهل بازرگانان ایرانی و مسافرت‌های مبلغان مذهبی و معنوی و دیگر گروه‌های ایرانی که از طریق خلیج‌فارس شکل گرفتند، زمینه‌ساز استقرار جوامع ایرانی در فراسوی مرزهای ایرانی و گسترش فرهنگ ایرانی شد. این مسئله در قالب موضوعاتی مانند زبان فارسی، آداب و رسوم و همچنین هنر و معماری ایرانی متبلور شده است. در این پژوهش با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و با روش تحلیلی-توصیفی به بررسی موضوع پرداخته می‌شود. درواقع در این پژوهش، ضمن تأکید بر جوامع ایرانی شکل‌یافته از طریق خلیج‌فارس در جنوب شرقی و شرق آسیا و

همچنین شرق آفریقا، به شکل موضوعی به تحلیل مسئله پرداخته می‌شود. تاکنون پژوهشی مستقل دربارهٔ این موضوع و با اتکا بر این فرضیه انجام نشده است.

۲. جوامع دور از وطن «دیاسپورا»[1]

با توجه به آنکه خلیج‌فارس سبب شکل‌گیری جوامع ایرانی خارج از کشور و گسترش فرهنگ ایرانی شد و این جوامع سبب گسترش و تثبیت فرهنگ ایرانی شدند، ابتدا به شکل مختصر به تعریف و توضیح واژهٔ دیاسپورا می‌پردازیم؛ زیرا هر نوع از گروه‌های مهاجر را نمی‌توان دیاسپورا نامید. واژهٔ دیاسپورا به مفهوم آوارگی قومی و گاهی به معنای پخش‌شدن و پراکندگی است (Rios, 2010: 2). شفر، دیاسپورا را اقلیتی قومی می‌داند که در کشور میزبان، تمایلات قومی خود به وطن اصلی را حفظ کرده‌اند (Shefer, 1986: 3). برخی دیاسپورا را مردمی برشمرده‌اند که در خارج از وطن اولیهٔ خود زندگی می‌کنند و هویت اساسی خود را به‌وسیلهٔ گروه‌های نخبه حفظ کرده‌اند (Calhoun, 1983: 11). ویلیام سافران معتقد است دیاسپورا باید دارای ویژگی‌هایی باشد که عبارت‌اند از جداشدن از یک منطقهٔ خاص و مرکز به مناطق پیرامونی و خارجی، به صورتی که مهاجران یک خاطره، چشم‌انداز یا افسانهٔ جمعی را درمورد سرزمین اصلی خود و موقعیت آن و تاریخ و دستاوردهایش حفظ کنند. آن‌ها ممکن است تا مدت‌ها توسط جامعهٔ میزبان به‌طور کامل پذیرفته نشده باشند و به‌نوعی همیشه احساس جدایی از آن سرزمین دارند. همه یا بخشی از آن‌ها بر این باورند که وطن اجدادی، خانهٔ واقعی و ایدئال آنان است و ممکن است در آینده به آنجا بازگردند. آن‌ها متعهد به حفظ و احیای ایدئال‌هایی از وطن خود هستند. آن‌ها به شکل نیابتی به ارتباط با وطن خود ادامه می‌دهند و آگاهی و هویت آنان با وجود چنین رابطه‌ای مشخص می‌شود. هرچند تلاش آنان بر این است که دستاوردهای عظیمی در سرزمین میزبان نیز داشته باشند و در تجارت و بازرگانی، علم، فرهنگ و نوسازی جامعهٔ میزبان، نقش فعالی ایفا کنند (Safran, 1991: 83-92). این ویژگی‌ها البته به‌طور کامل در همهٔ جوامع تشکیل‌شده از مهاجران در خارج از کشور مشاهده نمی‌شود. برخی نیز این نوع جوامع خارج از کشور را جمعیتی می‌دانند که مهاجرت آنان، حاصل الزامات و محدودیت‌های سیاسی و مذهبی است که سبب مهاجرت‌های گستردهٔ فرامرزی شده است (حق‌پناه، ۱۳۸۷: ۲۰۵). اهمیت این جوامع مهاجران به شکلی است که امروزه حتی مفهوم ناسیونالیسم دیاسپورا استفاده می‌شود و آن ناسیونالیسم از راه دور و به‌طور عموم احساس ناسیونالیستی در میان جوامع دور از وطن است که

1. Diaspora

افراد می‌خواهند ارتباط ملی خود را تجربه کنند. اما این به مفهوم ترک جامعهٔ میزبان که در آن زندگی می‌کنند، نیست و اشتیاق به وطن اصلی خود، راهی برای حفظ هویت اساسی آنان است.

۳. خلیج‌فارس و شکل‌گیری جوامع ایرانی در خارج از کشور

ساحل ایرانی خلیج‌فارس بیش از نهصد کیلومتر طول دارد و از شمال غربی به جنوب‌شرقی دارای بندرها و مراکزی است که هرکدام روزگاری دارای شهرت و اهمیت خاص بوده‌اند. این بندرها از گذشته‌های دور از مهم‌ترین مراکز تجاری محسوب می‌شدند؛ چنان‌که مورخان و جغرافی‌دانان مسلمان از این تجارت باشکوه، مطالبی ارائه داده‌اند. به بیان اصطخری (۱۳۴۰: ۱۲۰) «مردمان سیراف را بازرگانی و دریانوردی روزی تمام است و اهل سیراف و سواحل دریا گذار باشند و شنودم که مردی از سیراف به بازرگانی دریا شد و چهل سال در کشتی بماند و به خشکی برنیامد و چون به کنار دریا رسیدی به شهرها دل خوش نخواستی که از دریا بیرون آید». ابن‌حوقل نیز از ثروت بازرگانان حوزهٔ ایرانی خلیج‌فارس و تجارت باشکوه آن با چین سخن گفته است (ابن‌حوقل، ۱۳۶۶: ۵۱). مقدسی نیز مطالبی از معماری باشکوه بندرهای خلیج‌فارس به‌ویژه سیراف، بازارهای فوق‌العادهٔ آن و همچنین نقش ارتباطی تجاری آنان با شرق آسیا ارائه داده است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۳۶). از دیدگاه آدام متز، سیراف مهم‌ترین بارکده صادرات و واردات کالاها در خلیج‌فارس بود و از همه جای جهان، کشتی‌ها به آن بندر وارد می‌شدند و تجارت مناطقی مانند چین وابسته به سیراف بود (۱۳۹۸: ۵۴۵). سابقهٔ این‌گونه ارتباطات تجاری به دورهٔ باستان می‌رسد و به‌ویژه در دورهٔ ساسانی این‌گونه ارتباطات گسترش زیادی یافته است؛ چنان‌که اردشیر اول، شهرها و بناهایی بر کرانهٔ خلیج‌فارس ایجاد کرد و شاپور دوم نیز توجهی اساسی به امنیت راه‌های دریایی خلیج‌فارس داشت. او نیرویی به بحرین فرستاد و در دورهٔ او امکانات دریانوردی در بندرهای حاشیه خلیج‌فارس گسترش زیادی یافت (حورانی، ۱۳۳۸: ۴۹ و ۴۰۰). بخش عمدهٔ این ارتباطات با سرزمین‌های هند و چین در آسیا بود. این ارتباطات محدود به این سرزمین‌ها نبود، ولی این دو سرزمین از مهم‌ترین مراکز حوزهٔ ارتباطی تجاری برای ایرانیان محسوب می‌شد. خلیج‌فارس در این میان از مهم‌ترین شاهراه‌های این ارتباطات بوده است. اهمیت این ارتباطات در خلیج‌فارس چنان است که مقدسی درمورد بندرهایی مانند سیراف، آن را اردوگاه چین و انبارهای فارس و خراسان نامیده است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۳۶).

مسئلهٔ اساسی در امر تجارت در خلیج‌فارس و زمینه‌سازی برای شکل‌گیری جوامع ایرانی خارج از کشور، رعایت تساهل و تسامح مذهبی در گسترش اسلام، به‌ویژه از سوی بازرگانان ایرانی است که از کرانه‌های خلیج‌فارس با مناطق دیگر ارتباط داشتند؛ چنان‌که در شهرهایی مانند سیراف و هرمز،

سازگاری زیادی میان اقوام و مذاهب مختلف وجود داشته و حقوق همهٔ این اقوام به رسمیت شناخته شده است (کنگانی، ۱۳۸۶: ۳۴۰). این وضعیت تسامح و تساهل میان مراکز تجاری خلیج‌فارس در قرون بعد نیز تداوم یافته است.

سمرقندی می‌نویسد: «این هرمز که آن را جرون گویند، در میان دریا بندری است که بر روی زمین بدل ندارد. تجار اقالیم هفتگانه ، به آن بندر توجه دارند و مردم دریابار از حدود چین و جاوه تا عدن و جده نفایس و ظرایف به آن بلده آرند و مسافران عالم از هر جا آیند و هرچه آرند، در برابر هرچه خواهند بی‌زیادت جست‌وجوی در آن شهر یابند و دیوانیان از همه چیز غیر از نقد زر و نقره عشر ستانند و اصحاب ادیان مختلف بل کفار در آن شهر بسیارند و بیرون از عدل با هیچ آفریده معامله‌ای ندارند و به این سبب آن بلده را دارالامان گویند» (سمرقندی، ۱۳۵۳: ۵۱۳-۵۱۴).

۴. خلیج‌فارس و انتقال و گسترش آیین‌ها و اندیشه‌های مذهبی و معنوی

یکی از مهم‌ترین کارکردهای فرهنگی خلیج‌فارس، گسترش آیین‌ها و اندیشه‌های مذهبی و معنوی ایرانیان است. چنان‌که اشاره شد، بخش عمدهٔ شکل‌گیری دیاسپوراهای ایرانی از راه تجارت و به‌طور عمده، از راه خلیج‌فارس است. همچنین مهاجرت و سفرهایی نیز که بسیاری از صوفیان و فقها از سوی خلیج‌فارس داشتند، زمینه‌ساز انتقال و اندیشه‌های معنوی و مذهبی بود که بیشتر در ایران وجود داشت یا مناسک معنوی و مذهبی که در ایران اجرا می‌شد.

یکی از مهم‌ترین مناطقی که با تشکیل و ایجاد جوامع ایرانی در آنجا، اندیشه‌ها، آیین‌ها و مناسک ایرانی در آن ناحیه گسترش فراوانی یافت، هندوستان است. هندوستان از جمله مناطقی است که پیوستگی فراوانی با فرهنگ و تمدن ایرانی دارد. از گذشته‌های دور تا دورهٔ صفوی، کانون‌هایی از ایرانیان و بنا بر دلایل مختلف در هندوستان شکل گرفته است. ارتباط گستردهٔ ایران و هند از دورهٔ باستان وجود داشته است. در اواخر این دوره، شکل‌گیری کانون‌های ایرانیان مهاجر در هند را شاهدیم که در دورهٔ اسلامی گسترش بیشتری یافته است. دین اسلام و فرهنگ ایرانی-اسلامی، هم از طریق نظامی و هم غیرنظامی به هند راه یافت. در قرون نخستین اسلامی مناطقی از هندوستان توسط مسلمانان فتح شد و اسلام به این مناطق راه یافت. از جمله می‌توان به لشکرکشی‌های مسلمانان توسط فرماندهانی مانند سعید بن اسلم و محمد بن هارون اشاره کرد که حجاج بن یوسف به این منطقه گسیل کرده بود (یعقوبی، ۱۳۶۲، ج ۲: ۲۲۸). همچنین می‌توان به پیشروی محمد بن قاسم در بلاد سند، جنید ابن‌عبدالرحمان در زمان هشام بن‌عبدالملک و همچنین نیروهایی به فرماندهی هشام‌بن‌عمرو ثعلبی به‌ویژه در ناحیهٔ مولتان و در زمان منصور عباسی اشاره کرد (همان:

۳۶۴ و ۲۹۵). هرچند سابقهٔ ارتباطات ایران و هند در اساطیر و افسانه‌ها نیز وجود دارد. فردوسی چنین سروده است:

ز ساز و ز گردان هـر دو گـروه زمین همچو دریا بد و گرد کـوه
ز خفتـان و ز خنجـر هنـدوان ز بـالا و اسـپ و ز برگسـتوان
ز بس نالهٔ بـوق و هنـدی درای همی کوه را دل برآمـد ز جـای
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۲۲)

اشاره به آلات و ادوات جنگی هندی به‌نوعی بیانگر روابط بازرگانی و تجاری میان ایران و هندوستان است. در *گرشاسب‌نامه* نیز به سفر و لشکرکشی ایرانیان به هند اشاره شده است:

چنان شد همـه کـار خـود سـاخته بـه کشـتی نشسـتند و پرداختـه
به شش‌ماهه یک‌ساله ره برنوشـت بی‌آزار و خـرم بـه خشـکی گذشـت
(اسدی توسی، ۱۳۷۴: ۷۱)

در *گرشاسب‌نامه*، ضمن برشمردن اقدامات گرشاسب، به توصیف جزایر و مناطق مختلف هند نیز پرداخته شده است که آشنایی ایرانیان از گذشته‌های دور با این سرزمین را بیان می‌کند (همان: ۱۵۰–۱۹۷).

در دورهٔ باستان و به‌ویژه در زمان سلطنت ساسانیان، تجارت دریایی ایران با هند گسترش یافت. ایرانیان در جهت مقابله با امپراتوری روم بر بیشتر کانون‌ها و مراکز تجاری در اقیانوس هند سلطه یافتند و تجار هندی از مشتریان و خریداران اصلی مروارید و پنبه از ایران بودند (تجلی‌پور، ۱۳۶۲: ۵، ۱۲، ۱۸). از اولین کانون‌های شکل‌گرفته از دیاسپوراهای ایرانی در هند می‌توان به همین دورهٔ ساسانی اشاره کرد که برخی از بازرگانان ایرانی از بندرها و جزایر خلیج‌فارس عازم هند شدند و با استقرار در این سرزمین و در مناطقی مانند سیلان، تجارتخانه‌هایی دایر کردند و به شکل تخصصی به فروش گندم، چهارپایان و تولیدات کارگاه‌های ایرانی پرداختند (گریشمن، ۱۳۷۴: ۴۱۰؛ دریایی، ۱۳۸۳: ۱۰۲–۱۰۳). اقامت این گروه‌ها سبب تأثیرگذاری فرهنگ، هنر و اندیشه‌های ایرانی بر تمدن گوپتا در هند شد. از سوی دیگر این تجار ایرانی به‌عنوان واسطه‌هایی بین هند و تمدن چین و تمدن‌های غربی بودند و دستاوردهای تمدن‌های دیگر را از ایران به هند منتقل کردند (گریشمن، ۱۳۷۴: ۴۱۸). پس اولین نمونه‌های تأثیرات فرهنگ ایرانی بر هند توسط بازرگانان و تجار و از شاهراه خلیج‌فارس شکل گرفت.

علاوه بر تجارت که نقش عمده‌ای در این دوره داشت، گروهی از ایرانیان نیز تحت فشار و بحران‌های ایجادشده ناچار به مهاجرت و شکل‌دادن به دیاسپوراها شدند؛ به صورتی که در زمان سقوط ساسانیان، گروه‌هایی از مغان به هند رفته، به انتشار آیین زرتشتی در این سرزمین پرداختند (تاراچند، ۱۳۴۳: ۳–۱۰). در دورهٔ اسلامی و به‌ویژه در دورهٔ بنی‌امیه، با افزایش تعصبات مذهبی و برخورد اهانت‌آمیز با مزدیسنان، گروهی از ایرانیان از فارس و خراسان عازم هرمز و از طریق خلیج‌فارس راهی گجرات هند شدند. مهاجرت این گروه زمینه‌ساز مهاجرت گروه‌های دیگری از ایرانیان به این ناحیه شد (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۳۴). پس از قتل ابومسلم خراسانی توسط منصور خلیفهٔ عباسی، گروه‌های دیگری از ایرانیان راهی هند شدند. برخی محدودیت‌های مذهبی از یک سو و رونق بازرگانی که به‌تدریج در مرکز حکومت اسلامی یعنی بغداد صورت گرفت، سبب شد تا برخی ایرانیان به‌علت پایبندی به مذاهب خود و علاقه‌مندی به تجارت در نواحی دیگر راهی هند شوند (Inostransev, 1938: 84). پس می‌توان گفت که گروه‌هایی از زرتشتیان مانند رهبران مذهبی و بازرگانان بودند که با سقوط ساسانی و برای حفظ دین و آیین و استقلال فرهنگی و همچنین دستاوردهای خود، هند را برای مهاجرت برگزیدند. حال می‌توان گفت یکی از مهم‌ترین تأثیرات جوامع زرتشتیان ایرانی شکل‌گرفته در هند به‌ویژه پس از سقوط ساسانیان، تبلیغ و حفظ آیین زرتشتی در این سرزمین بود. پارسیان و زرتشتیان هند حتی به یادبود شهر ساری، شهری به نام نوساری در غرب هند بنا کردند (ارشاد، ۱۳۷۶: ۲۲۶). همچنین در برخی از شهرهای هند مانند کنبایه، علاوه بر آثار اسلامی مانند مساجد، زرتشتیان نیز آتشکده‌ای در این شهر بنا کردند (انصاری دمشقی، ۱۳۸۲: ۲۷۱).

با شروع دورهٔ اسلامی تا دورهٔ صفویه، گروه‌های ایرانی در هند و تأثیرات آنان نسبت به دورهٔ باستان فزونی یافته است. در مهاجرت ایرانیان به این سرزمین، به تأثیرگذاری و بازنشر فرهنگ و تمدن ایرانی در هند هم می‌توان هم به‌عنوان عوامل جاذبه و هم دافعه اشاره کرد. تجارت و بازرگانی مانند دورهٔ گذشته نقش بسیار مهمی دارد. از یک سو شرایط اقتصادی هند، برای این گروه‌های تجاری مساعد است و از سوی دیگر، پادشاهان هند نیازمند فعالیت‌های تجاری مسلمانان و به‌ویژه ایرانیان هستند. این گروه‌ها به‌طور عمده در شهرها سکونت یافتند. شغل اساسی آن‌ها مبتنی بر تجارت و صنعت بود و به همین دلیل تبلیغ دین اسلام و شکل‌گیری این جوامع در نواحی شهری هند رخ داد. پس نقش و تأثیر آنان در نواحی روستایی چندان نبود (Mujeeb, 1969: 10). به بیان ابن‌بطوطه، حتی این گروه‌های تجار در نواحی‌ای که جمعیت زیادی از آنان غیرمسلمان هم بودند، سکونت یافتند و چون پادشاهان هند به تجارت آنان نیازمند بودند، در منازعات آنان با گروه‌های

غیرمسلمان مداخله و آشتی برقرار کردند. او همچنین بسیاری از این دریانوردان را از اهالی هرمز برشمرده است (ابن‌بطوطه، ۱۳۶۱: ۶۵۷). علاوه‌براین، از نفوذ تجاری مانند ملک‌التجار کازرونی و احترام و نفوذ او در دربار پادشاهان هند سخن گفته است. (همان: ۵۲۲). از دیگر پیامدهای حضور این گروه‌ها، گسترش اسلام در هند و به‌ویژه اسلام بازرگانی و شهرنشینی بود. درواقع علاوه بر نقش اساسی شاهراه خلیج‌فارس در گسترش فرهنگ ایرانی، ساکنان جزایر، کرانه‌ها و پس‌کرانه‌های خلیج‌فارس نیز در این مسئله نقش مهمی ایفا کردند؛ چنان‌که از قرن ششم هجری، تجار کازرونی و همچنین بازرگانان کیش و هرمز، ارتباط تجاری گسترده با سواحل و بندرهای ملابار و چین داشتند و محله‌هایی در بندرهایی مانند کولم، زیتون و کانتون بنا کردند. ریاست آنان با افرادی بود که القاب مرزبان، امیر یا وزیر داشتند (وصاف، ۱۳۳۸: ۳۲–۳۵؛ ابن‌بطوطه، ۱۳۷۶: ۴۶۱).

یکی دیگر از دلایل شکل‌گیری جوامعی از مهاجران ایرانی و همچنین گسترش اسلام در سرزمین هند، نفوذ و فعالیت‌های صوفیان و به‌ویژه صوفیان ایرانی است که از طریق خلیج‌فارس راهی هند شدند. اندیشه‌های آنان با برخی از اندیشه‌های موجود در هند سازگاری و همراهی داشت. از سوی دیگر در تصوف و خانقاه‌ها اثری از تفاوت‌های طبقاتی و کاست‌ها نبود و این امر، زمینه را برای گرایش هرچه بیشتر مردم به آنان فراهم کرد (حکمت، ۱۳۳۷: ۲۳۸). از جملهٔ صوفیان می‌توان از شیخ رکن‌الدین فردوسی نام برد (ارشاد، ۱۳۷۶: ۱۷۲). از معروف‌ترین صوفیان نیز شیخ محی‌الدین کازرونی بود که در هند پیروان فراوانی یافت (سبحانی، ۱۳۷۷: ۱۷۸–۱۸۰). ابن‌بطوطه از نفوذ اندیشه‌های صوفیانه ایرانی در دهلی و دیگر نقاط هند سخن گفته که زوایا و خانواده‌های آنان مورد احترام و محل تجمع مردم مختلف بوده‌اند، از جمله خانواده‌های شیخ زاهد شمس‌الدین محمد شیرازی و شیخ محی‌الدین پسر شهاب‌الدین‌کازرونی. گسترش نفوذ تصوف ایرانی در هند چنان بود که در اطراف دهلی، بیش از دویست خانقاه موجود بود و جایگاهی برای رجوع گروه‌های مختلف مردم شده بود (ابن‌بطوطه، ۱۳۶۱: ۴۶۱، ۴۸۱، ۶۰۴، ۶۶۰؛ ارشاد، ۱۳۷۶: ۲۱۵). تعداد زیادی از خانقاه‌هایی که در هند و چین و به‌ویژه در بندرها احداث شد، حاصل فعالیت‌های صوفیان پس‌کرانه‌های خلیج‌فارس مانند کازرون بود که از طریق خلیج‌فارس، ارتباط وسیعی با هند و چین داشتند. از آن جمله می‌توان به خانقاه شیخ شهاب‌الدین کازرونی در کالکوت و خانقاه کولم اشاره کرد که ادارهٔ خانقاه کولم به عهدهٔ پسرشیخ‌شهاب الدین، شیخ فخرالدین بود. این صوفیان سبب گسترش اندیشه‌های مرشدیه در این مناطق شدند. گسترش این فرقه در این مناطق چنان بود که تجار فراوانی نیز با خانقاه‌های مرشدیه در ارتباط بودند و حتی نذوراتی از سراسر این مناطق به کازرون – که جایگاه اصلی فرقهٔ مرشدیه بود– فرستاده می‌شد (ابن‌بطوطه، ۱۳۶۱: ۶۵۳ و ۶۶۰).

در دوران صفوی و به‌دلیل سختگیری و تعصبات مذهبی و تعقیب و مجازات رهبران مذهبی و معنوی فرق گوناگون، بسیاری از آنان راهی هند شدند و در این سرزمین، کانون‌هایی از جمعیت‌های ایرانی پیرو خود و حتی غیرایرانی را تشکیل دادند. از یک سو سختگیری‌های مذهبی صفوی و از سوی دیگر تسامح و تساهل پادشاهان هند، در شکل‌گیری جوامع ایرانی در این دوره مؤثر بود؛ چنان‌که در زمان شاه اسماعیل صفوی، شاه طاهر پسر رضی‌الدین از بزرگان اسماعیلی بود که نفوذ فراوانی داشت و چون شاه اسماعیل، وجود سادات صاحب داعیه را تحمل نمی‌کرد، درصدد نابودی او برآمد. شاه طاهر به‌رغم آنکه در کاشان به تدریس قناعت کرده بود، هنگامی که مورد تعقیب و سوءظن صفویان قرار گرفت، از راه خلیج‌فارس راهی دکن شد و در این سرزمین به تبلیغ آیین اسماعیلی پرداخت. حمایت‌های نظام شاهیان از او سبب شد تا نام خلفا را از خطبه براندازند و حتی تبرائیان به طعن و لعن خلفای سه‌گانه اقدام کنند (نوائی، ۱۳۷۷: ۴۲). تبلیغات شاه طاهر و حمایت حکام از او چنان بود که اعتراضات شدید علمای اهل سنت را به دنبال داشت (احمد، ۱۳۶۷: ۲۹). علاوه بر تسامح و تساهل شاهانی مانند اکبر گورکانی که دربار او مأمن بزرگان مذاهب مختلف برای مباحثه و مناظره‌های علمی بود و آزادانه در حضور او به بحث و جدل و استدلال می‌پرداختند (همان: ۱۱۰). فعالیت‌های شیعی سلاطینی مانند سلاطین دکن به‌ویژه نظام شاهی نیز در گسترش فرهنگ شیعی و سنت‌های ایرانی بسیار مؤثر بود؛ به‌طوری‌که «سلاطین عظام دکن علی‌الخصوص نظام شاه والی احمدآباد و قطب شاه والی کلکنده و حیدرآباد که دعوی محبت و ولای خاندان حیدر کرار کرده، خود را شیعهٔ ائمهٔ اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار می‌شمردند و از جانب علی عادل‌شاه والی بیجاپور مکرراً ایلچیان سخندان آمده، اظهار عقیدت و اخلاص و اینک در ممالک ایشان خطبهٔ اثناعشری به نام نامی و القاب سامی آن حضرت خوانده می‌نمودند» (ترکمان، ۱۳۹۰: ۱۵۷). این حکومت‌های شیعه‌مذهب در هند حتی از سادات برای سفارت به دربار صفوی استفاده می‌کردند؛ چنان‌که عادل شاه، والی بیجاپور، پیر خلیل‌الله خوشنویس از سادات عظام ولایت باخرز خراسان را به دربار شاه عباس فرستاد (همان: ۱۰۶۵). پس با وجود چنین سلاطینی، ایرانیان مهاجر با آرامش در این سرزمین زندگی کردند و به تبلیغ اندیشه‌های خود پرداختند. در این زمان، عاشورخانه‌هایی در دکن ساخته شد و بناهایی مانند عزاخانهٔ حضرت زهرا برپا شد (کرمی، ۱۳۷۳: ۸۵، ۱۰۲، ۱۳۳). در احداث عاشورخانه‌ها و به‌ویژه در دورهٔ قطب‌شاهیان، نقش اساسی برعهدهٔ گروه‌هایی بود که از سوی خلیج‌فارس راهی هند شدند و از آن جمله ری‌شهری‌ها، شیرازی‌ها و بهبهانی‌ها بودند (رحمانی، ۱۳۹۱: ۱۷). نفوذ این گروه‌ها و تبلیغ مناسک شیعی در هند که به‌طور عمده، کرانه‌ها و پس‌کرانه‌های خلیج‌فارس خاستگاه آن‌ها بود، سبب شد تا در دورهٔ صفویه و پس از آن، آثار شیعی ایرانی مانند

روضه‌الشهدا و ده مجلس، از مهم‌ترین منابعی باشد که در عاشورخانه‌ها خوانده می‌شد. همین گروه‌های ایرانی مهاجر و عمدتاً از طریق خلیج‌فارس، از برگزارکنندگان مراسم و مناسک عزاداری شیعی در حیدرآباد بودند. نفوذ و گسترش تشیع در هند به لاکهنو نیز انتقال یافت و حتی سبب شرکت برخی از هندوها در این مناسک شد (همان: ۱۹–۲۴).

نمونهٔ دیگری از سختگیری‌ها بر فرقه‌های مختلف در دورهٔ صفوی، تعقیب و مجازات نقطویان است. اعضای این فرقه ابتدا به‌وسیلهٔ شاه اسماعیل و شاه طهماسب مورد آزار و اذیت واقع شدند و در شهرهایی مانند کاشان، اصفهان، شیراز و قزوین سرکوب شدند. سپس قتل‌عام بسیاری از سران آنان در زمان شاه‌عباس اول صورت گرفت. درنتیجهٔ این تعقیب و مجازات، هند برای آنان به‌صورت مأمن و پناهگاه درآمد (امورتی، ۱۳۸۰: ۲۲۵).

از دیگر موارد گسترش تشیع و حتی اندیشه‌های اسماعیلی در هند، مربوط به گروهی تجارت‌پیشه از ناحیهٔ گجرات است که عمدهٔ تجارت آن‌ها با خلیج‌فارس بوده است و آن گروه بهره‌ها هستند. بهره یا وهورو[1] کلمه‌ای گجراتی به معنای تجارت است. نمونهٔ دیگری از این شیعیان اسماعیلی که تحت تأثیر اسماعیلیه در ایران قرار داشته‌اند، خوجه‌ها هستند که برخی از رهبران آن‌ها مانند نورستگر از ایران و الموت به هند مهاجرت کرده‌اند (احمد، ۱۳۶۷: ۳۵–۳۷).

علاوه بر هندوستان، در مناطق دیگری در شرق آسیا نیز تحت تأثیر تجارت و مهاجرت‌ها از سوی خلیج‌فارس، مناسک و اندیشه‌های ایرانی گسترش یافت. درواقع، انتقال و گسترش این مسائل نتیجهٔ تشکیل جوامعی از مهاجران ایرانی بود که خود معلول تجارت و مهاجرت‌ها به‌ویژه از راه خلیج‌فارس بودند. هرچند عوامل و زمینه‌هایی مانند حملهٔ مغول و جاذبه‌های این مناطق را نیز نباید نادیده گرفت. پیش از ظهور اسلام، دریانوردانی از سواحل خلیج‌فارس به مناطقی مانند برمه و چین راهی شدند (ربانی، ۱۳۸۶: ۶۰). پس از ظهور اسلام، تجارت از خلیج‌فارس و بندرها و سواحل آن با چین، جاوه و سوماترا و دیگر سرزمین‌ها در جنوب‌شرقی و شرق آسیا ادامه یافت و مشک، کافور، کاغذ و ظروف چینی وارد این بندرها می‌شد. از این بندرها انواع فرش، مروارید، عطر و گلاب به جنوب شرق آسیا صادر می‌شد (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۳۴). به‌رغم آنکه هدف اصلی کشتی‌های بازرگانی مسلمانان عمدتاً سرزمین چین بود، برای استفاده از بادهای موسمی دریایی و جلوگیری از حملات راهزنان دریایی ناچار به استراحت بودند و بر سر راه خود در مناطقی مانند جزایر مالایا، گاهی تا شش ماه مجبور به توقف می‌شدند. گروهی از بازرگانان، ملوانان و ناخدایان با ازدواج با بومیان این سرزمین، ضمن ایجاد پایگاه‌های ایرانی، دین اسلام را گسترش دادند (توکلی، ۱۳۶۱: ۳۴–۳۵) و

1. Vohuru

به‌نوعی پایه‌گذار جوامع ایرانی در این مناطق شدند. هرچند مسلمان‌شدن بخشی از سرزمین هند و قدرت و نفوذ مسلمانان در این سرزمین که همسایهٔ جزایر شرقی آسیا بود، ضمن آنکه راه را برای فعالیت‌های تجاری مسلمانان در شرق و جنوب‌شرقی آسیا هموار کرد، موجب تسریع نفوذ و گسترش اسلام در این سرزمین‌ها شد (نهرو، ۱۳۸۸: ۳۰۶). در قرن دوم هجری، یک کلنی از بازرگانان مسلمان و غیرمسلمان که اغلب ایرانی بودند، در خانفوا در سرزمین چین شکل گرفت و بسیاری از دستاوردها و حتی لغات زبان فارسی از طریق آنان به چین منتقل شد (طاهری، ۱۳۸۴: ۱۶۷ و ۴۶۸).

گروه دیگری از ایرانیان که در شکل‌گیری جوامع مهاجران ایرانی و حتی گسترش اسلام و فرهنگ و اندیشه‌های معنوی ایرانی نقش داشتند، صوفیان و فقها بودند؛ زیرا مسلمان‌شدن این سرزمین‌ها، زمینه را برای شکل‌گیری این جوامع و تداوم مهاجرت ایرانیان به این مناطق تسهیل می‌کرد. اهمیت و نقش این صوفیان در گسترش و تبیین دین اسلام و زمینه‌سازی برای سکونت ایرانیان در این مناطق از آن جهت است که «از تعصبات خشک مذهبی مبرا بودند و بیشتر نقش آشتی‌جویانه داشتند تا بتوانند جنبه‌های مثبت فرهنگ بومی را با مذهب اسلام پیوند دهند و گاهی رسومی از آنان وارد دین می‌شد و رنگ اسلامیت می‌گرفت» (توکلی، ۱۳۶۱: ۳۵). برخی از اندیشه‌های صوفیانه از کرانه‌ها و پس‌کرانه‌های خلیج‌فارس به این مناطق انتقال یافت؛ به‌طوری‌که در شهرهای مرزی چین، برخی از مشایخ و صوفیان ایرانی دارای اهمیت و احترام بودند و از نفوذ زیادی برخوردار شده بودند که از آن جمله برهان‌الدین کازرونی است (ابن‌بطوطه، ۱۳۶۱: ۷۴۰). همچنین فقیهان به‌ویژه پس از سقوط خلافت عباسی و عمدتاً از راه خلیج‌فارس راهی این سرزمین‌ها شدند و گاهی رفتار سادهٔ آن‌ها موجب جذب افراد فراوان به دین اسلام شد. (توکلی، ۱۳۶۱: ۳۵). از سوی دیگر، باید به جاذبه‌ها و عوامل داخلی این سرزمین‌ها نیز توجه کرد؛ چنان‌که حکام این سرزمین‌ها به‌ویژه چین، آزادی و امنیت تجار و بازرگانان خارجی را تأمین می‌کردند.

تشکیل جوامعی از ایرانیان در این مناطق، سبب گسترش هرچه بیشتر تجارت شد. اگرچه تجارت از قبل به‌ویژه با خلیج‌فارس جریان داشت، با شکل‌گیری این جوامع و ایجاد کانون‌های تجاری و به‌خدمت‌گرفتن بومیانی که به امور محلی واقف بودند و همچنین پیوندهای خانوادگی با بومیان این نواحی (توکلی، ۱۳۶۱: ۳۷) تجار مسلمان، به‌ویژه ایرانیان، مرکز ثقل بازرگانی این نواحی شدند. از سوی دیگر، این گروه تجاری ایرانی برخلاف استعمارگرانی مانند پرتغالی‌ها دارای اندیشه‌ها و رفتارهای غارتگرانه و انحصارطلبانه نبودند و به همین خاطر توانستند پیوندهای عمیقی با مردم این نواحی ایجاد کنند. پیوند با فرهنگ ایرانی–اسلامی و نفوذ ایرانیان و به‌ویژه گروه‌های شیعه‌مذهب درمناطقی مانند برمه، حتی تا دورهٔ معاصر هم تداوم یافت؛ به‌طوری‌که گروهی از جوانان شیعی

رانگون، اتحادیهٔ جوانان ایرانی تشکیل دادند و پس از مدتی به اتحادیهٔ ایرانیان و باشگاه ایرانیان تغییر نام داد (مفضلی، ۱۳۷۳: ۵۸–۵۹).

پس در مناطق شرقی آسیا، جوامعی از مهاجران ایرانی که عمدتاً به‌دلیل مسافرت و مهاجرت از سوی خلیج‌فارس، شکل گرفته بودند، پیوندهای مذهبی خود را نیز با وطن اصلی حفظ کردند. از آن جمله، برگزاری مراسم مربوط به شیعیان در این سرزمین‌ها است؛ چنان‌که در مناطقی مانند برمه، مراسم عاشورا برپا می‌شد و مورد احترام مردم برمه نیز قرار می‌گرفت (Azra, 2009: 34). محمد ربیع عنوان می‌کند که هر سال ایرانیان در سیام به مراسم تعزیهٔ اباعبدالله الحسین می‌پرداختند و بتخانه‌ای به مسجد تبدیل شده بود و پادشاه همهٔ اسباب و مایحتاج آن را اعطا کرده بود (محمد ربیع، ۱۳۵۶: ۷۵).

۵. خلیج‌فارس و انتقال و گسترش زبان فارسی

از جمله کارکردهای فرهنگی خلیج‌فارس، انتقال و گسترش زبان فارسی در جنوب، جنوب‌شرقی و شرق آسیا و همچنین در شرق آفریقا است. در آغاز سکونت مهاجران ایرانی در هند که به‌خصوص از خلیج‌فارس راهی این سرزمین شده بودند، آثاری به زبان فارسی وجود داشت که برای حفظ آن، ایرانیان اقدام به ترجمهٔ آن‌ها به زبان‌های رایج در هند کردند (ارشاد، ۱۳۷۶: ۲۱۶). اما به‌تدریج زبان فارسی در همهٔ ارکان جامعه و حکومت هند نفوذ یافت. بسیاری از شعرای فارسی‌زبان در دربار گورکانیان هند بودند و تعدادی آن‌ها را تا ۱۶۷ شاعر هم ذکر کرده‌اند (افشار یزدی، ۱۳۶۱: ۱۲۳). نمونهٔ این شاعران، عرفی شیرازی است که از جرون، عازم دکن شد و در دربار هند، مقام والایی یافت و چنان در شعر و ادب، پیشرفت کرد که خود را حتی برتر از انوری، خاقانی و نظامی می‌دانست (صفا، ۱۳۷۳: ۸۰۴).

وجود لغات و اصطلاحات فارسی در هندوستان و جزایر مالدیو که مربوط به تجارت دریایی است، بیانگر تأثیر و نقش خلیج‌فارس در گسترش زبان فارسی است؛ چنان‌که عمدهٔ تجارت دریایی این مناطق با ایران از راه خلیج‌فارس بود؛ برای نمونه می‌توان به اصطلاحات شاه بندر و حق‌بندر اشاره کرد (ابن‌بطوطه، ۱۳۶۱: ۶۴۸، ۶۵۸، ۶۶۷). این تأثیر و نقش خلیج‌فارس، حتی پس از سقوط صفویه هم تداوم یافت. حزین لاهیجی، شاعر بلندآوازهٔ ایرانی، هم از راه خلیج‌فارس عازم هندوستان شد که به‌رغم بی‌توجهی به بزرگان هند، باز هم مورد توجه قرار داشت و ماهانه مبالغ کلانی برای مخارج وی مقرر کرده بودند. مقبرهٔ حزین در نزدیکی بنارس قرار دارد. با اینکه بنارس از مراکز زیارتی مورد توجه هندوها است، مقبرهٔ حزین نیز از جمله مقابر و زیارتگاه‌های مورد توجه بسیاری از مردم

هندوستان است (لاهیجی، ۱۳۵۰: ۱۲، ۱۳، ۲۰ و ۸۶). نفوذ و گسترش زبان فارسی چنان بود که پادشاهانی مانند پادشاه سیلان، اطلاعات بسیار زیادی از ایران و به‌ویژه جزایر ایرانی داشتند و در دربار او و بیشتر دربارهای هند، از زبان فارسی بهره گرفته می‌شد (ابن‌بطوطه، ۱۳۶۱: ۵۲۳ و ۶۹۱).

شکل‌گیری این جوامع ایرانی و مهاجرت افراد با مشاغل و تعلیمات گوناگون از ایران به هند، سبب گسترش نفوذ ایرانیان در همهٔ ارکان این سرزمین همراه با گسترش زبان فارسی شد. این نفوذ چنان بود که بنا بر سخن ابن‌بطوطه، همهٔ بیگانگان در هند را خراسانیان می‌نامیدند (همان: ۵۲۹). پروفسور هادی حسن عنوان می‌دارد که نفوذ ایرانیان در مناطقی مانند کالیکوت به صورتی بود که بیگانگان را پارسی می‌نامیدند. اغلب این پارسیان از تجار و بازرگانان بودند که تا پیش از غلبهٔ پرتغالی‌ها بر این سرزمین، نفوذ خود را حفظ کرده بودند (هادی حسن، ۱۳۷۱: ۲۱۱). نفوذ گروه‌های ایرانی در ارکان مختلف جامعهٔ هند به‌ویژه در مناطق غربی به صورتی بود که قضات مسلمان به‌ویژه ایرانیان در این سرزمین را هنرمن می‌گفتند که همان واژهٔ هنرمند ایرانی بود (خیراندیش، ۱۳۸۱: ۱۰).

علاوه بر هند، گسترش و نفوذ زبان فارسی در شرق آسیا نیز تا قرن‌ها تداوم یافت. فوذ ایرانیان در شهرهای چین و بخش تجاری به‌ویژه در شهرهایی مانند هاینان و خانفوا که بعدها کانتون نامیده شد و ارتباط عمیقی با خلیج‌فارس داشتند، سبب شد بسیاری از لغات فارسی در این سرزمین وارد شود. از آن جمله نماز بامداد، نماز پسین، نماز شامگاه و آبدست است. بسیاری از کتیبه‌های آنان با به «نام خداوند بخشندهٔ مهربان» آغاز شده است و اصول دین را با زبان فارسی ولی با خط چینی فراگرفتند. کتیبه‌های مساجد آنان با اشعار فارسی تزئین شده است و حتی روستاهایی با عنوان فارسی وجود داشته است که می‌توان به چینی باغ، بازاردره، دوشنبه‌بازار و دوزخ دره اشاره کرد (افشار یزدی، ۱۳۶۱: ۸۴۸؛ توکلی، ۱۳۶۱: ۳۶). درواقع باید اشاره کرد که مسلمانان در چین، دین اسلام را با خط چینی ولی با زبان فارسی آموختند؛ آموختنی که معلول تجارت چین با ایران به‌ویژه از سوی خلیج‌فارس بود. در نواحی غیر از هند و چین مانند برمه نیز زبان فارسی نفوذ زیادی یافت و تا مدت‌ها زبان رسمی دربار ارکان، در برمه زبان فارسی بود. وجود پنجه مسجد و نام‌های فارسی فراوان، نشان‌دهندهٔ نفوذ فرهنگ و تمدن ایرانی در این سرزمین است (بارانی و ربانی، ۱۳۹۴: ۲۶۶). همچنین نفوذ گروه‌های ایرانی در دربار سیام سبب شد زبان فارسی و اشعار شعرایی مانند فردوسی در این سرزمین مورد توجه قرار گیرد (محمد ربیع، ۱۳۵۶: ۱۲۳).

از دیگر مناطقی که با ارتباط با خلیج‌فارس و تشکیل جوامعی از مهاجران ایرانی در آن مناطق، زبان فارسی، نفوذ زیادی یافت، شرق آفریقا است. از گذشته‌های دور، ایرانیان به شمال و شرق آفریقا

توجه داشتند و ارتباطات فراوانی بین ایران و این مناطق شکل گرفته بود؛ چنان‌که این مناطق مورد توجه پادشاهانی مانند کمبوجیه، داریوش و خشایارشا قرار گرفت و خلیج‌فارس یکی از راه‌های ارتباطی با این مناطق بوده است. در دورهٔ هخامنشیان، با اعزام گروهی به فرماندهی ستاسپس، شاهزادهٔ هخامنشی، اقدام به کشف برخی از راه‌های دریایی آفریقا کردند (گریشمن، ۱۳۷۴: ۱۴۸ و ۱۵۱؛ زرین‌کوب، ۱۳۷۳: ۱۶۸). این وضعیت در دورهٔ اشکانیان و ساسانیان نیز تداوم یافت.

از دورهٔ اسلامی، تجارت گسترش بیشتری یافت. توسعهٔ بازرگانی و وجود بحران‌های مختلف داخلی مانند درگیری‌ها و سختگیری‌های مذهبی در ایران سبب شد تا گروه‌های مختلفی از ایرانیان با توجه به این بحران‌ها و وجود جاذبه‌های مناطق شرقی آفریقا، اقدام مهاجرت به این منطقه کردند. از جملهٔ آنان می‌توان به مهاجرت گروه زیادی به رهبری علی بن حسن از شیراز به شرق آفریقا اشاره کرد (شاکر مصطفی، ۱۹۹۳: ۱۳۶۰). این گروه حکومت کیلوا را بنا نهادند و با تجارت ادویه، ابریشم و دیگر محصولات کشاورزی به ثروت زیادی دست یافتند (مفتاح، ۱۳۹۷: ۱۳۴). مهاجرت این گروه از شیرازی‌ها به شرق آفریقا از طریق خلیج‌فارس و تداوم مهاجرت‌ها سبب شکل‌گیری جوامع ایرانی در این منطقه شد. این کانون‌های ایرانی، ضمن آنکه نقشی اساسی در گسترش اسلام و همچنین سازوکارهای تجاری در این مناطق داشتند، با حفظ بسیاری از آثار فرهنگ و تمدن ایرانی به بازنشر آن در این مناطق اقدام کردند. از جملهٔ آن‌ها حفظ زبان و لغات فارسی و تأثیرات این زبان بر زبان سواحیلی است که از جمله زبان‌های معروف در شرق آفریقا است. بسیاری از شاعران و بزرگان ادبی این مناطق، سبک‌های شعر خود را با الهام از شعرای فارسی برگزیدند (Knappert, 1979: 59). نمونهٔ آن‌ها سید عبدالله بن علی است که مجموعه‌ای به نام انکشافی دارد و الهام‌گرفته از دیوان حافظ است. همچنین اشعار عمر خیام نیز مورد توجه شعرای این ناحیه قرار گرفته است (عرب احمدی، ۱۳۸۶: ۸۸). با وجود نفوذ ایرانیان در این مناطق، بسیاری از لغات فارسی تا قرن‌ها در این منطقه باقی ماند. از آن جمله بوستان، برنج، زر، قاموس، دریچه، دکان، پلو و... است (Ludhi, 2000: 228).

۶. خلیج‌فارس و انتقال سنت‌ها، هنر و معماری ایرانی

خلیج‌فارس علاوه بر انتقال اندیشه‌ها و مناسک مذهبی و معنوی ایرانیان و همچنین زبان فارسی، نقش و کارکرد مهمی در زمینهٔ انتقال رسوم و سنت‌های ایرانی و هنر و معماری ایرانی داشت. از جملهٔ این رسوم و سنت‌ها می‌توان به عید نوروز اشاره کرد. در بسیاری از مناطق شرقی آفریقا مانند تانزانیا و کنیا، مراسم عید نوروز به شکل باشکوهی اجرا می‌شد. در عید نوروز و پیش از طلوع

خورشید، سر و تن خود را در اقیانوس می‌شستند و به پخت غذاهای مخصوص عید می‌پرداختند. بهترین لباس‌های خود را می‌پوشیدند، زنان لباس‌های رنگارنگ بر تن داشتند و زنگ‌های کوچک به پای می‌بستند و به رقص و پایکوبی می‌پرداختند (Greenville, 1962: 29). سبزه‌انداختن در آب روان، دعا و آرزوی سلامتی برای افراد در سال جدید، خانه‌تکانی و جشن‌های آتش، از دیگر نشانه‌های فرهنگ و رسوم ایرانی در شرق آفریقا است که گاهی با اعتقادات و مناسک آفریقایی تلفیق شده است. همچنین می‌توان به بهره‌گیری و تقلید از تقویم شمسی ایرانی در شرق آفریقا اشاره کرد (Topan, 2001: 291-292; Tirimingham, 1962: 88-89). نمونهٔ دیگری از برپاداشتن سنت نوروز در خارج از ایران، مربوط به ایرانیان ساکن یمن است؛ چنان‌که ایرانیانی که از راه خلیج‌فارس عازم یمن شدند و در این سرزمین سکونت گزیدند، اگرچه به زبان عربی نیز سخن می‌گفتند، نوروز را برپا می‌داشتند (ملایری، ۱۳۷۹: ۱۶۱).

علاوه بر آداب و رسومی مانند نوروز، خلیج‌فارس و دریای عمان، نقش مهمی در انتقال موسیقی، پوشاک، هنر و معماری و حتی ساختارهای اداری ایرانیان داشت. گروهی از ایرانیان که با مهاجرت از خلیج‌فارس و دریای عمان، نقش مهمی در تشکیل جوامعی از مهاجران ایرانی و تأثیرگذاری فرهنگ ایرانی بر شرق آفریقا داشتند، علاوه بر شیرازی‌ها بلوچ‌های ایران هستند. موقعیت اقلیمی سیستان و بلوچستان و شرایط سختی اقلیمی به همراه موقعیت مناسب اقلیمی در شرق آفریقا، زمینه‌ساز مهاجرت بلوچ‌ها به این مناطق شد (سپاهی، ۱۳۸۵: ۲۲۲). در دورهٔ شاه عباس دوم صفوی، جامه‌دار امیر شهدادکوتا، از سرداران بلوچ به همراه گروه‌هایی از بلوچ‌ها که در خدمت سلاطین عمان بودند، برای مبارزه با پرتغالی‌ها در شرق آفریقا عازم این مناطق به‌ویژه زنگبار شدند و به‌تدریج و با توجه به شرایط مساعد، مهاجرت بلوچ‌ها به این نواحی گسترش یافت (Salvadori, 1998: 187). این گروه‌ها پس از استقرار در این نواحی، تأثیرات بسیار عمیقی از فرهنگ و تمدن ایرانی بر ساختار این جوامع بر جای گذاشتند. موسیقی و پوشاک این سرزمین متأثر از موسیقی و پوشش بلوچ‌ها بود. مردم بلوچ، آداب و رسوم خود را حفظ کردند و همیشه به ایرانی‌بودن خود افتخار می‌کردند (عرب‌احمدی، ۱۳۹۱: ۱۵۱). به‌علاوه بلوچ‌ها ساختار و لغات زبان خود را وارد زبان این نواحی کردند. گواتی از جمله موسیقی‌های مهم بلوچ بود که وارد این ناحیه شد و نوعی قالب موسیقی برای شفای بیماران و به‌ویژه بیماری‌های روانی بود (همان: ۱۵۳).

نمونهٔ دیگر این تأثیرات فرهنگی ایرانیان بر شرق آفریقا که معلول ارتباط با خلیج‌فارس است، انتقال هنر و معماری ایرانی است. استفاده از طاق‌های ضربی همراه با تزئین و طراحی‌ها در مساجد و احداث آرامگاه‌ها و بهره‌گیری از هنرهای تزئینی در ساخت آن‌ها، از تأثیرات هنر ایرانی و معماری

ایرانی به‌ویژه شیراز در این نواحی است (Hollingsworth, 1929: 34). در ساخت درها و کنده‌کاری‌ها روی چوب به‌خصوص در ناحیهٔ زنگبار نمونه کامل از تأثیر هنر شیراز بر این ناحیه مشاهده می‌شود (Tirimingham, 1962: 12). در هندوستان نیز این تأثیرات کاملاً مشهود است؛ به‌طوری‌که از دورهٔ باستان، کاخ‌های آشوکا به تقلید از آثار هخامنشی ساخته شد. در دورهٔ اسلامی هم معماران برخاسته از دیاسپوراهای ایرانی، نقش و طرح هنر معماری ایرانی را در این سرزمین حفظ کردند و در ساخت بناهایی مانند تاج‌محل و آرامگاه همایون به اوج رساندند (ارشاد، ۱۳۷۶: ۲۲۲).

علاوه بر موارد فوق، کارکرد خلیج‌فارس درمورد گسترش ساختار اداری ایرانی به‌ویژه در شرق آسیا نیز دارای اهمیت است؛ چنان‌که تعداد فراوانی از ایرانیان که به‌خصوص از طریق خلیج‌فارس راهی نواحی شرق آسیا مانند سیام شدند، این ساختار اداری را در آن سرزمین‌ها گسترش دادند. محمد ربیع بن محمدابراهیم اشاره می‌کند که در دربار سیام «استماع آداب و اطوار ایران می‌کنند و عظمت و دستور سلطنت آنان، منحصر به ایران است. لهذا در لباس یکرنگ شده، خلع وضع خود کرده، به طور ایران، شروع به پوشش و لباس مانند قبای چکن و شروال و پیراهن و چاقشور و کفش می‌کنند و چون عرض یراق‌ها می‌کنند، می‌گویند که جمدر مانند نردبانیست یراق لایق کمر که به ساخت ایران است» (محمدربیع، ۱۳۵۶: ۹۷).

نفوذ فرهنگ و تمدن ایرانی در این سرزمین و تشکیل این کانون‌های ایرانی سبب شد تا ایرانیان زیادی به‌ویژه در مازندران و استرآباد راهی سیام شوند. بیش از پانصد نفر از این افراد در گارد سلطنتی استخدام شدند. هرکدام دارای خانه و مسکن جداگانه و چند رعیت بودند و مواجب و احتیاجات آنان توسط پادشاه سیام پرداخت می‌شد. حتی عده‌ای از پزشکان گیلانی نیز در دربار سیام حضور داشتند. علاوه بر سیام، در مناطقی مانند پیگلو نیز بازرگانان ایرانی و بازماندگان خاندان‌های برمکی نفوذ داشتند (همان: ۹۸، ۱۰۱ و ۱۳۶).

۷. نتیجه‌گیری

تاریخ فرهنگ و تمدن غنی ایران دارای یک هستهٔ اساسی است که در فراسوی مرزهای ایران نیز میراثی غنی از خود به‌جای گذاشته است. یکی از زوایای کمتر شناخته‌شدهٔ تاریخ ایران، موضوع خلیج‌فارس و نقش این شاهراه و در تشکیل جوامع ایرانی خارج از کشور است. نقش و مفهوم این جوامع، پدیده‌ای در ابعاد مختلف فرهنگی است. شناخت این جوامع شکل‌یافته از مهاجران ایرانی می‌تواند زمینه‌ساز ارتباطات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ایران با دیگر کشورها و ملل شود و می‌توان از آن‌ها در ابعاد مختلف بین‌المللی بهره برد. درواقع بررسی موضوع ارتباط خلیج‌فارس با این جوامع

خارج از کشور برای تسهیل‌بخشیدن ارتباطات ایران با دیگر ملل و جوامع، مفید و دارای اهمیت است. آنچه در این پژوهش به آن پرداخته شد، نقش خلیج‌فارس و ساکنان کرانه‌ها و پس‌کرانه‌های آن در گسترش فرهنگ ایرانی در فراسوی مرزهای ایران تا پایان دورهٔ صفوی بود. یکی از کارکردهای خلیج‌فارس و زمینه‌های اساسی در شکل‌گیری جوامع مهاجران ایرانی در خارج از کشور، تجارت و ارتباطات اقتصادی است. خلیج‌فارس به‌عنوان شاهراه مهم تجاری، نقشی اساسی در مهاجرت‌ها و ارتباطات تجاری و شکل‌گیری کانون‌های ایرانی در طول تاریخ داشته است. درواقع خلیج‌فارس زمینه‌ساز آن شد که بازنشری از اسلام و تشیع و همچنین ایرانیت در سرزمین‌های دیگر صورت گیرد. هرچند تجارت همراه با گفتمان تسامح و تساهل سبب شد تا این کانون‌های مهم در نقاط مختلف آسیا و آفریقا پدید آید. آگاهی از این گفتمان و دستاوردهای فرهنگ و تمدن ایرانی در مناطقی که این جوامع شکل گرفت، به خودباوری نسل جوان ایرانی و تلاش آنان در جهت شناخت هرچه بیشتر این فرهنگ و تمدن کمک خواهد کرد. شایان ذکر است استقرار ایرانیان در این سرزمین‌ها و بازنشر آداب و رسوم و فرهنگ ایرانی در بومیان این مناطق به شکل آرام و تدریجی صورت گرفت، ولی به‌هرروی بیانگر غنای فراوان فرهنگ و تمدن ایرانی و تأثیرات آن بر دیگر کشورها است.

علاوه بر تجارت که نقشی اساسی در گسترش فرهنگ و تمدن ایرانی در شرق آسیا و مناطقی از شرق آفریقا و مناطقی از آسیا داشت، مسافرت و مهاجرت مبلغان مذهبی و معنوی مسلمان به‌ویژه ایرانیان ساکن در کرانه‌ها و پس‌کرانه‌های خلیج‌فارس به فراسوی مرزهای ایران و نفوذ اندیشه‌های صوفیانه و عرفانی آنان به این مناطق، از دیگر مواردی بود که ضمن گسترش اسلام، نقش اساسی در گسترش اندیشه‌های معنوی ایران داشت. البته عامل تصوف در شکل‌گیری جوامع ایرانی خارج از کشور و انتقال اندیشه‌های معنوی در آسیا بسیار پررنگ‌تر از مناطق شرق آفریقا است. علاوه بر این عوامل و زمینه‌ها باید به وجود بحران‌های داخلی در ایران از یک سو و شرایط مساعد جهت استقرار ایرانیان در دیگر نقاط اشاره کرد که زمینه‌ساز مهاجرت‌ها از سوی خلیج‌فارس و دریای عمان و انتقال فرهنگ ایرانی شدند. چنان‌که اشاره شد، فرهنگ انتقال‌یافته از ایران به این سرزمین‌ها تلفیقی از موضوعات مختلف فرهنگی و تمدنی ایران بود. نمونهٔ آن در ابعاد دینی و معنوی، گسترش آیین‌ها و اندیشه‌های ایرانی مانند زرتشتی و حتی آداب و رسوم شیعی ایرانی و اندیشه‌های معنوی صوفیانه بود. نفوذ زبان فارسی در گسترهٔ وسیعی از جهان تا پایان دورهٔ صفوی از دیگر مصادیق آن است. همچنین می‌توان به تأثیرات هنری و معماری، پوشش، آداب و رسوم به‌ویژه عید نوروز و حتی ساختار اداری ایران بر مناطقی که ایرانیان در آن سکونت یافتند، اشاره کرد. انتقال و گسترش فرهنگ ایرانی در

این کشورها ضمن آنکه به شکل تدریجی صورت گرفت، برای قرن‌ها در این کشورها پابرجا ماند و حتی تقویت شد.

منابع

ابن‌بطوطه (۱۳۶۱). *سفرنامهٔ ابن‌بطوطه*. ترجمهٔ محمدعلی موحد. تهران: علمی و فرهنگی.

ابن‌حوقل (۱۳۶۶). *سفرنامهٔ ابن‌حوقل*. ترجمهٔ محمدجعفر شعار. تهران: امیرکبیر.

احمد، عزیز (۱۳۶۷). *تاریخ تفکرات اسلامی در هند*. ترجمهٔ نقی لطفی و محمدتقی یاحقی. تهران: کیهان.

ارشاد، فرهنگ (۱۳۷۶). *مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

اسدی طوسی، علی بن احمد (۱۳۷۴). *گرشاسب‌نامه*. به اهتمام حبیب یغمایی. تهران: طهوری.

اصطخری، ابواسحق ابراهیم (۱۳۴۰). *المسالک و الممالک*. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

افشار یزدی، محمود (۱۳۶۱). *افغان‌نامه*. جلد سوم. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشاریزدی.

انصاری دمشقی، شمس‌الدین محمد بن ابی‌طالب (۱۳۸۲). *نخبه‌الدهر فی عجائب البر و البحر*. ترجمهٔ سید حمید طبیبیان. تهران: اساطیر.

بارانی، محمدرضا و ربانی، محمدعلی (۱۳۹۴). بررسی نقش تشیع در ورود و گسترش اسلام به آسیای جنوب‌شرقی. *فصلنامهٔ علمی-پژوهشی شیعه‌شناسی*، ۱۳(۵۰)، ۲۴۵-۲۷۴.

تاراچند (۱۳۴۳). *پیوندهای تمدن و فرهنگ ایران و هند*. ترجمهٔ پرویز مهاجر. *مجلهٔ سخن*، *۱۵*.

تجلی‌پور، مهدی (۱۳۶۲). *نرم‌تنان مرواریدساز خلیج‌فارس*. تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

ترکمان، اسکندر بیگ (۱۳۹۰). *تاریخ عالم‌آرای عباسی*. تصحیح فرید مرادی. تهران: نگاه.

توکلی، محمدکاظم (۱۳۶۱). *مسلمانان مورو*. تهران: امیرکبیر.

حسن، هادی (۱۳۷۱). *سرگذشت کشتی‌رانی ایرانیان از دیرباز تا قرن شانزدهم میلادی*. ترجمهٔ امید اقتداری. مشهد: به نشر.

حق‌پناه، جعفر (۱۳۸۷). *کردها و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. تهران: مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

حکمت، علی‌اصغر (۱۳۳۷). *سرزمین هند*. تهران: دانشگاه تهران.

حورانی، جورج (۱۳۳۸). *دریانوردی عرب در دریای هند*. ترجمهٔ محمد مقدم. تهران: ابن‌سینا.
خیراندیش، عبدالرسول (۱۳۸۱). تحقیق در وجوه دیاسپورای فرهنگ و تاریخ ایرانیان و ضرورت و راهکارهای آن. *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، ۵۴-۵۵، ۳-۱۳.
دریایی، تورج (۱۳۸۳). *شاهنشاهی ساسانی*. ترجمهٔ مرتضی ثاقب‌فر. تهران: ققنوس.
ربانی، محمدعلی (۱۳۸۶). محرم در برمه. *کیهان فرهنگی*، ۲۵۷.
رحمانی، جبار (۱۳۹۱). *مناسک و آیین‌های شیعی در هند*. تهران: خیمه.
زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۲). *فتح ایران به دست اعراب و پیامدهای آن، تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا برآمدن سلجوقیان*. ترجمهٔ حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۳). *تاریخ مردم ایران*. جلد اول. تهران: امیرکبیر.
سبحانی، توفیق (۱۳۷۷). *نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند*. تهران: دبیرخانهٔ شورای گسترش زبان و ادب فارسی.
سپاهی، عبدالودود (۱۳۸۵). *بلوچستان در عصر قاجار*. قم: گلستان معرفت.
سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۵۳). *مطلع السعدین و مجمع البحرین*. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: طهوری.
شاکر، مصطفی (۱۹۹۳). *موسوعه دول العالم الاسلامی و رجالها*. الجزء الثالث. بیروت: دارالعلم للملایین.
شهریار نقوی، سید حیدر (۱۳۵۳). تجلیات زبان و فرهنگ ایران در هند و پاکستان. *مجلهٔ هنر و مردم*، ۱۳۸.
صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۳). *تاریخ ادبیات ایران*. جلد ۵. تهران: فردوس.
طاهری، سید محمود (۱۳۸۰). *سفرهای دریایی مسلمانان در اقیانوس هند*. مشهد: به نشر.
عرب‌احمدی، امیربهرام (۱۳۹۱). بلوچ‌های ایرانی در شرق آفریقا. *پژوهشنامهٔ تاریخ محلی ایران*، ۱(۱)، ۷۶-۸۵.
فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). *شاهنامه*. تهران: عقیل.
کرمی، مجتبی (۱۳۷۳). *نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن*. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
کنگانی، محمد (۱۳۸۶). مدینهٔ فاضلهٔ فارابی در مجموعه *مقالات کنگرهٔ بین‌المللی سیراف*، به کوشش عبدالکریم مشایخی. بوشهر: بوشهر.
گریشمن، رومن (۱۳۷۴). *ایران از آغاز تا اسلام*. ترجمهٔ محمد معین. تهران: علمی و فرهنگی.

لاهیجی، حزین (۱۳۵۰). *دیوان حزین لاهیجی به انضمام سفرنامهٔ حزین*. با مقدمه و تصحیح بیژن ترقی. تهران: قیام.

متز، آدام (۱۳۹۸). *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری*. ترجمهٔ علیرضا ذکاوتی قره‌گزلو. تهران: امیرکبیر.

محمد ربیع بن محمدابراهیم (۱۳۵۶). *سفینهٔ سلیمانی*. تصحیح عباس فاروقی. تهران: دانشگاه تهران.

مجموعه *مقالات اولین همایش روابط فرهنگی ایران و آفریقا* (۱۳۸۰). جلد اول. تهران: مرکز مطالعات ایران و آفریقا.

مفتاح، محمد و صفری فروشانی، نعمت‌الله (۱۳۹۷). نقش شیرازی‌ها در توسعهٔ تمدن در شرق آفریقا با تمرکز بر تانزانیا. *فصلنامهٔ مطالعات تاریخی اسلام*، *۶*(۱۱)، ۱۲۷-۱۵۲.

مفضلی، حسین، میانمار«برمه» (۱۳۷۳). تهران: وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

مقدسی، محمد بن احمد (۱۳۶۱). *احسن‌التقاسیم فی معرفه‌الاقالیم*. ترجمهٔ علینقی منزوی. تهران: مترجمان ایران.

ملایری، محمدمهدی (۱۳۷۹). *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به اسلامی*. جلد سوم. تهران: توس.

نوائی، عبدالحسین (۱۳۷۷). *روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دورهٔ صفویه*. تهران: سمت.

نهرو، جواهرلعل (۱۳۸۸). *نگاهی به تاریخ جهان*. ترجمهٔ محمود تفضلی. تهران: امیرکبیر.

وصاف‌الحضره شیرازی، فضل‌الله بن عبدالله (۱۳۳۸). *تاریخ وصاف*. بمبئی: بی‌نا.

یعقوبی، ابن واضح (۱۳۶۲). تاریخ یعقوبی. جلد دوم. ترجمهٔ محمدابراهیم آیتی. تهران: علمی و فرهنگی.

Azra, A. (2009). *Discourse on Sufism in Malaya- Indonesia world in the 17th and 18th centuries*. Jakarta uin.

Calhoun, C. (2016). The importance of imagined communities–and Benedict Anderson. *Debats: Revista de cultura, poder i societat*, *1*, 11-16.

Greenville, F. (1962). *The medieval history of the cost of Tanganyika*. Oxford: Clarendon Press.

Hollingsworth, L. W. (1929). *A short history of the East Coast of Africa*. London.

Inostrantsev, E. (1938). Bladuri and Hamza Isfahani on the migration of the parsees. *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland*.

Knappert, J. (1979). Swahili arts and crafts. *Kenya Past and Present*, *21*(1), 20-28.

Lodhi, A. Y. (2000). *Oriental influences in Swahili. A study in language and cultural contacts*. Goteberg: University of Goteberg.

Mujeeb, M. (1969). *Ghalib*. Sahitya Akademi. London: Published online by Cambridge University Press.

Rios, M., & Adiv, N. (2010). Geographies of diaspora: A review. *U of California-Davis Center for Regional Change. The Regents of the University of California*.

Safran, W. (1991). Diasporas in modern societies: Myths of homeland and return. *Diaspora: A Journal of Transnational Studies*, *1*(1), 83-99.

Salvadori, C. (1998). *Twelve mosques: The history of Islam in Kenya*. Nairobi: Nairobi Publications.

Sheffer, G. (2003). *Diaspora politics: At home abroad*. Cambridge University Press.

Trimingham, S. (1962). *Islam in East African*. Oxford: Clarendon Press.

Topan (2001) Frank, From Nairuzi to mwaka: The Swahilisation of an Iranian festival in East Africa. *Proceeding of the first seminar on the cultural-civilizational relations between Iran and Africa*. Tehran: Tarbiat Modares university.

Print ISSN: 2251-9254
Online ISSN: 2676-3370
https://jhss.ut.ac.ir/

University Of Tehran
faculty Of Literature
and Humanities

Journal of Historical Sciences Studies
(JHSS)

Research Paper

doi 10.22059/JHSS.2023.353538.473619

Investigating the Causes of the Failure of the English Company of Muscovy in Safavid Iran

Khalil Salehi[1], Hamid Hajianpour[2,*]

1. PhD Candidate of History, Shiraz University, Shiraz, Iran. E-Mail: salehi25history@gmail.com
2. Corresponding author, Associate Professor, Department of History, Shiraz University, Shiraz, Iran. E-Mail: hhajianpour@yahoo.com

Article Info.

Received: 2023/01/11

Accepted: 2023/02/23

Keywords:
Muscovy Company, the Safavid, England, Ivan the Terrible, Foreign Trade, Russia..

Abstract

In the 16th century, international trade underwent profound changes, the establishment of trade corporations and new trade routes being among the most significant proofs and evidence. The Muscovy Company was one of the first companies to successfully explore and incorporate a new marine route into international trade. It was also able to initiate the first direct commercial and diplomatic relations between England and Iran through the northern seas and Russia. However, after twenty years of business work in Safavid Iran, it ceased its commercial activities in Iran and English commerce. This paper investigates the causes that prompted Muscovy Company to discontinue trade with Iran via the northern seas with Russia, as well as the effective factors that led to this decision. This paper employs a descriptive-analytical approach based on library sources to investigate the reasons for the temporary break in commercial relations between England and Iran in the second half of the 16th century. Our research indicates that the political relations between the Safavid, Ottoman, Russian, and English governments, as well as the ensuing wars and peace, competition, and hostile relations, negatively impacted the company's operations. The geographical and security conditions that dominated the company's route created numerous obstacles for the business of the English merchandise. In addition to overcoming these obstacles, they had to compete with ancient and experienced Turks, Armenians, and Venetians on the Iranian market. The aforementioned impediments persuaded the London-based leaders of the Muscovy Company to abandon trade with Iran via the northern routes.

How To Cite: Salehi, Kh., & Hajianpour, H. (2023). Investigating the Causes of the Failure of the English Company of Muscovy in Safavid Iran. *Journal of Historical Sciences Studies*, *15*(1), 23-43.

Publisher: University of Tehran Press.

فصلنامه
پژوهش‌های علوم تاریخی
سال ۱۵، شماره ۱، بهار ۱۴۰۲، شماره پیاپی ۳۳
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
مقالهٔ علمی-پژوهشی

واکاوی علل عدم موفقیت کمپانی انگلیسی مسکوی در ایران عصر صفوی

خلیل صالحی[۱]، حمید حاجیان‌پور[۲،*]

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران. رایانامه: salehi25history@gmail.com

۲. نویسندهٔ مسئول، دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران. رایانامه: hhajianpour@yahoo.com

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۰۴

واژه‌های کلیدی:
انگلستان، ایوان مخوف، تجارت خارجی، روسیه، صفویه، کمپانی مسکوی.

چکیده

تجارت بین‌المللی در قرن شانزدهم میلادی شاهد تغییرات ژرفی بود که شکل‌گیری کمپانی‌های تجاری و کشف راه‌های دریایی جدید را می‌توان از مصادیق بارز آن دانست. یکی از نخستین کمپانی‌هایی که در این قرن موجودیت یافت و توانست راه دریایی جدیدی را به تجارت بین‌المللی بگنجاند، کمپانی مسکوی بود. این کمپانی همچنین موفق شد نخستین مناسبات تجاری و دیپلماتیک مستقیم میان انگلستان و ایران را از مسیر دریاهای شمالی و روسیه منعقد کند. اما بعد از دو دهه فعالیت کمپانی در ایران عصر صفوی، این مؤسسهٔ بازرگانی از ادامهٔ فعالیت‌های تجاری در ایران صرف‌نظر کرد و جوامع تجاری انگلستان، ارتباط با ایران را از مسیرهای دیگری پیگیری کردند. این پژوهش به دنبال پاسخ به این مسئله است که چرا کمپانی انگلیسی مسکوی از استمرار تجارت با ایران از طریق دریایی شمال و روسیه صرف‌نظر کرد و چه عواملی در اتخاذ چنین تصمیمی مؤثر بودند. این مقاله به روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به دنبال بررسی علل قطع روابط تجاری میان ایران و انگلستان در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم میلادی برای برهه‌ای از زمان است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که مناسبات سیاسی میان دولت‌های صفوی، عثمانی، روسیه و انگلستان با یکدیگر و نتایج ناشی از آن مانند جنگ‌ها، صلح‌ها، رقابت‌ها و تیرگی روابط میان آن دولت‌ها تأثیرات سوئی بر عملکرد کمپانی گذاشت. شرایط جغرافیایی و امنیتی حاکم بر مسیر مورد استفادهٔ کمپانی نیز موانع عدیده‌ای را بر سر راه بازرگانان انگلیسی ایجاد می‌کرد. علاوه بر عوامل مذکور، تجار انگلیسی پس از پشت‌سرگذاشتن این مشکلات و سختی‌ها، خود را با رقبای کهنه‌کار و پرتجربه‌ای مانند ترک‌ها، ونیزی‌ها و ارامنه در بازارهای ایران مواجه می‌دیدند. مجموع این موانع مدیران کمپانی مسکوی در لندن را به ترک تجارت با ایران از طریق راه‌های شمالی متقاعد کرد.

استناد به این مقاله: صالحی، خلیل و حاجیان‌پور، حمید (۱۴۰۲). واکاوی علل عدم موفقیت کمپانی انگلیسی مسکوی در ایران عصر صفوی. فصلنامهٔ پژوهش‌های علوم تاریخی، ۱۵(۱)، ۲۳-۴۳.

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

گزارش‌های اروپاییانی که در دورهٔ امپراتوری مغول از مشرق‌زمین دیدار کردند، همچنان بعد از فروپاشی این امپراتوری گسترده در اذهان اروپایی‌ها باقی ماند و دستیابی به سرزمین‌های ثروتمند چین و هند از جمله اهداف ماجراجویان اروپایی شد. این مسئله در قرن شانزدهم میلادی و با دستیابی اروپایی‌ها به کشتی‌های اقیانوس‌پیما و کشف راه دریایی به شرق محقق شد. نخست پرتغالی‌ها به هند رسیدند و از آن پس مسیر دماغه امیدنیک تحت نظارت و کنترل پرتغالی‌ها و سپس اسپانیایی‌ها درآمد، اما سایر ملل دریانورد اروپایی مانند انگلستان نمی‌توانستند نسبت به احتکار تجارت با شرق توسط آن دولت‌ها بی‌اعتنا باشند؛ بنابراین برای دستیابی به شرق از مسیرهای دیگری دست به تلاش‌هایی زدند. یکی از این تلاش‌ها توسط انجمن یا شرکتی به نام کمپانی تجار ماجراجو برای اکتشاف قلمروها سرزمین‌ها و جزایر و مکان‌های ناشناخته بود که مقدمات و سرمایه‌گذاری لازم برای ارسال هیئتی متشکل از سه کشتی را با هدف پیداکردن مسیری به چین از راه شمال اروپا فراهم کرد. از سه کشتی کمپانی فقط یک کشتی به فرماندهی چانسلر[1] توانست در سال ۱۵۵۳ م به سرزمین‌های شمالی روسیه برسد. چانسلر سپس به مسکو رفت و توانست موافقت تزار را برای واگذاری امتیازات تجاری جلب کند (Tran, 2008: 36-39; Ohberg, 1955: 127). دولت انگلستان نیز حق انحصاری تجارت و دریانوردی با روسیه از طریق دریای سفید را به شرکت مذکور واگذار کرد و بدین‌ترتیب کمپانی تجار ماجراجو به کمپانی مسکوی تغییر نام داد. کمپانی مسکوی اما هدف پیشین خود یعنی دستیابی به چین را ترک نکرد و بدین‌منظور بعدها بازرگانی به نام آنتونی جنکینسون[2] را با این هدف به روسیه فرستاد، اما جنکینسون تا بخارا بیشتر نتوانست پیش برود و در محقق‌کردن هدف کمپانی ناکام ماند، اما جست‌وجوهای وی برای پیداکردن بازار جدیدی برای کالاهای انگلیسی، او را با ایران عصر صفوی آشنا کرد. جنکینسون در شهرهای آسیای میانه با تجار ایرانی ملاقات کرد و توانست اطلاعات کافی در خصوص تجارت ایران به‌دست آورد. به این ترتیب مدیران کمپانی جنکینسون را مجدداً در سال ۱۵۶۱ م/۹۶۸ ق به روسیه فرستادند تا از آنجا راهی ایران شود و مقدمات تجارت انگلیسی‌ها را فراهم کند (Hanway, 1753: 5-6). جنکینسون علی‌رغم عدم موفقیتش در دریافت امتیازات تجاری از شاه طهماسب موفق شد از عبدالله خان استاجلو حاکم شروان، امتیازاتی برای فعالیت کمپانی در این ایالت به‌دست آورد (Hakluyt, 1886: 3/283). حضور جنکینسون و همراهان او در ایران را می‌توان گشایش روابط منظم و پایدار میان ایران و انگلستان دانست. بدین‌ترتیب تجار انگلیسی، بیست سال از ۱۵۶۱/۹۶۸ تا ۱۵۸۱ م/۹۸۸ ق از

---

1. Richard Chancellor
2. Anthony Jenkinson

طریق روسیه و با عبور از دریای خزر به ایران صفوی عزیمت می‌کردند (Curzon, 1892: 2/533). درواقع کمپانی مسکوی به دنبال منحرف‌کردن بخشی از تجارت آسیا با اروپا از طریق روسیه و دریاهای شمالی بود. دولت صفوی نیز از حضور انگلیسی‌ها در ایران و گشایش راه تجاری بین‌المللی جدید خشنود بود؛ زیرا راه‌های تجاری غربی در اختیار ترکان عثمانی و راه‌های دریایی جنوب در دست پرتغالی‌ها بود که از ایرانیان عوارض گمرکی سنگین می‌گرفتند و رفتار مناسبی با بازرگانان ایران نداشتند. به این ترتیب گشایش مسیر جدید شمالی می‌توانست از اتکا به دو مسیر جنوبی و غربی بکاهد. این پژوهش به دنبال پاسخ به این مسئله است که چه عللی موجب شد علیرغم تمایل طرفین به گسترش تجارت و منافع دو جانبهٔ آن، پس از عزیمت ششمین هیئت کمپانی از ایران در سال۱۵۸۱م/۹۸۸ق تا سقوط دولت صفوی، کمپانی مسکوی دیگر فعالیتی در ایران نداشت.

۲. پیشینهٔ پژوهش

در خصوص مناسبات ایران و انگلستان در عصر صفوی، تالیفات و پژوهش‌های متعددی در قالب کتاب، رساله و مقاله صورت گرفته است اما کمپانی مسکوی در این بین بخش اندکی را به خود اختصاص داده است. یکی از علل این بی‌توجهی را می‌توان فقدان اسناد و مدارک کافی دانست. از آنجا که کمپانی مسکوی انگلیسی بود، اسناد آن نیز عمدتا در انگلستان قرار داشت و آرشیو کمپانی نیز در طی آتش سوزی بزرگی در لندن از بین رفت (Hakluyt & Purchas, 1830: 6)، اما تعدادی از مکاتبات کمپانی در دو مجموعهٔ *Early Voyages and Travels to Russia and Persia* و *The Principal Navigation Voyages Traffiques and Discoveries of the English Nation* منتشر شدند (Morgan & Coote, 1886; Hakluyt, 1886). در میان محققان خارجی، واگن[1] مفصل‌ترین شرح را در خصوص فعالیت کمپانی مسکوی در ایران ارائه می‌دهد که دربردارندهٔ اشاراتی پراکنده در خصوص موانع و ضعف کمپانی است (1912: 127-214). دیوید فیشر[2] نیز رسالهٔ دکتری خود را به روابط تجاری انگلستان با آسیا در نیمه دوم قرن شانزدهم اختصاص داد که فصل دوم این رساله به تجارت کمپانی مسکوی در ایران می‌پردازد، اما محدود به یک فصل مختصر است و اطلاعاتش ترتیب مناسبی ندارد (1970: 65-107). مشکات[3] (۲۰۰۹) در مقالهٔ خود به مأموریت نخستین عامل کمپانی مسکوی و سفیر ملکهٔ انگلستان، یعنی آنتونی جنکینسون، به ایران پرداخت. این مقاله فقط به جنبه‌های سیاسی ماموریت جنکینسون اشاره دارد و از بعد تجاری مأموریت او غافل

1. Earnest V. Vaughn
2. David Fischer
3. Kurosh Meshkat

است. همچنین اشاره‌ای به فعالیت‌های بعدی کمپانی ندارد. استفاده از منابع دست اول انگلیسی و فارسی، از نقاط قوت این تحقیق است. در میان محققان ایرانی نیز مشکوریان در مقالهٔ خود، نقش کمپانی مسکوی را در شکل‌گیری مناسبات ایران و انگلستان مطالعه کرد. او در مقدمه‌ای طولانی، نحوهٔ تاسیس این کمپانی، چگونگی اکتشاف مسیر دریایی به روسیه و روابط انگلستان و روسیه را توصیف می‌کند. تنها در چند صفحه به‌صورت بسیار مختصر به فعالیت این کمپانی در ایران اشاره می‌کند و فقط هیئت‌های تجاری این کمپانی به ایران را بر می‌شمارد (۱۳۹۲).

۳. مسیر راه‌های شمالی و موانع آن

کمپانی مسکوی موفق شد در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم میلادی، مناسبات سیاسی و تجاری میان انگلستان و ایران را منعقد کند. این اقدام جز با ایجاد خطوط ارتباطی میان ایران و انگلستان میسر نبود و با کشف مسیر دریایی به شمال روسیه و دسترسی به این سرزمین محقق شد. علی‌رغم وجود مزایایی در این مسیر مانند کوتاه‌تربودن نسبت به مسیر دماغهٔ امیدنیک و همچنین اینکه در کنترل قدرت‌های دیگری مانند اسپانیا و پرتغال نبود، موانع و مشکلاتی نیز داشت.

۳-۱. چالش‌ها و مخاطرات مسیر

مسیر مورد استفادهٔ کمپانی طولانی و پرپیچ‌وخم بود که از بندرهای انگلستان شروع و به پایتخت و سایر شهرهای ایران صفوی منتهی می‌شد. کشتی‌های کمپانی از شهرهای ساحلی انگلستان به سمت شمال دریای شمال حرکت می‌کردند و با دورزدن شبه‌جزیرهٔ اسکاندیناوی و دماغهٔ شمالی در در جزیره‌ای پهلو می‌گرفتند که در مقابل سرزمین اصلی روسیه واقع شده بود و تجار کمپانی آن را جزیرهٔ رز[1] خطاب می‌کردند. معمولاً حرکت کشتی‌ها از انگلستان تا شمال روسیه شش تا هشت هفته طول می‌کشید (Smith, 1920: 77). این قسمت از سفر، عمدتاً در ماه‌های تابستان صورت می‌گرفت (Vaughn, 1912: 206)؛ زیرا دریاهای شمال روسیه و اسکاندیناوی در بخش بزرگی از بقیهٔ سال یخبندان بودند.

با رسیدن به شمال روسیه، قسمت دیگری از سفر طولانی تجار انگلیسی شروع می‌شد. این سفر با عبور از شهرهای خولم‌گوری، ولوگدا، یاروسلاو و آستراخان صورت می‌گرفت که کمپانی تجارت‌خانه‌هایی در آن‌ها تاسیس کرده بود. سفر در روسیه در تابستان از طریق رودخانه‌ها و با قایق انجام می‌گرفت؛ چرا که به‌دلیل باتلاقی‌بودن سرزمین روسیه و بارش شدید باران، زمین را پر از

1. Rose Island

گل‌ولای می‌کرد که مسافرت زمینی را کند و خسته‌کننده و راه را صعب‌العبور می‌ساخت. اما در زمستان، حرکت کاروان‌ها با سورتمه و اسب صورت می‌گرفت؛ زیرا روشی سریع‌تر و راحت برای نقل و انتقال کالاها در سرزمین پربرف روسیه بود (Smith, 1920: 78-80 ; Hakluyt, 1886: 3/308-309).

انگلیسی‌ها سپس از آستراخان به‌وسیلهٔ کشتی با پیمودن طول دریای خزر، در یکی از بندرهای ایالت شروان در شمال غربی قلمرو صفوی وارد ایران می‌شدند. معمولاً تجار انگلیسی در خلال ماه‌های اوت تا اکتبر به سواحل شروان می‌رسیدند (Hakluyt, 1886: 3/268, 285, 289, 4). انگلیسی‌ها سپس از مناطق ساحلی به شماخی مرکز ایالت عزیمت می‌کردند. شماخی یکی از نقاط مهم در مسیر مورد استفادهٔ کمپانی در ایران بود؛ زیرا این شهر، نقطهٔ عزیمت هیئت‌های انگلیسی به سایر نقاط امپراتوری صفوی و همچنین نقطهٔ بازگشت هیئت‌های انگلیسی به روسیه بود و عوامل کمپانی، کالاهای ایرانی مدنظر برای روسیه و انگلستان را همیشه برای بازگشت به شماخی می‌آوردند و از آنجا حمل‌ونقل می‌کردند (Vaughn, 1912: 206-207). تجار کمپانی سپس به‌وسیلهٔ راهی که به‌سمت جنوب کشیده می‌شد، مسیر خود را به‌سوی اردبیل ادامه می‌دادند. در اردبیل مسیر تجاری به دو قسمت مجزا می‌شد: مسیری که به‌سمت غرب امتداد داشت و به پایتخت پیشین صفوی یعنی تبریز می‌رسید و مسیری که به جنوب شرقی به‌سمت قزوین پایتخت جدید صفوی امتداد داشت. هر دو این راه‌ها توسط بازرگانان انگلیسی مورد استفاده قرار می‌گرفت (Mustafayev, 2018: 41).

تجار انگلیسی همچنین مجبور می‌شدند زمستان را در شهرهای روسیه مانند آستراخان یا یاروسلاو یا در قلمرو ایران مانند شماخی سپری کنند که بر مدت سفر می‌افزود (Hakluyt, 1886: 4/103). در بازگشت هیئت‌های تجاری به انگلستان نیز اگر زمان بازگشت به تأخیر می‌افتاد یا زمان نامناسب انتخاب می‌شد خطرات مواجه با سرمای زمستان و یخبندان‌ها در دریای خزر و رودخانه‌های روسیه وجود داشت که زمان و هزینه‌های سفر را می‌افزود. حرکت از بندرهای انگلستان تا رسیدن به پایتخت صفوی در حدود یک سال زمان می‌برد. چنین مسیری طولانی و پرپیچ‌وخم بود و نیاز به تغییر نحوهٔ مسافرت بود که گاه با کشتی، گاه با قایق و گاه با کاروان صورت می‌گرفت. درنتیجه به زمان بیشتر و هزینه‌های سنگینی نیاز داشت (Vaughn, 1912: 207).

۳-۲. موانع دریانوردی

بخش بزرگی از مسیر تجاری گشوده‌شده توسط کمپانی مسکوی دریایی بود و هیئت‌های تجاری می‌بایست دریای شمال، دریای سفید، رودخانه‌های روسیه و دریای خزر را پشت سر می‌گذاشتند تا به

قلمرو صفوی برسند. مطالعهٔ گزارش‌های عوامل کمپانی مسکوی و سایر اروپاییانی که بخش‌هایی از این مسیرهای دریایی را پیموده‌اند نشان می‌دهد دریانوردی در این دریاها با مخاطرات و مشکلات عدیده‌ای همراه بوده است از قبیل قطبی‌بودن دریاها، طوفان‌ها، به‌گل‌نشستن کشتی‌ها و تپه‌های زیر آبی. ناآشنایی دریانوردان انگلیسی با شرایط جغرافیایی و جوی این دریاها آن‌ها را در معرض ازبین‌رفتن و غرق‌شدن کشتی‌ها قرار می‌داد؛ برای نمونه نخستین هیئت اعزامی کمپانی در سال ۱۵۵۳م/۹۶۰ق که موفق به کشف دسترسی به روسیه از طریق دریاهای شمالی شد، متشکل از سه کشتی و به فرماندهی دو دریانورد با نام‌های چانسلر و ویلوگبی[1] بود. کشتی‌ها در شمال اسکاندیناوی گرفتار طوفان و متفرق شدند. درنتیجه ویلوگبی و دو کشتی گرفتار یخبندان و کشته شدند و فقط کشتی چانسلر به‌سلامت به شمال روسیه رسید (Hakluyt & Purchas, 1830: 5).

نخستین مرحله از سفر دریایی از انگلستان تا سواحل شمالی روسیه و با عبور از دریاهای شمال و سفید بود که با کشتی‌های کوچک (شاید در حدود یکصد و بیست تن) صورت می‌گرفت. در این مدت، کشتی‌های کمپانی، بندر یا جزیرهٔ خاصی بر سر راه خود نداشتند که بتوانند در آن استراحت یا مایحتاج خود را تأمین کنند. فقط سواحل و جزایر متروک و خالی از سکنهٔ نروژ و لاپلند بر سر راه آن‌ها بودند. دریاهای شمالی نیز مواج بودند و کشتی‌ها با سختی مسیر خود را از میان امواج سهمگین می‌پیمودند. این دریاها حتی در تابستان نیز در بخش‌هایی یخ زده بودند (Smith, 1920: 77).

پس از رسیدن کشتی‌های کمپانی به شمال روسیه، کالاها را در کرجی‌ها بارگیری می‌کردند؛ زیرا بخش بزرگی از سفر تا آستراخان از طریق رودخانه‌ها صورت می‌گرفت. سفر از طریق رودهای روسیه دارای ویژگی‌های خاص خود بود که می‌توانست موانع فنی عدیده‌ای به همراه داشته باشد. کرجی‌ها با باد حرکت می‌کردند و در زمانی که باد وجود نداشت، آن را با طناب می‌کشیدند (اولئاریوس، ۱۳۶۹: ۳۵۸/۱). از آنجا که بخش‌های زیادی از رودخانه‌ها کم‌عمق یا تپه‌های زیرآبی وجود داشت می‌توانست موجب به‌گل‌نشستن کرجی‌ها شود. غلبه بر چنین موانعی سخت و نیازمند مهارت‌های خاصی بود (Mustafayev, 2018: 42). دریانوردی در ولگا که بزرگ‌ترین بخش سفر در آن صورت می‌گرفت، معمولاً در بهار بود. در این فصل، رودهای شمالی روسیه که به ولگا منتهی می‌شدند طغیان می‌کردند و آب بسیاری را وارد ولگا می‌کردند. آب به بالاترین حد خود می‌رسید و نه‌تنها ارتفاع آب در مناطق کم‌عمق را افزایش می‌داد، بلکه جزایر واقع در رودخانه هم به زیر آب می‌رفتند و این مسئله عبور کرجی‌ها را خطرناک می‌کرد. مسئلهٔ دشوار در خصوص دریانوردی در ولگا هنگامی بود که تجار در هنگام بازگشت از آستراخان به‌سمت شمال روسیه حرکت می‌کردند. در چنین

1. Hugh Willoughbi

شرایطی کرجی‌ها می‌بایست برخلاف جریان آب حرکت کنند و در زمانی که جریان باد نیز برخلاف آن‌ها بود، این دشواری دوچندان می‌شد. در چنین شرایطی ملوانان پارو می‌زدند یا کرجی را با طناب می‌کشیدند، اما سرعت حرکت بسیار کند و این کار نیز دشوار بود (اولئاریوس، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۵۶–۳۵۸).

با رسیدن انگلیسی‌ها به آستراخان، کالاها از کرجی‌ها به کشتی‌ها که مخصوص دریا بودند انتقال داده می‌شدند (Morgan & Coote, 1886, Vol. 1: 97). معمولاً دریانوردی در دریای خزر در فصل تابستان انجام می‌گرفت. از آنجا که در پاییز و زمستان طوفان‌های نیرومند و مداوم دریانوردی به آن سوی خزر را کاری به‌شدت خطرناک می‌کرد، مسیر دریایی و مدت سفر در دریای خزر نیز به نوع کشتی مورد استفادهٔ بازرگانان بستگی داشت. در صورت مسافرت با کشتی‌های بزرگ، نیاز به توقف در سواحل و جزایر واقع در میان مبدأ و مقصد وجود نداشت و بدین‌ترتیب سفر سریع‌تر انجام می‌گرفت (Mustafayev, 2018: 42). اما اگر بازرگانان از کشتی‌های کوچک‌تر استفاده می‌کردند، شرایط برای تجار سخت‌تر می‌شد. کشتی‌های کوچک‌تر در شرایط طوفانی که در دریای خزر امری به نسبت مداوم بود آسیب‌پذیرتر بودند و احتمال غرق و درهم‌شکستن آن‌ها وجود داشت. همچنین درصورتی‌که این کشتی‌ها در بندرهای ساحلی توقف می‌کردند یا طوفان آن‌ها را به‌سمت این بندرها سوق می‌داد، عوارض گمرکی سنگینی از بازرگانان اخذ می‌شد. درصورتی‌که در مناطق ساحلی خالی از سکنه توقف می‌کردند، احتمال غارت تجار به‌وسیلهٔ راهزنان وجود داشت. بنا به نوشتهٔ کوتف روسی، در سواحل دریای خزر، راهزنان به بازرگانان حمله می‌کردند، آن‌ها را می‌کشتند و اموال آن‌ها را غارت می‌کردند و راهزنی همیشه وجود داشت (کاتف، ۲۵۶۳: ۴۵). مسئلهٔ دیگر در خصوص دریانوردی در دریای خزر آن است که دریانوردی در سطح بالایی در این دریا قرار نداشت؛ به‌طور نمونه کنتارینی سفیر ونیزی، یک قرن پیش از حضور کمپانی مسکوی در دریای خزر، هنگامی‌که قصد داشت از دربند به آستراخان از طریق دریا سفر کند، درخصوص نحوهٔ کشتیرانی و کیفیت کشتی‌ها می‌نویسد: «کشتی‌هایشان از الواری ساخته شده‌اند که با پارچه درزگیری شده‌اند و بسیار خطرناک‌اند. از قطب‌نما استفاده نمی‌کنند و هنگامی‌که در دریا هستند، از ساحل دور نمی‌شوند و در امتداد ساحل حرکت می‌کنند. از پارو استفاده می‌کنند و اگرچه همه چیزشان به‌صورت ابتدایی صورت می‌گیرد، خود را تنها ملوانانی می‌دانند که شایستهٔ این نام هستند» (Barbaro & Contarini, 1873: 146). جنکینسون نیز تعداد کشتی‌هایی را که در دریای خزر رفت‌وآمد می‌کردند، اندک می‌دانست. کشتی‌ها همچنین پس از طی‌کردن طول دریای خزر می‌بایست در یکی از بندرهای واقع در سواحل ایران لنگر می‌انداختند؛ هرچند طبق نوشته‌های سیاحان اروپایی از جمله جنکینسون،

بندرهای آباد و معتبری در سواحل دریای خزر مخصوصاً در سواحل غربی وجود نداشت (Hakluyt, 1886, Vol. 3: 246).

۳-۳. ناامنی مسیر تجارت کمپانی

علاوه بر زمان طولانی و هزینه‌های سنگین، مسیر جغرافیایی مورد استفادهٔ کمپانی نیز چندان ایمن نبود. تهدید راهزنان در مناطق جنوبی روسیه، دریای خزر و در ایران وجود داشت. انگلیسی‌ها مخصوصاً در مناطق جنوبی روسیه، در معرض حملات تاتارها و راهزنان بودند. ایوان چهارم تنها در ۱۵۵۲ م غازان و در ۱۵۵۶ م آستراخان را به تصرف درآورده بود (Matthee, 1994: 743). فقط چند سال از سلطهٔ روس‌ها بر نواحی جنوبی این کشور و قلمرو تاتارها می‌گذشت که کمپانی مسکوی موفق به گشایش مسیر جدید به ایران شد. حاکمیت روس‌ها بر این مناطق متزلزل بود و امنیت به‌طور کامل در آن نواحی تأمین نشده بود. تاتارها به‌هیچ‌وجه با اروپایی‌ها مدارا نمی‌کردند و به‌مراتب اتفاق می‌افتاد که بازرگانان انگلیسی با راهزنان و تاتارها درگیر شوند (Hakluyt, 1886: 4/53, 3/237). گزارش‌هایی نیز از حضور دزدان دریایی در دریای خزر وجود دارد. از جمله آنکه جنکینسون ذکر می‌کند که منطقه‌ای به نام توک در سواحل دریای خزر و در نزدیکی آستراخان وجود دارد که مقر دزدان دریایی است (Morgan & Coote, 1886, Vol. 1: 127). به همین جهت حاکم آستراخان ۵۰ نیروی نظامی در اختیار هیئت جنکینسون قرار داد تا از آن‌ها در مقابل راهزنان و دزدان دریایی محافظت کنند (Meshkat, 2009: 211). کاتف روسی نیز ذکر می‌کند که اگر کشتی‌ها در مناطق ساحلی خالی از سکنهٔ دریای خزر توقف می‌کردند، احتمال غارت تجار به‌وسیلهٔ راهزنان وجود داشت (کاتف، ۲۵۶۳: ۴۵). در ایران نیز تجار انگلیسی مورد حملات راهزنان قرار می‌گرفتند. از جمله آنکه توماس آلکاک[1] یکی از اعضای دومین هیئت تجاری در سال ۱۵۶۳ م/۹۷۱ ق در راه شماخی به دست راهزنان به قتل رسید (Hakluyt & Purchas, 1830: 16-17)؛ بنابراین می‌توان گفت مسائلی مانند طولانی‌بودن و پیچیدگی مسیر، ناامنی و مخاطرات دریانوردی سبب می‌شد تجار انگلیسی در معرض خطرات بسیاری قرار گیرند و راه شمالی خطرناک و دشوار باشد.

۴. موانع کمپانی در روسیه

۴-۱. بحران در مناسبات روسیه-انگلستان و تأثیر آن بر فعالیت کمپانی

استفادهٔ کمپانی از خاک روسیه سبب می‌شد در معرض خواسته‌ها و اقدامات تزار روسیه قرار گیرد و از فعالیت کمپانی به‌عنوان اهرم فشاری در روابط سیاسی انگلستان و روسیه استفاده کند. درنتیجه

1. Thomas Alcocks

موانعی بر سر تجارت کمپانی در ایران به‌وجود آمد که گاهی به قطع دسترسی تجار انگلیسی به ایران منجر می‌شد. ایوان چهارم با واگذاری امتیازات گستردهٔ تجاری به کمپانی انگلیسی به دنبال انعقاد یک پیمان نظامی با انگلستان بود (Fischer, 1970: 104). به این صورت ایوان مخوف می‌خواست که از انگلستان به‌عنوان متحدی در برابر دشمنان متعدد خود از جمله لهستان–لیتوانی، سوئد، تاتارهای کریمه و... استفاده کند (Smith, 1920: 74). تزار همچنین درخواست کرده بود که ملکه برای او تجهیزات نظامی، ملوان و کشتی‌ساز ارسال کند. درخواست‌های تزار توسط جنکینسون به الیزابت اول ملکهٔ وقت انگلستان ابلاغ شده بود و تزار منتظر پاسخ دربار انگلستان بود که با بی‌اعتنایی ملکه مواجه شد (Gross, 2019: .950).

درنتیجهٔ بی‌اعتنایی ملکه به درخواست‌های تزار، روابط تجاری طرفین در سال ۱۵۶۸م در آستانهٔ قطع‌شدن بود. ملکه که از به‌خطرافتادن سرمایه‌های تجار انگلیسی در روسیه نگران بود، یک دیپلمات توانا و باتجربه به نام توماس رندولف[1] را در اواخر سال ۱۵۶۸م/۹۷۶ق برای دفع خطری که کمپانی را تهدید می‌کرد، به مسکو اعزام کرد (Hakluyt & Purchas, 1830: 20-21). رندولف توانست پس از مذاکراتی با تزار، خشم او را فرونشاند و امتیازات جدیدی برای کمپانی به‌دست آورد. اگرچه رندولف در مأموریت خود موفق بود، نتوانست مسئلهٔ اتحاد دوجانبه را حل کند و در بازگشت به انگلستان، آندرو ساوینا[2]، فرستادهٔ تزار، را با خود به همراه داشت تا مذاکرات در این زمینه را در لندن ادامه دهد. فرستادهٔ روس حدود یک سال در انگلستان اقامت داشت، اما ثابت شد دستیابی به قرارداد مورد نظر تزار امکان‌پذیر نیست (Vaughn, 1912: 173-174, 183).

تزار از شکست مذاکرات ساوینا در انگلستان راجع به اتحاد بین دو کشور خشم گرفت و در اکتبر ۱۵۷۰ م/۹۷۸ ق در یک حرکت تلافی‌جویانه، کالاهای تجار انگلیسی در روسیه را ضبط و تمام امتیازات تجاری کمپانی مسکوی را لغو کرد. درنتیجه کمپانی با خطر ازدست‌دادن تجارت خود در روسیه و نابودی امیدهایش در خصوص گسترش تجارتش در ایران مواجه شد (همان: ۱۸۳–۱۸۴). اقدامات انتقام‌جویانهٔ تزار مصادف با حضور پنجمین هیئت کمپانی در ایران در خلال سال‌های ۱۵۶۸ م/۹۷۵ ق تا ۱۵۷۳ م/۹۸۰ ق بود. مشکلات پیش‌آمده بین تزار و ملکه بر بازرگانان انگلیسی این هیئت اثر گذاشت و روس‌ها کشتی‌ای را که برای تجارت کمپانی با ایران درنظر گرفته شده بود توقیف کردند. جفری دوکت[3] در آوریل ۱۵۷۲ م/۹۷۹ ق در شماخی می‌نویسد او ارسال کالاها را به

1. Thomas Randolph
2. Andrew Saviena
3. Jaffery Ducket

تأخیر می‌اندازد؛ زیرا اخباری دریافت کرده که هرگونه فروش کشتی و تجهیزات کشتی به انگلیسی‌ها از سوی روس‌ها ممنوع شده بود (Fischer, 1970: 104).

در انگلستان تصمیم گرفته شد آنتونی جنکینسون که روابط خوبی با ایوان مخوف داشت، برای حل این بحران به مسکو اعزام شود (Hakluyt & Purchas, 1830: 22-23). جنکینسون موفق شد در مذاکرات خود با ایوان، روابط بین دو کشور را عادی کند و امتیازات کمپانی را برگرداند. این مذاکرات همچنین زمینه‌ساز بازگشایی مسیر آستراخان و ولگا برای بازگشت پنجمین هیئت کمپانی در سال ۱۵۷۳ م/۹۷۰ ق از ایران شد. پس از عزیمت پنجمین هیئت، کمپانی تا سال ۱۵۸۰ م/۹۸۰ ق به مدت هفت سال هیچ‌گونه فعالیتی در ایران نداشت. روابط دیپلماتیک متشنج میان انگلستان و روسیه و نتایج آن بر کمپانی را می‌توان تفسیری محتمل بر غیبت موقت کمپانی از تجارت ایران دانست (Vaughn, 1912: 184).

۴-۲. افول قدرت دولت تزاری روسیه

روسیه در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم تحت فرمانروایی ایوان چهارم در حال رشد و تبدیل‌شدن به دولتی تأثیرگذار در شرق اروپا بود. ایوان چهارم که در نیمهٔ اول فرمانروایی‌اش بسیار فعال و جاه‌طلب بود، توانست در تمام جبهه‌ها پیشروی کند و مناطق بزرگی را ضمیمهٔ قلمرو خود سازد. تزار توانست آستراخان را به تصرف درآورد و قلمرواش را به کرانه‌های دریای خزر برساند. چند سال بعد هم ناروا در سواحل بالتیک را به تصرف درآورد و به دریای بالتیک رسید. درنتیجهٔ جنگ‌های مستمر و توسعه‌طلبی تزار، روسیه در احاطهٔ مجموعه‌ای از دشمنان مانند قبایل چادرنشین در شرق، تاتارها در جنوب و لهستانی‌ها، لیتوانیایی‌ها، سوئدی‌ها قرار گرفت (Smith, 1920: 74).

در نیمهٔ دوم فرمانروایی تزار، موازنهٔ قوا میان روسیه و همسایگانش تغییر یافت؛ به‌گونه‌ای که دشمنان تزار قلمرو او را از شرق و غرب تحت‌فشار قرار دادند و بسیاری از فتوحات اولیه‌اش از دستش خارج شد، از جمله آنکه در سال ۱۵۸۱م، شهر استراتژیک ناروا در سواحل دریای بالتیک به تصرف سوئدی‌ها درآمد (همان). در داخل قلمرواش نیز مردم به‌دلیل پرداخت مالیات‌های سنگین که مخارج عملیات نظامی را تأمین می‌کرد، از حکومت وی ناخشنود بودند (استریکلر، ۱۳۸۱: ۲۴). شروع حضور انگلیسی‌ها در روسیه هم‌زمان با اوج قدرت ایوان مخوف بود و تغییرات به‌وجودآمده در نیمهٔ دوم فرمانروایی او بر فعالیت کمپانی در ایران نیز اثر گذاشت. منازعات ایوان با تاتارهایی که به‌تازگی ضمیمهٔ قلمرو تزاری شده بودند، از جمله عوامل تأثیرگذار بر افول قدرت ایوان چهارم بود که در طول دورهٔ رفت‌وآمد هیئت‌های کمپانی مسکوی به ایران، این منازعات ادامه داشت و بارها آثاری جدی بر

این هیئت‌ها می‌گذاشت. مادامی‌که جنگ‌های بین ایوان و تاتارها در جریان بود، همیشه خطر قطع خطوط ارتباطی میان انگلستان و ایران وجود داشت که با تصرف آستراخان یا دیگر شهرهای واقع در مسیر مورد استفادهٔ کمپانی به‌وسیلهٔ تاتارها، این امر تحقق می‌یافت (Vaughn, 1912: 208). در سال ۱۵۷۱ تاتارها موفق شدند وارد مسکو شوند و پایتخت روسیه را به آتش بکشند. این حادثه زیان مالی سنگینی به اموال، کالاها و ساختمان‌های کمپانی وارد کرد که در حدود ۶۰ هزار پوند تخمین زده شده است (Cawston, 1896: 39)، همچنین علی‌رغم اینکه تجار انگلیسی مقیم مسکو مانند سایر روس‌ها در زیرزمین ساختمان‌ها پناه گرفتند، ۲۵ انگلیسی در این آتش‌سوزی بزرگ جان دادند (Smith, 1920: 95). فاصلهٔ هفت‌سالهٔ حضور پنجمین تا ششمین هیئت کمپانی در ایران را می‌توان به این علت دانست که روسیه در اغتشاش و ناامنی به سر می‌برد؛ به‌گونه‌ای که کمپانی در ارسال مال‌التجاره و هیئت‌های تجاری به ایران از طریق روسیه مردد و نامطمئن بود؛ به‌نحوی‌که الیزابت اول در نامهٔ خود به شاه طهماسب در سال ۱۵۷۹ م/۹۸۷ ق ضعف روابط تجاری میان ایران و انگلستان را به آن نسبت داد (Hakluyt, 1886, Vol. 4: 100).

یکی دیگر از عوامل افول قدرت ایوان چهارم، منازعاتش با امپراتوری عثمانی بود که بر عملکرد تجارت کمپانی با ایران نیز اثرگذار بود. گشایش مسیر شمالی جدید و استمرار فعالیت کمپانی مسکوی و تجار روس از طریق آن موجب نگرانی باب عالی شد (Jackson & Lockhart, 1986: 435). هرچند سلطان سلیمان به‌دلیل درگیری با دولت‌های اروپایی و صفویان نتوانست به توسعه‌طلبی ایوان مخوف واکنش نشان دهد، با انعقاد قرارداد صلح با هاپسبورگ‌ها در ۱۵۶۲ م/۹۶۹ ق و قرارداد آماسیه با صفویان، امپراتوری عثمانی توانست در دورهٔ جانشین سلیمان، سلیم دوم، به توسعه‌طلبی روس‌ها عکس‌العمل نظامی نشان دهد. صدراعظم سلیم دوم، صوقللی محمد طرح بلندپروازانه‌ای برای فتح آستراخان و احداث کانالی قابل‌کشتیرانی برای ارتباط میان رودهای دن و ولگا ارائه کرد (Holt et al., 1970, Vol. 1: 335). در صورت اجرای این طرح، ترک‌ها می‌توانستند آستراخان را به‌صورت پایگاهی عثمانی برای دفاع از منطقه درآورند، از پیشروی روس‌ها جلوگیری کنند و دریای سیاه و دریای خزر را به هم متصل کنند. همچنین نیروهای صفوی را از قفقاز و آذربایجان برانند، با ازبک‌های آن سوی دریای خزر ارتباط برقرار کنند و راه تجاری جدیدی از خوارزم تا آستراخان و سپس تا کریمه، تحت نظارت امپراتوری پدید آورند (الصلابی، ۲۰۰۱ : ۲۷۹). هدف دیگر این عملیات نظامی، جلوگیری از نزدیک‌شدن ایران و روسیه به یکدیگر بود که ارتباطات سیاسی و تجاری منعقد کرده بودند. تحقق این امر سبب قطع مسیر تجاری جدید بین دو کشور می‌شد که کمپانی مسکوی از آن بهره می‌برد (Holt et al., 1970, Vol. 1: 335). در سال ۱۵۶۸

م/۹۷۶ ق هنگامی‌که پنجمین هیئت کمپانی در آستراخان در حال آماده‌سازی برای عزیمت به ایران بود، آستراخان مورد محاصرهٔ نیروهای ترک و تاتار قرار گرفت که سبب شد حرکت این هیئت با شش هفته تأخیر مواجه شود که درنهایت با مقاومت روس‌ها، آغاز زمستان و اعزام نیروی کمکی توسط ایوان مخوف به آستراخان، ترک‌ها موفق به فتح این شهر و مناطق شمالی دریای خزر نشدند (Morgan & Coote, 1886, Vol. 2: 424).

۵. موانع کمپانی در ایران

۵-۱. وجود رقبای تجاری خارجی

آغاز حضور کمپانی مسکوی در ایران صفوی، انگلیسی‌ها را در معرض رقابت با سایر تجار خارجی مانند ترک‌ها، ارامنه و ونیزی‌ها قرار می‌داد که سابقهٔ حضور بیشتری در ایران داشتند و بازرگانانی خبره و ماهر بودند و به هیچ وجه قصد عقب‌نشینی از بازار ایران را به نفع انگلیسی‌ها نداشتند. این رقابت تجاری از اولین حضور عوامل کمپانی تا آخرین هیئت اعزامی به ایران در همهٔ گزارش‌ها و مکاتبات بازرگانان انگلیسی منعکس شده است. لورنس چاپمن[1] یکی از عوامل کمپانی در خصوص خصومت این رقبا می‌نویسد: «تظاهر می‌کنند که از آمدن ما به ایران خرسندند، اما پنهانی دشمنان قسم‌خوردهٔ ما به‌شمار می‌آیند و از تمام وسایل برای ایجاد خلل در تجارت ما استفاده می‌کنند» (Hakluyt, 1886, Vol. 4: 43).

از میان رقبای خارجی کمپانی، ترک‌ها در مقابل گشایش مسیر شمالی روسیه و حضور انگلیسی‌ها در ایران واکنش شدیدی نشان دادند؛ زیرا تجار انگلیسی از طریق مسیر جدید می‌توانستند کالاهای انگلیسی را به بخش بزرگی از آسیا از جمله ایران انتقال دهند و در مقابل کالاهای آسیایی را به اروپا منتقل کنند. تحقق این امر سبب به‌وجود آمدن مسیر جایگزین برای راه‌های عثمانی و به‌خطرافتادن منافع این امپراتوری می‌شد. هم‌زمان با تصمیم‌گیری کمپانی مسکوی برای ارسال نخستین هیئت تجاری خود به ریاست جنکینسون به ایران، دو دولت صفوی و عثمانی در حال انجام مذاکراتی برای پایان‌دادن به منازعات و اختلافات سیاسی و مرزی خود بودند که این مذاکرات به صلح آماسیه منجر شد. طبق قرارداد صلح آماسیه، طرفین باید پناهندگان را به کشور خود تحویل می‌دادند و از آنجا که شاهزاده بایزید پسر سلطان سلیمان که پس از اختلاف با پدر به قلمرو صفوی پناهنده شده بود می‌بایست به مقامات ترک تحویل داده می‌شد، طبق منابع عصر صفوی، در سال ۹۶۹ ق هیئتی از جانب باب عالی به ریاست سه سفیر با نام‌های خسرو پاشا، سنان بیک و علی آقا به همراه دویست

1. Laurence Chapman

نفر به قزوین آمدند. آنان ضمن اهدای هدایای ارسالی سلطان سلیمان، بایزید و چهار فرزندش را تحویل گرفتند و هلاک کردند (شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۲۰؛ روملو، ۱۳۵۷: ۵۳۵-۵۳۴؛ غفاری قزوینی، ۱۳۴۲: ۳۰۸-۳۰۷). جنکینسون نیز ذکر می‌کند که چهار روز قبل از رسیدن او به قزوین، سفیر عثمانی وارد پایتخت صفوی شده بود. همچنین به هدایای ارسالی سلطان ترک اشاره می‌کند که ارزش آن‌ها را بیش از چهار هزار پوند می‌داند. تجار ترک در ایران که موفقیت جنکینسون را به ضرر منافع خود می‌دیدند، از بهبود مناسبات دو دولت استفاده کردند و نگرانی خود از حضور انگلیسی‌ها را به سفرای ترک انعکاس دادند. سفرای ترک نیز از شاه طهماسب درخواست کردند که جنکینسون مورد استقبال او و سایر مقامات صفوی قرار نگیرد. شاه طهماسب که به دنبال خاتمهٔ درگیری با همسایهٔ نیرومند خود بود، با درخواست آن‌ها موافقت کرد و به بهانهٔ مسیحی‌بودن جنکینسون، او را از دربار خود راند. بنا به گفتهٔ جنکینسون، شاه صفوی بر این باور بود که استقبال از یک سفیر مسیحی اروپایی و دادن نامه و هدیه به او می‌تواند موجبات رنجش سلطان عثمانی را فراهم کند و بهانه‌ای برای نقض قرارداد صلح شود. جنکینسون متوجه شد که شاه صفوی دلیلی نمی‌بیند با ملتی دوردست رابطهٔ دوستانه برقرار کند که موجبات رنجش بزرگ‌ترین همسایه‌اش می‌شود. جنکینسون حتی اعلام می‌کند که شاه صفوی قصد داشت او و نامه‌اش را به‌عنوان نشانهٔ حسن‌نیت برای سلطان عثمانی بفرستد (Morgan & Coote, 1886, Vo. 1: 148). درنتیجه مأموریت جنکینسون تحت تأثیر حضور سفرای ترک و تلاش برای حفظ صلح از جانب شاه طهماسب قرار گرفت و ترک‌ها موفق شدند از هرگونه توافق میان شاه طهماسب و جنکینسون جلوگیری کنند و موجب اخراج او از دربار صفوی شوند. هرچند بعدها با حفظ صلح آماسیه و لزوم کاهش وابستگی به راه‌هایی که از عثمانی گذر می‌کردند، شاه طهماسب به یکی از عوامل کمپانی مسکوی به نام آرتور ادواردز[1] امتیازات تجاری واگذار کرد (Hakluyt, 1886, Vol. 3: 297).

علاوه بر اقدامات سیاسی و نظامی ترک‌ها که برای تجارت کمپانی مسکوی در ایران موانعی ایجاد می‌کرد، شرایط تجاری این رقبا نیز موقعیت کمپانی در ایران را متزلزل می‌کرد. رقبای ترک، ونیزی و ارمنی در تهیهٔ کالای مورد نیازشان، اطلاعات از راه‌های تجاری، امنیت مسیرها و آگاهی از اوضاع و شرایط مملکت بر انگلیسی‌ها برتری داشتند (Jackson & Lockhart, 1986: 432). یکی از عوامل ضعف موقعیت کمپانی مسکوی در ایران، وجود مسیر تجاری لوانت بود که ترک‌ها، ونیزی‌ها و ارامنه از آن استفاده می‌کردند. بنا به گفتهٔ جنکینسون، بخش اعظم تجارت خارجی ایران با منطقهٔ شام و از مسیر لوانت در جریان بود که آن را مانعی جدی برای اهداف کمپانی در ایران

1. Arthur Edwards

می‌دید (Morgan & Coote, 1886, Vol. 1: 98). آرتور ادواردز نیز به‌وضوح تشخیص می‌دهد که مسیر مدیترانه از مسیر روسیه کوتاه‌تر است (Hakluyt, 1886, Vol. 3: 298). مشکل بعدی تجار انگلیسی، کمبود پول نقد بود که سایر رقبا در این خصوص مشکلات کمتری داشتند. تجار کمپانی معمولاً در قبال کالاهای خریداری‌شده مخصوصاً ابریشم، پارچه واگذار می‌کردند؛ درحالی‌که چاپمن در سال ۱۵۶۸ م/۹۷۶ ق ذکر می‌کند که شاه طهماسب، ابریشم را در قبال پول به تجار ارمنی و ترک به فروش می‌رساند و اینکه شاه در خزانهٔ خود پارچه نگهداری نمی‌کرد؛ پس معاملهٔ پایاپای با شاه ایران برای انگلیسی‌ها امکان‌پذیر نبود. چاپمن به مقامات کمپانی توصیه می‌کند که انگلیسی‌ها نیز باید مانند رقبای خود عمل کنند. او همچنین گزارش می‌دهد که راه هرمز بسته شده و ادویه به‌سختی و فقط در قبال پول نقد به‌دست می‌آید (Morgan & Coote, 1886, Vol. 2: 411-414). ادواردز در سال ۱۵۶۶ م/۹۷۴ ق پیشنهاد ارسال شمش به ایران را برای ضرب سکه می‌دهد که هم سبب خشنودی دولتمردان ایرانی می‌شود و هم برای کمپانی سودآور است. ادواردز ذکر می‌کند که ترک‌ها مقادیر زیادی نقره برای ضرب سکه و خرید ابریشم به ایران می‌آورند و در خصوص لزوم داشتن پول نقد می‌افزاید: «اگر در آن فصل سال پول نقد در اختیار داشته باشیم، وقتی روستایی‌ها ابریشم را برای فروش عرضه می‌کنند، می‌توانیم ارزان‌تر خریداری کنیم» (همان، ج ۲: ۴۰۰-۴۰۱). درواقع ادواردز پیشنهاد می‌کند که با استفادهٔ بیشتر از پول نقد می‌توان تا حدودی با رقبا مقابله کرد. از اظهارات گاه‌وبیگاه بازرگانان کمپانی در خصوص لزوم وجود پول نقد می‌توان دریافت که اگرچه تجار ایرانی مایل به معاملهٔ پایاپای بودند و معاملاتی را بدین‌صورت با تجار انگلیسی انجام می‌دادند، ترجیح می‌دادند پول نقد دریافت کنند و در قبال پول نقد، قیمت مناسب‌تری برای کالاهای خود می‌دادند (Fischer, 1970: 96). یکی دیگر از مسائلی که موجب می‌شد تجارت رقبا بر تجارت کمپانی برتری داشته باشد، وجود بازرگانان مقیم ترک، ارمنی و ونیزی در شهرهای ایران در طول سال بود. ادواردز گزارش می‌دهد که ترک‌ها به‌دلیل اینکه عواملی داشتند که در شهرهای ایران مستقر بودند، قادر به خرید ابریشم به قیمت مناسب به‌محض ورود این کالا به بازار بودند (همان: ۹۴). چاپمن نیز هنگامی‌که در سال ۱۵۶۸ م/۹۷۶ ق با مقادیر زیادی پارچه وارد تبریز شد گزارش مشابهی می‌دهد که ترک‌ها و ارمنی‌ها بازار شهر را از پارچه اشباع کرده بودند؛ بنابراین او نتوانست پارچه‌هایش را به قیمت مناسبی به فروش برساند (Morgan & Coote, 1886, Vol. 2: 409).

۵-۲. فعالیت محدود کمپانی در ایران

کمپانی مسکوی موفق نشد جایگاهی برای خود در ایالات و مناطق مختلف قلمرو صفوی ایجاد کند و محدودهٔ فعالیت آن به شمال غربی قلمرو صفوی و مناطق ساحلی دریای خزر محدود ماند.

همان‌گونه که ذکر شد، تجار انگلیسی از طریق ایالت شروان به قلمرو صفوی وارد می‌شدند و در شهرهای مختلف این ایالت مانند شماخی، دربند، ارش، شابران و باکو فعالیت می‌کردند. قزوین یکی دیگر از مناطق فعالیت کمپانی در ایران بود و پایتخت صفوی مقصد نهایی هیئت‌های انگلیسی بود که وارد شروان در قلمرو صفوی می‌شدند. تجار انگلیسی همچنین در سفر خود از شروان به قزوین، در شهرهای مسیر نیز دست به تجارت می‌زدند که اردبیل و تبریز از جمله مهم‌ترین این شهرها بودند.

گاهی در خلال سفر از شماخی به قزوین نیز سفرهای جانبی برای بررسی بازارهای مناطق و شهرهای مختلف و دادوستد صورت می‌گرفت که گیلان یکی از مقاصد این سفرهای جانبی بود. نخستین گزارش از این منطقه در سال ۱۵۶۳ م/۹۷۱ ق توسط ریچارد چینی[1] فراهم شد که از وجود ادویه در این ایالت سخن می‌گوید (Hakluyt, 1886, Vol. 3: 287). در اوت سال بعد نیز آرتور ادواردز در نامهٔ خود به ایالت گیلان اشاره دارد. به‌نظر می‌رسد ادواردز برنامه‌هایی برای جایگزین‌کردن گیلان به‌جای شروان به‌عنوان مکانی برای پهلوگرفتن کشتی‌های کمپانی و قراردادن این ایالت به‌عنوان محل عزیمت به سایر مناطق داشت. او همچنین اعلام می‌کند که مقادیر زیادی ابریشم و گال در این ایالت وجود دارد و تخمینی از هزینه‌های حمل کالا از گیلان به انگلستان ارائه می‌کند (همان، ج ۳: ۲۹۳). گزارش ادواردز درخصوص این ایالت مدیران کمپانی را تحت تأثیر قرار داد؛ به‌گونه‌ای که در دستورالعمل کمپانی برای چهارمین هیئت اعلام شد که عوامل کمپانی در ایران باید مذاکراتی با حاکم گیلان ترتیب دهند (Fischer, 1970: 90). درنهایت در ۱۵۶۸ م/۹۷۶ ق آرتور ادواردز، چاپمن را مأمور رفتن به گیلان از قزوین می‌کند. چاپمن پس از مشاهدهٔ اوضاع گیلان که چندان از شرایط آن ایالت راضی نبود، گزارش داد که سفر به گیلان خطرناک و سخت است؛ زیرا گیلان به‌تازگی مورد تاخت‌وتاز شاه قرار گرفته بود و هنوز تحت چپاول و غارتگری بود و فقط فرودستان به آنجا سفر می‌کردند. بدین‌گونه تلاش دیگری برای بسط تجارت کمپانی به این ایالت صورت نگرفت (Hakluyt, 1886, Vol. 4: 42-43).

گرجستان نیز یکی دیگر از مناطقی بود که مورد توجه کمپانی قرار گرفت. وفور ابریشم در این ایالت را می‌توان مهم‌ترین عامل توجه کمپانی به این خطه از قلمرو صفوی دانست. در آوریل ۱۵۶۳ م/۹۷۰ ق جنکینسون، ادوارد کلارک را به گرجستان فرستاد تا امکان دستیابی به ابریشم خام و کسب اجازه از حاکم گرجستان برای تجارت در منطقه را بررسی کند، ولی هیچ‌گونه موفقیتی در این خصوص به‌دست نیاورد (Morgan & Coote, 1886, Vol. 1: 151). در سال ۱۵۶۶ م/۹۷۴ ق نیز

1. Richard Cheinie

ادواردز از لزوم داشتن نماینده‌ای در گرجستان برای خرید مستقیم ابریشم سخن گفت (همان، ج ۲: ۳۸۸) و چاپمن نیز بعدها سعی کرد که معامله‌ای را با گرجی‌ها انجام دهد و امتیازاتی را از حاکم این ایالت به‌دست آورد؛ هرچند که او نیز ناکام ماند (همان، ج ۲: ۴۰۹).

کمپانی مسکوی علاوه بر تلاش برای گسترش فعالیت در ایران به دنبال بسط فعالیت تجاری خود در آن سوی مرزهای قلمرو صفوی نیز بود. جزیرهٔ هرموز که یکی از مراکز مهم تجاری مشرق زمین و در اختیار پرتغالی‌ها بود به‌شدت مورد توجه عوامل کمپانی قرار گرفت؛ به‌گونه‌ای که در بیشتر مکاتبات تجار انگلیسی به آن اشاره شده است؛ برای مثال ادواردز، هرموز را یکی از بزرگ‌ترین مراکز تجاری معرفی می‌کند که تجار از همه جا راهی آن می‌شوند (Hakluyt, 1886, Vol. 3: 303) و ریچارد ویلز[1] آن را مشهورترین شهر تجاری در سراسر هند شرقی می‌داند (همان، ج ۴: ۴۷). هندوستان و آوازهٔ ثروت‌های آن نیز از ابتدای تأسیس کمپانی مورد توجه انگلیسی‌ها بود و این کمپانی می‌توانست از طریق مرزهای شرقی ایران با هندوستان ارتباط برقرار کند. توماس بانیستر[2] عضو پنجمین هیئت کمپانی در سال ۱۵۶۸ م/۹۷۶ ق، در ملاقات با شاه طهماسب تجارت با هندوستان از طریق خاک ایران را خواستار شد که شاه صفوی درخواست او را رد کرد. بدین‌ترتیب کمپانی در هدف خود برای برقراری ارتباط یا حضور در خلیج‌فارس و هندوستان شکست خورد (Morgan & Coote, 1886, Vol. 2: 426).

۵-۳. توسعه‌طلبی ترکان عثمانی در قلمرو ایران

مرگ شاه طهماسب در سال ۱۵۷۶ م/۹۸۴ ق، سلسله نابسامانی‌هایی را در قلمرو صفوی به دنبال داشت. اختلاف میان فرزندان شاه طهماسب بر سر جانشینی و حامیان قبیله‌ای هریک از مدعیان تاج‌وتخت (منجم، ۱۳۶۶: ۲۷-۳۰)، قتل‌عام اعضای خاندان صفوی توسط شاه اسماعیل دوم در دورهٔ یک سال و نیم زمامداری‌اش (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۵۴۲)، نابینابودن و ضعف شخصیتی سلطان محمد خدابنده و اختلاف میان دسته‌هایی از قزلباش‌ها با ملکهٔ مهد علیا از جمله مهم‌ترین این نابسامانی‌ها بودند (منجم، ۱۳۶۶: ۴۴-۴۷). بدون شک تحولات ایران پس از مرگ شاه طهماسب موجب اختلال امور و ضعف دولت صفوی شد که این مسئله فرصت مناسبی را برای ترک‌ها و ازبک‌ها فراهم کرد تا به دنبال تحقق اهداف و منافع خود در ایران باشند (Savory, 1980: 72). سلطان مراد سوم با زیر پا گذاشتن معاهدهٔ صلح آماسیه، سپاهی متشکل از صد هزار نفر از جمله نیروهای خان تاتار کریمه را در سال ۱۵۷۸ م/۹۸۶ ق روانهٔ قلمرو صفویان کرد. ترکان با

1. Richard Willes
2. Thomas Banister

درهم‌کوبیدن سپاه صفوی موفق به تصرف گرجستان و شروان و بخش‌های بزرگی از دیگر مناطق در قفقاز، آذربایجان و کردستان شدند. حتی تا سال ۱۵۸۵ م/۹۹۳ ق تبریز نخستین پایتخت صفوی به‌وسیلهٔ ترکان فتح شد (شاملو، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۰۴؛ مستوفی، ۱۳۷۵: ۷۸–۸۸؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۰۶). ترکان با دراختیارگرفتن مناطق تولید ابریشم و بندرهای عمدهٔ دریای خزر و ایجاد نیروی دریایی بزرگی در دریای خزر، به‌منظور زیرنظرگرفتن تحرکات در این دریا، ضربهٔ بزرگی به تجارت کمپانی مسکوی وارد کردند (Shaw, 1976, Vol. 1: 183). در حقیقت پیشروی نیروهای عثمانی در قلمرو صفوی موجب قطع مسیر ارتباطی میان ایران و انگلستان شد و انگلیسی‌ها را از پایگاه خود در ایالت شروان محروم کرد. ششمین و آخرین هیئت کمپانی که در سال ۱۵۸۰ م/۹۸۰ ق هنگامی‌که به سواحل ایالت شروان رسیدند، با نیروهای ترک مواجه شدند و دریافتند که بخش بزرگی از محدودهٔ فعالیت کمپانی در ایران به تصرف ترک‌ها درآمده است. بازرگانان انگلیسی پس از ملاقات‌هایی با پاشای ترک که از سوی سلطان عثمانی به حکومت مناطق اشغالی منصوب شده بود، از متصرفات عثمانی اخراج شدند و از تجارت ششمین هیئت اعزامی جلوگیری شد (Morgan & Coote, 1886, Vol. 2: 452-461). بعد از عزیمت آخرین هیئت در سال ۱۵۸۰ م/۹۸۰ ق، امکان ارسال هیئت دیگری توسط کمپانی وجود نداشت؛ زیرا بخش بزرگی از محدودهٔ فعالیت کمپانی در ایران به قلمرو عثمانی ضمیمه شد و با روی‌کارآمدن شاه عباس اول، این پادشاه صفوی برای مقابله با اغتشاشات داخلی و ازبکان در شرق، قرارداد صلح استانبول را با عثمانی در سال ۹۹۸ ق منعقد کرد که سلطهٔ ترکان را بر ولایات اشغالی به رسمیت می‌شناخت (بیات، ۱۳۳۸: ۲۴۷). به این ترتیب ایالت شروان و مناطق ساحلی دریای خزر که محل عزیمت تجار انگلیسی به نواحی داخلی ایران بود، به‌طور رسمی ضمیمهٔ قلمرو عثمانی شدند. درنتیجهٔ تصرف شروان به‌وسیلهٔ عثمانی‌ها و مناقشاتی که تا پایان دورهٔ صفوی ادامه داشت و در کنار دیگر عوامل ذکرشده، مشکلات و موانع مسیر شمالی و همچنین موانع کمپانی در روسیه، مجامع بازرگانی انگلستان به دنبال ارتباط با ایران از سایر مسیرها بودند و سرانجام از طریق مسیرهای دریایی جنوب در قالب کمپانی هند شرقی با ایران ارتباط برقرار کردند.

۶. نتیجه‌گیری

در پاسخ به سؤال پژوهش می‌توان گفت علی‌رغم اینکه بازرگانان کمپانی مسکوی موفق شدند نخستین روابط تجاری و سیاسی را با ایران منعقد کنند و با کالاهای ارزشمند مشرق‌زمین به کشور خود بازگردند، از ابتدای شکل‌گیری این مناسبات، بازرگانان انگلیسی با چالش‌های جدی روبه‌رو

بودند. نخستین این چالش‌ها را می‌توان مسیر مورد استفادهٔ کمپانی دانست. طول مسیر، مخاطرات عبور از دریاهای قطبی، گستردگی سرزمین روسیه، مخاطرات دریانوردی در ولگا و دریای خزر موجب دشواری حرکت کاروان‌ها می‌شد. در روسیه نیز ایوان مخوف با واگذاری امتیازات گسترده به کمپانی، در پی متحدکردن انگلیسی‌ها در مقابل همسایگانش بود، اما دربار انگلستان تمایلی به اتحاد با تزار نداشت که مناسبات میان دو کشور را در معرض ازهم‌گسیختگی قرار می‌داد. دولت تزاری نیز آسیب‌پذیر نشان می‌داد و در دهه‌های ۱۵۶۰ و ۱۵۷۰ م با مشکلات عدیدهٔ داخلی و خارجی از جمله با تاتارها و ترک‌ها مواجه بود. در ایران نیز توسعه‌طلبی ترک‌ها در قلمرو صفوی پس از مرگ شاه طهماسب موجب قطع خطوط ارتباطی میان ایران و انگلستان شد. علاوه بر عملیات نظامی ترک‌ها در ایران، تجار ترک به همراه ونیزی‌ها و ارامنه، از مهم‌ترین رقبای تجاری انگلیسی‌ها بودند که از هر فرصتی برای ضربه‌زدن به رقیب جدید استفاده می‌کردند. فعالیت کمپانی نیز به ایالات شمال غربی قلمرو صفوی محدود ماند و در بخش‌های دیگر، امپراتوری صفوی حضوری نداشت. درنتیجهٔ تراکم این مشکلات، کمپانی در دههٔ ۱۵۸۰ م تصمیم گرفت که از تجارت با ایران از طریق مسیر شمالی چشم‌پوشی کند.

منابع

استریکلر، جیمز ای (۱۳۸۱). *روسیهٔ تزاری*. ترجمهٔ مهدی حقیقت‌خواه. تهران: ققنوس.

الصلابی، علی محمد (۲۰۰۱). *الدوله العثمانیه عوامل النهوض و اسباب السقوط*. دار التوزیع و النشر الاسلامیه.

اولئاریوس، آدام (۱۳۶۹). *سفرنامهٔ آدام اولئاریوس*. ترجمهٔ حسین کردبچه. تهران: کتاب برای همه.

بیات، اوروج بیک (۱۳۳۸). *دون ژوان ایرانی*. ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

حسینی استرآبادی، سید حسین بن مرتضی (۱۳۶۶). *تاریخ سلطانی از شیخ صفی تا شاه صفی*. تهران: علمی.

روملو، حسن بیگ (۱۳۵۷). *احسن التواریخ*. تهران: بابک.

شاملو، ولی قلی بن داود قلی (۱۳۷۱). *قصص الخاقانی*. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

شیرازی، عبدی بیگ (۱۳۶۹). *تکمله الاخبار*. تهران: نشرنی.

غفاری قزوینی، قاضی احمد (۱۳۴۲). *تاریخ جهان‌آرا*. تهران: حافظ.

کاتف، فدت آفاناس یویچ (۲۵۳۶). *سفرنامهٔ فدت آفاناس یویچ کاتف*. ترجمهٔ محمدصادق همایونفر. تهران: کتابخانهٔ ملی ایران.

مستوفی، محمدمحسن (۱۳۷۵). *زبده التواریخ*. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

مشکوریان، محمدتقی (۱۳۹۲). کمپانی مسکوی و آغاز روابط مستقیم انگلستان با ایران در قرن شانزدهم میلادی. *پژوهش‌های علوم انسانی*، *۱۷*، ۹-۲۴.

منجم، ملا جلال (۱۳۶۶). *تاریخ عباسی یا روزنامهٔ ملاجلال*. تهران: وحید.

واله اصفهانی، محمد یوسف (۱۳۷۲). *خلد برین*. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

Barbaro, J. & Contarini, A. (1873). *Travels to Tana and Persia*. New York: Burt Franklin.

Cawston, G. (1896). *The Early Chartered Companies (A.D. 1296-1858)*. London & New York: Edward Arnold.

Curzon, G. N. (1892). *Persia and the Persian Question*. London: Spottiswoode and Co.

Fischer, D. (1970). *The Development and Organization of English Trade to Asia: 1553-1605*. A Thesis Submitted for the Degree of Doctor of Philosophy, University of London, London.

Gross, G. W. C. (2019). Ivan IV and Elizabeth I: the Influence of the Tsar's Matrimonial Endeavours on the Development of Russo-English Relations. *Rudn Journal of Russian History*, *18*(4), 938-961.

Hakluyt, R. (1886). *The Principal Navigation Voyages Traffiques and Discoveries of the English Nation*. Edinburgh: E. & G. Goldsmid.

Hakluyt, R., & Purchas, S. (1830). *The Origin and Early History of the Russia or Muscovay Company*. London.

Hanway, J. (1753). *A historical account of the British trade over the Caspian Sea*. London.

Holt, P. M., & Lambton, A. K. S., & Lewis, B, (Eds.). (1970). *The Cambridge History of Islam*. Cambridge. Cambridge University Press.

Jackson, P., & Lockhart, L, (Eds.). (1986). *The Cambridge History of Iran: The Timurid and Safavid Periods*. Cambridge. Cambridge University Press.

Matthee, R. (1994). Anti-ottoman Politics and Transit Rights: The Seventeenth Century Trade in Silk between Safavid Iran and Muscovy. *Cahiers du Monde Russe*, *35*(4), 739-761.

Meshkat, K. (2009). The journey of master Anthony Jenkinson to Persia, 1562-1563. *Journal of Early Modern History*, *13*(2), 209-228.

Morgan, E. D., & Coote, C. H. (Eds.). (1886). *Early Voyages and Travels to Russia and Persia*. New York: Burt Franklin.

Mustafayev, Sh. (2018). The trade routes and the silk trade along the western coast of the Caspian Sea from the 15th to the first half of the 17th century. *Acta Via Serica*, *3*(2), 23-48.

Ohberg, A. (1955). Russia and the world market in the seventeenth century: A discussion of the connection between prices and trade routes. *Scandinavian Economic History Review*, *3*(2), 123-162.

Savory, R. (1980). *Iran under the Safavids*. Cambridge: Cambridge University Press.

Shaw, S. (1976). *History of the Ottoman Empire and Modern Turkey*. Cambridge & New York: Cambridge University Press.

Smith, M. W. (1920). The English in Russia during the Second Half of the Sixteenth Century. *Transactions of the Royal Historical Society*, *3*, 72-102.

Tran, T. K. (2008). Growth of Joint Stock Companies in the Seventeenth Century. *Thesis Submitted for the Degree of Master of Arts*. San Jose State University, San Jose.

Vaughn, E. V. (1912). English Trading Expeditions into Asia under the Authority of the Muscovy Company (1557-1581). In *Studies in the History of English Commerce in the Tudor Period*. New York: University of Pennsylvania, 127-214.

Print ISSN: 2251-9254
Online ISSN: 2676-3370
https://jhss.ut.ac.ir/

University Of Tehran faculty Of Literature and Humanities

Journal of Historical Sciences Studies

(JHSS)

Research Paper

doi 10.22059/JHSS.2023.359088.473635

Hormuz and the integrity of the Pars Sea Area

Ahmad Bazmandegan Khamiri

Assistant Professor, Department of History, Payam Noor University, Tehran, Iran. E-Mail: ahmad.khamiri@pnu.ac.ir

Article Info.

Received: 2023/05/11

Accepted: 2023/05/29

Keywords:
Persian Sea, Hormuz, Economic World, India, Trade.

Abstract

Throughout its history, the Pars Sea has been regarded as one of the communication routes between East and West Asian economic regions. By facilitating the transfer of goods, this sea served as the trade link between this region, and it was regarded a part of these connections, which were situated at the edge of the economy of the Indian Ocean. This role persisted with the rise of Hormuz, but the nature and structure of relationships changed. At this point, the Persian Sea itself became an independent economic region and acquired some independence from the Indian Ocean; according to Wallerstein, it shifted from a semi-peripheral to a central position. Currently, the Pars Tavantes Sea should establish a balanced and reciprocal relationship with other global sectors. Why and how did this transformation occur? How did the authorities of Hormuz effect this transformation? This article attempts to address these questions using a descriptive-analytical approach and a historical perspective in order to pave the way for this transformation. This research revealed that Hormuz rulers, with a correct comprehension of the ties and significance of the Persian Sea, attempted to use the available tools to establish an independent domain, with varying degrees of success. Traditional trade sea routes and trade hubs in the Persian Sea were among these instruments. This research also revealed that, contrary to the belief of Wallerstein's supporters, who in their studies of the economic worlds of other regions did not identify political concentration as one of their characteristics, politics and the concentration of political power were the most influential factors in the formation of the Persian Sea's economic world. By establishing political power and destroying other independent commercial centers, the kings of Hormuz were able to transform the Persian Sea into a separate economic realm.

How To Cite: Bazmandegan Khamiri, A. (2023). Hormuz and the integrity of the Pars Sea Area. *Journal of Historical Sciences Studies*, *15*(1), 45-70.

Publisher: University of Tehran Press.

فصلنامه
پژوهش‌های علوم تاریخی
سال ۱۵، شماره ۱، بهار ۱۴۰۲، شماره پیاپی ۳۳
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
مقالهٔ علمی-پژوهشی

هرموز و یکپارچگی حوزهٔ دریای پارس

احمد بازماندگان خمیری

استادیار گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: ahmad.khamiri@pnu.ac.ir

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۰۸

واژه‌های کلیدی:
تجارت، جهان اقتصادی، دریای پارس، هرموز، هند.

چکیده

دریای پارس در طول تاریخ همواره یکی از مسیرهای ارتباطی مناطق اقتصادی شرق و غرب آسیا به‌حساب آمده است. این دریا با تسهیل انتقال کالا، حلقهٔ اتصال تجارت این ناحیه بود و خود جزئی از این مناسبات قلمداد می‌شد که در حاشیهٔ اقتصاد اقیانوس هند قرار داشت. با برآمدن ملوک هرموز، این نقش همچنان ادامه پیدا کرد، اما ماهیت روابط تغییر یافت و خود به منطقهٔ اقتصادی مستقلی تبدیل شد؛ به‌طوری‌که از اقیانوس هند استقلال یافت و به تعبیر والرشتاینی، از منطقهٔ نیمه‌پیرامونی به مرکز تبدیل شد؛ چرا و چگونه این تغییر و تبدیل رخ داد؟ امرای هرموز چگونه این تغییر را ایجاد کردند؟ این مقاله به روش توصیفی-تحلیلی با رویکرد تاریخی، به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد و چگونگی این دگرگونی را بازمی‌نمایاند. پژوهش حاضر نشان داد امرای هرموز با درک درستی از مناسبات و اهمیت دریای پارس کوشیدند از ابزارهای دردسترس برای تشکیل یک حوزهٔ مستقل استفاده کنند و تا حدودی در دستیابی به اهدافشان موفق بودند. برخلاف دیدگاه طرفداران والرشتاین، سیاست و تمرکز قدرت سیاسی، عامل اصلی شکل‌گیری جهان اقتصاد دریای پارس بود. این عامل خود را در دو شکل اتحادیهٔ تجار و تسلط بر مسیرهای دریایی نشان داد.

استناد به این مقاله: بازماندگان خمیری، احمد (۱۴۰۲). هرموز و یکپارچگی حوزهٔ دریای پارس. فصلنامهٔ پژوهش‌های علوم تاریخی، ۱۵(۱)، ۴۵-۷۰.

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

دریای پارس در طول تاریخ همواره یکی از مسیرهای ارتباطی مناطق اقتصادی شرق و غرب آسیا به‌حساب آمده است. این دریا با تسهیل انتقال کالا، حلقهٔ اتصال تجارت بین این ناحیه بود و خود جزئی از این مناسبات قلمداد می‌شد. برای بررسی نقش و تحولات آن در این حوزه می‌توان از زوایای گوناگونی مسئله را ارزیابی کرد. یکی از این دیدگاه‌ها، نظریهٔ نظام جهانی والرشتاین است.

نظام جهانی والرشتاین، یکی از نظریات مهم در حوزهٔ تحولات اجتماعی چند دههٔ اخیر است که توانسته موافقان و مخالفانی به‌دست آورد. اگرچه این نظریه برای تبیین تحولات اجتماعی دوران معاصر و چگونگی رشد سرمایه‌داری به‌عنوان نظام جهانی مسلط ارائه شده، در مباحث اولیه‌اش به بحث نظام‌های اقتصادی می‌پردازد که می‌توان از آن برای بررسی و تحلیل مناسبات اقتصاد سیاسی در قرون میانه، به‌ویژه در جهان اسلام سود جست.

از دیدگاه والرشتاین «نظام جهانی یک نظام اجتماعی است که در آن مرزها، ساختارها، گروه‌های عضو، فرمانروایان مشروع و وابستگی وجود دارد» (Wallerstien, 1976, V. 1: 229). تا پیش از پیدایش نظام جهانی، نظام‌های اقتصادی مختلفی در جهان وجود داشت و هریک از آن‌ها منطقه‌ای را پوشش می‌دادند. یکی از آن‌ها اقتصاد جهانی اقیانوس هند بود که دریای سرخ و خلیج‌فارس و بخش‌هایی از ایران نیز در حوزهٔ آن قرار داشت، اما فقط اروپا بود که به سرمایه‌داری ختم شد و آن را بر دیگر جهان اقتصادها مسلط ساخت (همان: ۱۷).

اقتصاد جهانی، منطقهٔ جغرافیایی وسیعی را دربرمی‌گیرد که در آن تقسیم‌کار و درنتیجه مبادلهٔ داخلی کالاهای مهم یا اساسی و همچنین جریان کار و سرمایهٔ قابل‌توجهی وجود داشته باشد. این نظام به هیچ ساختار سیاسی واحدی مقید نیست، بلکه واحدهای سیاسی متعددی در داخل آن وجود دارند. اقتصاد جهانی دربردارندهٔ گروه‌ها و فرهنگ‌های متعدد با مذاهب مختلف و زبان‌های متفاوت در الگوی زندگی روزمره است (والرشتاین، ۱۳۸۸: ۵۹). در این منطقهٔ وسیع، دولت‌های گاه متخاصم حکومت می‌کردند. بااین‌حال وابستگی‌های اقتصادی، آن‌ها را در یک مجموعه قرار می‌داد. دگرگونی‌های سیاسی می‌توانست در منطقه، اختلالاتی را در عرضهٔ کالا به‌وجود آورد، اما مقطعی بود و بار دیگر به روند سابق برمی‌گشت. والرشتاین به‌درستی عامل اصلی ظهور نظام‌های سیاسی پیشین (امپراتوری، دولت–شهر و دولت–ملت) را اصل سیاست و نظامی‌گری می‌داند؛ درحالی‌که در نظام جدید، نقش اساسی را اقتصاد ایفا می‌کرد. مهم‌ترین وجه مشخصهٔ این نظام آن بود که فقط یک دولت وجود ندارد، بلکه مجموعهٔ چند دولت، این نظام را شکل می‌دهند و به آن معنا می‌بخشند (Wallerstien, 1976, V. 1: 15).

از نظر والرشتاین، نظام اقتصادی جهانی از سه منطقه تشکیل شده است: مرکز، شبه‌پیرامون و پیرامون. مرکز شامل کشورهایی می‌شود که تمرکز سرمایه، عالی‌ترین سطوح مهارت‌ها و به‌طورکلی فرایند تولید در آن‌ها قرار دارد. کشورهای شبه‌پیرامونی کشورهایی هستند که نقش بینابینی را در این سیستم برعهده دارند. کشورهای پیرامونی کشورهایی را دربرمی‌گیرند که به‌عنوان منبع مواد خام و خروجی‌های مازاد عرضه عمل می‌کنند (شفیعی، ۱۳۸۲: ۴۱). به نظر والرشتاین، روابط حاکم بر این نظام، یک رابطهٔ استثمارگرایانه است. اما این مسئله همیشه صادق نیست.

تا پیش از ورود اروپاییان، مهم‌ترین دادوستدهای تجاری خارجی دریای پارس با حوزهٔ اقتصادی اقیانوس هند صورت می‌گرفت. معمولاً گفته می‌شود نقش این دریا ارسال کالاهای خام به هند و تأمین مواد اولیه برای آنجا بود. هند نیز صادرکنندهٔ کالاهای نیمه‌صنعتی و برخی مواد خام به ایران و مناطق پیرامونی آن بود. درواقع اگر بخواهیم طبق الگوی والرشتاین، جایگاه این دریا را تعریف کنیم، می‌توان آن را سرزمینی نیمه‌پیرامونی قلمداد کرد. در این رابطهٔ دوسویه، هرگونه واقعهٔ سیاسی–اقتصادی در دو سرزمین بر تجارت آن‌ها تأثیرگذار بود.

یکی از ویژگی‌های عمدهٔ این نظام، ارتباط عناصر درونی آن با یکدیگر است؛ به‌گونه‌ای که روابط پویایی را ایجاد می‌کنند. این عناصر چنان در هم تنیده‌اند که نمی‌توان بین آن‌ها تمایز قائل شد و درک هریک از این پدیده‌ها (فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) بدون ارتباط آن‌ها با یکدیگر و به‌تنهایی امکان‌پذیر نیست و گمراه‌کننده است (همان: ۳۸).

نظریهٔ والرشتاین از سوی موافقان او تحلیل، تبیین و ترویج شد. یکی از این افراد ابولغد[1] است. او در کتابش *نظام جهانی؛ پیش از هژمونی اروپاییان ۱۳۵۰–۱۲۵۰ م* از یک نظام جهانی نام می‌برد که از دل آن چهار نظام اقتصادی سر برآورد که عبارت‌اند از: اروپای غربی، جهان اسلام، هند و چین. نظام اقتصادی هند، خود به سه بخش کوچک‌تر دریای چین جنوبی، خلیج بنگال و دریاهای عرب تقسیم می‌شد (Abu-Lughod, 1989: 177). منظور او از حوزهٔ دریاهای عرب، مناطق و بندرهای پیرامون شبه‌جزیرهٔ عربستان و راه‌های مواصلاتی آن به مراکز بزرگ جهان اسلام در آن دوره یعنی بغداد و قاهره بود (همان: ۲۵۱). به نظر ابولغد، نقش و تأثیر بغداد بر بندرها خلیج‌فارس بیشتر است. او صحار و سیراف را مثال می‌آورد که هم‌زمان با رشد بغداد از نظر اقتصادی–تجاری شکوفا شدند و به گفتهٔ منابع جغرافیایی (مقدسی–ابن‌حوقل) توانستند ثروت‌های کلانی به‌دست آورند. او بین این دو، رابطه‌ای علی–معلولی ترسیم می‌کند (همان: ۲۰۳).

1. Abu-Lughod

او وجه تمایز نظام جهانی پیشامدرن با نظام جهانی مدرن را فقدان سرمایه‌داری نمی‌داند، بلکه از دید او، نبود هستهٔ سلطه در دوران پیشامدرن است که آن را از دوران جدید متمایز می‌کند (همان: ۱۷۷). شاید این دوره را بتوان عصر شهرهای جهانی نامید. این شهرها که از شهرت جهانی برخوردار بودند، نقش بسزایی در تجارت بین‌المللی برعهده داشتند و مسافرانی از چهارگوشهٔ دنیا برای تجارت و دادوستد به آنجا روی می‌آوردند.

به‌نظر می‌رسد رابطهٔ دریای پارس با حوزهٔ اقیانوس هند را باید در دو مقطع جداگانه بررسی کرد. در دورهٔ اول، دریای پارس را می‌توان جزو مناطق نیمه‌پیرامونی اقتصاد هند قلمداد کرد. این دوره تا پیش از تشکیل سلطنت دریایی–تجاری هرموز است. با تأسیس حکومت امرای هرموز که در آن تجار نقش اساسی داشتند، این رویه تغییر یافت. در این مرحله آن‌ها کوشیدند با سیاست یکپارچه‌سازی دریای پارس، چه از نظر اقتصادی چه از نظر سیاسی، در عرصهٔ تجارت بین‌المللی وجه و اعتبار مستقلی به آن ببخشند. در این دوره، دریای پارس و حکومت هرموز به‌عنوان یک جهان اقتصادی مستقل عمل می‌کردند که در تعامل با دیگر جهان‌های اقتصادی دیگر بود. دریای پارس از یک سو مراودات تجاری گسترده با حوزهٔ اقتصادی هند و از سوی دیگر با اقتصاد جهان اسلام پیوند داشت. در حقیقت دریای پارس با حفظ استقلال خود، زمینه را برای پیوند دو جهان اقتصاد بزرگ آن دوره، یعنی حوزهٔ اقیانوس هند و جهان اسلام فراهم می‌کرد. چه عواملی سبب شد دریای پارس بتواند این نقش تاریخی را ایفا کند؟ چرا و چگونه این تغییر و تبدیل رخ داد؟ امرای هرموز چگونه این تغییر را ایجاد کردند؟ این مقاله به روش توصیفی–تحلیلی با رویکرد تاریخی، به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد و چگونگی این دگرگونی را بازمی‌نمایاند.

۲. پیشینهٔ پژوهش

درمورد تحولات دریای پارس و خلیج‌فارس پژوهش‌های گوناگونی انجام شده است که تعداد اندکی از آن‌ها با رویکرد نظام جهانی ارزیابی شده‌اند. معروف‌ترین آن‌ها کتاب ابولغد با عنوان *نظام جهانی؛ پیش از هژمونی اروپاییان ۱۳۵۰–۱۲۵۰ م* است. او در این کتاب، تحولات دریای پارس را ذیل نظام جهان اقتصاد هند و دریای عرب بررسی می‌کند و برای دریای پارس، هویتی مستقل قائل نیست. برندز[1] در مقالهٔ «تجارت و دولت در دریای عرب» همین رویکرد را دنبال می‌کند. با این تفاوت که او مجموعه دریاهای پیرامون شبه‌جزیرهٔ عربستان را تابعی از نظام اقتصادی اقیانوس هند می‌بیند و آن‌ها را دریاهای عرب می‌نامد (Barendse. 2000: 174)؛ درحالی‌که از نگاه نویسندهٔ این مقاله،

1. Barendse

دریای پارس یک نظام اقتصادی مستقل بود که در مقطعی با نظام اقتصادی اقیانوس هند مناسبات پایاپای داشت.

در میان پژوهشگران فارسی، وثوقی در کتاب *تاریخ مهاجرت اقوام در خلیج‌فارس*، به سیاست و تجارت در خلیج‌فارس با تکیه بر نقش امرای هرموز پرداخت. اما هیچ اشاره‌ای به تلاش امرای آن برای ایجاد یک نظام اقتصادی مستقل نکرد. خیراندیش در مقالهٔ «پرتغالی‌ها و اقتصاد دریایی ایران» به تأثیر پرتغالی‌ها بر مناسبات تجاری خلیج‌فارس و اقیانوس هند پرداخت، اما در این مقاله به دریای پارس به‌عنوان یک نظام اقتصادی اشاره‌ای نشد.

۳. هرموز و سیاست یکپارچه‌سازی حوزهٔ اقتصادی دریای پارس

برآمدن امرای هرموز در خلیج‌فارس، سیمای این پهنه را در درازمدت تغییر داد. در ابتدای امر به‌نظر می‌رسید هرموز نیز مانند بندرهای تجاری پیشین خلیج‌فارس، به نقش تجاری بسنده خواهد کرد، اما گذر زمان نشان داد این تصور با واقعیت همخوانی ندارد. امرای هرموز پس از تشکیل حکومت در هرموز قدیم، سیاست یکپارچه‌سازی دریای پارس را در پیش گرفتند. آن‌ها در این راه فراز و نشیب‌هایی را طی کردند. هرچند آنان نتوانستند تمام این دریا را در حیطهٔ نفوذ و سیطرهٔ خود درآورند، در اوج قدرت و اعتبارشان موفق شدند بخش وسیعی از آن را در قبضهٔ قدرت خود بگیرند. این بخش‌ها در عمل سیاست و تجارت، دریای پارس را در اختیار آن‌ها قرار داد. در ادامه عواملی را که به آن‌ها کمک کرد تا سیاست‌هایشان را پیش ببرند، بررسی می‌کنیم.

۳-۱. هرموز و دریای پارس

ابولغد محدودهٔ اطراف شبه‌جزیرهٔ عربستان را دریای عرب می‌نامد و آن‌ها را در یک حوزهٔ جغرافیایی-اقتصادی قرار می‌دهد. برای رد دیدگاه او لازم است ابتدا محدودهٔ دریای پارس و ارتباط آن با قلمرو هرموز را بررسی کنیم. برندز به تبعیت از ابولغد، از اصطلاح دریای عرب استفاده می‌کند. او دریای عرب را شامل آب‌هایی می‌داند که شبه‌جزیرهٔ عربستان را دربرگرفته است: دریای سرخ و خلیج‌فارس (Barendse, 2000: 174). او به تبعیت از برودل، زمینه‌های مشترک متمایز از دیگر مناطق را عامل اصلی این تقسیم‌بندی می‌داند (همان). تعبیر برودل می‌تواند ملاک مناسبی برای تقسیم‌بندی باشد، اما این نام‌گذاری با گزاره‌های تاریخی همخوانی ندارد. گزارش‌های تاریخی، برای این محدوده عنوان دریای عرب را به‌کار نمی‌برند. هریک از دریاهای اطراف شبه‌جزیرهٔ عربستان در متون جغرافیای قدیم و جدید دارای نام‌هایی هستند که هنوز هم کاربرد دارند. هرچند درمورد حدود و ثغور آن‌ها ابهاماتی وجود دارد.

در خصوص دریای پارس، این ابهام بیشتر نمود پیدا می‌کند. این دریا که از آن به‌عنوان خلیج‌فارس هم یاد می‌شود، در متون مختلف، مرزهای متفاوتی برای آن ذکر شده است. ابن‌بلخی دریای پارس را منطقهٔ روبه‌روی ایالت فارس می‌داند (ابن‌بلخی، ۱۳۷۴: ۱۵۳). او در جایی دیگر، حدود فارس را در مشرق به کرمان و سیرجان محدود می‌کند (همان: ۱۲۱). با این حساب دریای پارس را می‌توان با خلیج‌فارس کنونی منطبق دانست. اصطخری می‌نویسد: «این دریا بر دیار عرب می‌شود و بیشتر ولایت اسلام آن است و بر حدود آن می‌شود» (اصطخری، ۱۳۶۸: ۳۱). از این توصیف و شرح بعدی او چنین برمی‌آید که به آب‌های دورادور جزیره العرب «دریای پارس» می‌گفتند.

مقدسی حدود دریای پارس را تا چین می‌داند که بیشتر کشتی‌سازان و دریانوردان این ناحیه ایرانی هستند (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۲۶). قلمرو سیاسی هرموز با توصیف اصطخری از دریای پارس مطابقت دارد. به گفتهٔ شبانکاره‌ای، هرموز شامل سواحل کرمان و عمان می‌شد (شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶، ج ۲: ۲۱۵). او مرز دقیقی را ارائه نمی‌کند؛ هرچند توصیف او نیز دقیق نیست. امرای هرموز بعدها بحرین را هم به قلمرو سیاسی‌شان افزودند.

ابوالفداء هنگامی که به ذکر بندرها عمان می‌پردازد، آن‌ها را جزئی از بندرهای دریای پارس به‌حساب می‌آورد (ابوالفداء، ۲۰۰۷: ۱۱۲). ادریسی نیز زمانی که به توصیف بندرهای عمان می‌پردازد، آن‌ها را بخشی از بندرهای دریای پارس قلمداد می‌کند. به گفتهٔ او، در آن زمان صحار مشهورترین آن‌ها بود (ادریسی، ۱۴۰۹، ج ۱: ۱۵۵). احتمال می‌رود که در زمان ادریسی، صحار دیگر رونق پیشین را نداشته و این گفته را ادریسی از منابع دیگر نقل کرده است. به‌هرروی نکتهٔ مهم تلقی جغرافی‌دانان از حوزهٔ دریای پارس است. به این ترتیب باید گفت تعریف دقیقی از کرانه‌های دریای پارس بین جغرافی‌دانان وجود نداشته است. به‌نظر می‌رسد هرگاه ایرانیان توانستند بر عمان سلطه پیدا کنند، جغرافی‌نویسان آن را بخشی از دریای پارس محسوب کردند.

نطنزی دایرهٔ نفوذ و قلمرو هرموز را گسترش می‌دهد و آن را از بحرین و کیش تا عدن می‌داند (۱۳۸۳: ۱۲). احتمالاً این وسعت را باید اغراق تلقی کرد. نشانه‌ای در دست نیست که امرای هرموز بر عدن تسلط داشته‌اند. در کتاب *قلاده النحر* به‌عنوان یکی از مهم‌ترین منابع معاصر ملوک هرموز، هیچ اشاره‌ای به حضور و نفوذ امرای هرموز در آنجا نمی‌شود. هرچند در این منبع، دربارهٔ حملات پرتغالیان و تصرف هرموز نکاتی وجود دارد (بامخرمه، ۲۰۰۸، ج ۶: ۵۸۵). شاید بتوان گفت هرموز در آنجا دارای نفوذ سیاسی و تجاری بوده است؛ به‌ویژه که باید به رقابت بین دریای سرخ و خلیج‌فارس بر سر تجارت با هند اشاره کرد. علاوه‌براین، به‌دلیل حضور سیاسی–نظامی ایرانیان در پیش از اسلام که

بعدها تجارت هم بر آن افزوده شد، فرهنگ ایرانی در آنجا رواج یافته بود. وجود واژه‌هایی مانند بندر در بین مردم یمن نشان از این نفوذ فرهنگی است (همان: ۵۷۷).

این نگاه امرای هرموز به سرزمین‌های جنوبی جزیرةالعرب درواقع ادامهٔ همان سیاست ساسانیان برای رقابت تجاری دریای سرخ است. حملهٔ ساسانیان به یمن یکی از اهدافش رقابت با تجارت دریای سرخ و انحراف مسیر تجاری به‌سوی خلیج‌فارس بود (الله یاری، ۱۳۸۶: ۱۶). از سوی دیگر می‌توان آن را تلاشی آن‌ها برای نظارت کامل بر دریای پارس دانست که ادامهٔ آن دریا به مرزهای یمن هم کشیده می‌شد. نظارت بر این دریا در عمل، حوزهٔ تجاری شبه‌جزیرهٔ عربستان را در اختیار ایران قرار می‌داد. ملوک هرموز نیز چنین سودایی را در سر داشتند. هرچند در خصوص تصرف عدن به دست ملوک هرموز، تردیدهای جدی وجود دارد، می‌توان حدس زد این از آرزوهای آن‌ها بوده است. باید بین دو اصطلاح دریای پارس و خلیج‌فارس تمایز قائل شد. خلیج‌فارس بخشی از حوزهٔ وسیع‌تر جغرافیایی–اجتماعی دریای پارس بود. خلیج‌فارس بیشتر بر حوزهٔ جغرافیایی اطلاق می‌شود؛ درحالی‌که دریای پارس، حوزه‌ای نامیده می‌شود که مناسبات سیاسی–اجتماعی مشخصی دارد. این مناسبات برگرفته از قدرت سیاسی–فرهنگی حکومت‌های فلات ایران است. تمایز این دو اصطلاح، ما را در درک بهتر مناسبات سیاسی–اجتماعی در منطقه یاری خواهد داد.

۳–۲. تصرف سرزمین‌های ساحلی عمان

گسترش حوزهٔ نفوذ به‌سمت یمن مستلزم تسلط بر عمان بود. این منطقه که در قدیم، ایرانیان آن را «مزون» می‌نامیدند (مسعودی، ۱۴۰۹ ق، ج ۱: ۱۶۹)، به‌نظر می‌رسد از زمان شاپور اول، تحت نفوذ ایران درآمده بود. در یکی از کتیبه‌های کعبهٔ زرتشت که اسامی ایالات ایران در آن آمده، از مزون به‌عنوان بخشی از قلمرو ایران یاد شده است (اکبرزاده، ۱۳۸۲: ۱۴۲). به‌درستی معلوم نیست که آیا این منطقه به تصرف نیروهای ایرانی درآمده بود یا به اعلام وفاداری اکتفا کرده بود. می‌دانیم در دورهٔ خسرو انوشیروان، به دنبال لشکرکشی ساسانیان به یمن، عمان به‌طور کامل سلطهٔ ایران را پذیرفت. در آنجا قلاعی ساخته شد و اعراب جلندی با قراردادهایی به تابعیت ایران درآمدند (لباف خانیکی و همکاران، ۱۳۹۲: ۷۶). مارکوارت معتقد است عمان در دوران استیلای مسلمانان به‌طور مستقیم در تصرف ایران نبوده، بلکه تحت حاکمیت برادران عبد و جعفر، پسران جلنده (جلندی)، بوده است (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۹۶). جلندی‌ها شاخه‌ای از قبیلهٔ ازد بودند که در مناطق داخلی عمان، قدرت را در دست داشتند (مقدسی، بی‌تا، ج ۴: ۲۴۲).

هرموز برای بسط سیادت خود بر تجارت دریای پارس، می‌بایست عمان را هم در حوزهٔ نفوذ خود درمی‌آورد. وجود شهرها و بندرها در نظام اقتصادی خلیج‌فارس به‌منزلهٔ توافق و رقابت مسالمت‌آمیز

با یکدیگر نیست. همان‌گونه که بین هرموز و کیش در بخش غربی دریای پارس رقابت و درگیری وجود داشت، در بخش شرقی آن نیز جدال بر سر برتری سیاسی-تجاری برقرار بود. هرموز به‌کرات کوشید که بر بندرها و سرزمین عمان سلطهٔ خود را اعمال کند. در این بین گاهی عمانی‌ها به‌دلیل سودی که از این تعامل به‌دست می‌آوردند، با هرموز همراهی می‌کردند. این عمل حتی پیش از تصرف کیش و بحرین انجام شد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ ق، ج ۱۲: ۳۰۳). در خلیج‌فارس دو مسیر کشتی‌رانی وجود داشت که به هند و چین ختم می‌شد. اولی مسیر دریایی بود که از ابله شروع می‌شد. بعدها با افول ابله، سیراف و بصره جای آن را گرفتند. مسیر دریایی از آنجا مستقیم به عمان می‌رفت. سپس به سند، هند و چین می‌رسید و یک مسیر دیگر به شرق آفریقا می‌رفت. به گفتهٔ ابن‌خرداذبه، این راه‌ها همگی به هم پیوسته بودند (ابن‌خرداذبه، ۱۳۷۰: ۱۵۴). گزارش‌های سیاحان در قرون بعد، اطلاعات بیشتری از این مسیر را در اختیار ما قرار می‌دهد. براساس این گزارش‌ها، این کشتی‌ها از نزدیکی جزایر ایرانی عبور می‌کردند. دو جزیرهٔ هنگام و قشم، محل توقف برای آب‌گیری و تأمین غذا قلمداد می‌شد (کاره، ۱۳۷۸: ۶۲). همچنین در عمان در صحار توقف می‌کردند. بعدها که صحار از رونق افتاد، قلهات جای آن را گرفت. بندرها عمان به‌عنوان لنگرگاه و بارانداز تجارت دریایی دریای پارس عمل می‌کردند. در آنجا بار دیگر آذوقه و آب شرب کافی برمی‌داشتند و سپس به مسیر خود ادامه می‌دادند. کشتی‌های این مسیر، بیشتر به کولم در ملیبار هندوستان و شرق آفریقا می‌رفتند (حورانی، بی‌تا: ۲۰۹). لازمهٔ تسلط بر مسیرهای دریانوردی، سلطه بر عمان بود که از همان ابتدا سیاست امرای هرموز بر آن استوار بود.

صحار یکی از شهرهای اصلی برای تجارت بین‌المللی بود. این شهر از دورهٔ پیش از اسلام تحت نفوذ ایرانیان بود. ایران و فرهنگ ایرانی در سواحل عمان و یمن برای چندین سده سیطره داشتند. درحالی‌که در مناطق داخلی عمان، برتری از آن اعراب بود. درگیری و عداوت بین این دو منطقه، در اغلب موارد به زیان ساحل‌نشینان تمام می‌شد. ورود اسلام به عمان تأثیر چندانی بر بافت اجتماعی آن برجای ننهاد و همچنان ایرانیان در آن اکثریت را تشکیل می‌دادند (مقدسی، ۱۴۱۱ ق، ج ۱: ۱۳۱). در وقایع سال ۲۷۸ ق که عمان درگیر جنگ داخلی شد و صحار در معرض نهب و غارت قرار گرفت، حاکم آن به هرموز و مردم به شیراز و بصره گریخت (ازکوی، ۱۴۳۶ ق: ۵۵). صحار در اوج رونقش از چنان شهرتی برخوردار بود که مقدسی از آن به‌عنوان درگاه چین و انبار خاورزمین و عراق و پناهگاه یمن یاد می‌کند و بازارهای آن را شگفت‌انگیز می‌داند (مقدسی، ۱۴۱۱ ق، ج ۱: ۱۳۱). برخلاف گفتهٔ ابولغد، صحار با اینکه در عمان و شبه‌جزیرهٔ عربستان قرار داشت، در نقش باراندازی برای ورود و خروج کالاهای خلیج‌فارس و ایران عمل می‌کرد. به گفتهٔ این مجاور، در قرن هفتم

صحار مرکز ورود کالا به کرمان بود و از آنجا به سیستان، زابلستان، خراسان، غور و ماوراءالنهر می‌رفت (ابن‌مجاور، ۱۹۹۶: ۳۱۴). ابوالفداء آن را بزرگ‌ترین بندر دریای پارس می‌داند که کشتی‌های سند، هند، چین و زنج در آنجا لنگر می‌انداختند (ابوالفداء، ۲۰۰۷: ۱۱۲). به گفتهٔ اصطخری، هیچ شهری در کنارهٔ دریای پارس و جهان اسلام آبادتر و ثروتمندتر از صحار نیست. آنجا لنگرگاه کشتی‌ها و تجارتکدهٔ دریایی است (اصطخری، ۲۰۰۴: ۲۷). پس از افول صحار، قلهات توانست همان موقعیت را به‌دست آورد. تصرف این بندر تازه برآمده، یکی از دغدغه‌های امرای هرموز بود. احتمالاً این امر در اواخر قرن ششم رخ داده است. به گفتهٔ ابن‌اثیر، در سال ۶۱۱ که خوارزمشاه کرمان را زیر نفوذ خود درآورد، هرموز هم خراج‌گزار خوارزم شد و در شهرهای آن، خطبه به نام خوارزمشاه خوانده شد. از جمله در قلهات عمان هم این امر اتفاق افتاد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ ق، ج ۱۲: ۳۰۲). او دلیل اینکه عمانی‌ها حاضر به پذیرش برتری هرموز شدند آن می‌داند که هرموز توانست امنیت کشتی‌هایی را که به‌سوی عمان و قلهات می‌رفتند، تأمین کند. هرموز بارانداز کشتی‌های یمنی، هندی و چینی بود. هرموز با کیش بر سر برتری تجاری در دریای پارس در رقابت بود. کشتی‌هایی که به هریک از این دو بندر می‌رفت، اجازهٔ ورود به دیگری را نداشت (همان). عمانی‌ها با اینکه خوارج بودند، برتری امرای سنی مذهب هرموز را پذیرفتند؛ چرا که از قبل آن سود تجاری زیادی عایدشان می‌شد.

پذیرش برتری هرموز از سوی عمان، دائمی و همیشگی نبود. عمانی‌ها هر وقت فرصت فراهم بود، خود را از قید هرموز رها می‌کردند. به‌نظر می‌رسد در این امر، بیشتر مناطق داخلی عمان نقش داشتند، نه ساحل‌نشینان (ازکوی، ۱۴۲۶ ق: ۵۵). حملات مغولان و آشوبی که پس از آن در ایران رخ داد، مجالی فراهم کرد تا عمانی‌ها خود را از هرموز جدا کنند. در نیمهٔ دوم قرن هفتم، پس از ثبات دوبارهٔ هرموز، نیروهای آن چندین بار برای تصرف عمان گسیل شدند (ازکوی، ۱۴۲۶ ق: ۷۰). به‌نظر می‌رسد این نیروها موفق نشدند بر عمان سیطره یابند. بعدها که هرموز کهنه در معرض حملات مغولان مرزهای شرقی قرار گرفت و هرموز نو جای آن را گرفت، همین سیاست دنبال شد و بعد از آن بود که پادشاهی دریایی هرموز به معنی واقعی کلمه شکل گرفت.

مسیر دیگر کرانه‌نوردی بود که سواحل ایران را می‌پیمود و از آنجا به هند و سپس به چین می‌رفت (وثوقی، ۱۳۸۰: ۱۸۳). ابن‌خرداذبه شهرهای این راه را چنین برمی‌شمرد: بصره، خارک، لاوان، آبرون، خبر؟، کیش، ابرکاوان، ارموز، نارا؟؟ و دیبل (ابن‌خرداذبه، ۱۳۷۱: ۴۶). تسلط بر این دو راه دریایی تجاری در عمل تجارت خلیج‌فارس را در قبضهٔ امرای هرموز قرار داد. این حربه بعدها توانست آن را در رقابت با دیگر مراکز تجاری یاری کند تا بتواند بر کل تجارت خلیج‌فارس سلطه یابد.

عمان و قلهات به‌دلیل موقعیت راهبردی، نقش و جایگاه مهمی در پادشاهی هرموز ایفا می‌کردند. قلهات حکم پایتخت دوم هرموز را داشت و هرگاه امرای هرموز دچار مشکل می‌شدند، به آنجا پناه می‌بردند (لیلی، ۱۴۱۹: ۸۳). تسلط بر عمان به‌منزلهٔ سلطه بر ورود و خروج خلیج‌فارس بود. هرگاه امرای هرموز از سوی کرمان در معرض خطر قرار می‌گرفتند، از طریق عمان عبور و مرور کشتی‌ها را دچار اختلال می‌کردند و راه را بر درآمدهای مالیاتی می‌بستند (همان: ۸۴). این امر نه‌تنها بر درآمدهای مالیاتی کرمان تأثیر منفی می‌نهاد، بلکه کل تجارت خلیج‌فارس را دچار اختلال می‌کرد و می‌توانست تبادل کالا بین خلیج‌فارس و هند را به رکود بکشاند.

تصرف خطوط ساحلی عمان، نقش برجسته‌ای در یکپارچگی دریای پارس به‌عنوان یک حوزهٔ اقتصادی ایفا کرد. این کار در عمل کل تجارت بین‌المللی منطقه را در اختیار امرای هرموز قرار داد و آن‌ها را قادر ساخت تا بی‌هیچ واسطه‌ای سلطهٔ خود را بر تجارت و سیاست منطقه اعمال کنند. به‌نظر می‌رسد رقبای منطقه‌ای هرموز نیز از این موضوع آگاه بودند. با ورود پرتغالیان به منطقه، اولین نقطه‌ای که در قلمرو هرموز مورد یورش و تهاجم قرار گرفت، سواحل و بندرهای عمان بود. تصرف قلهات و مسقط در عمل بخشی از تجارت بین‌المللی هرموز و دریای پارس را در اختیار آن‌ها گذاشت و زمینه را برای فروپاشی حوزهٔ اقتصادی دریای پارس فراهم کرد.

۳-۳. رقابت کیش-هرموز

گرایش‌های توسعه‌طلبانهٔ هرموز تنها به‌سمت مدخل خلیج‌فارس نبود. هرموز برخلاف دیگر مراکز حوزهٔ تجاری خلیج‌فارس، علاوه بر اهداف تجاری به دنبال بلندپروازی‌های سیاسی نیز بود. آن‌ها درصدد تسلط سیاسی-نظامی کامل بر حوزهٔ تجاری خلیج‌فارس بودند؛ امری که پیش از این هیچ‌یک از مراکز تجاری به آن دست نزده بود. رقابت با کیش را هم باید در همین راستا ارزیابی کرد. کیش بعد از افول سیراف توانست نقشی کلیدی در مناسبات تجاری خلیج‌فارس به‌دست آورد و به مهم‌ترین مرکز تبادل و انتقال کالا در آنجا تبدیل شود (یاقوت حموی، ۱۹۹۵، ج ۴: ۴۲۲؛ ادریسی، ۱۴۰۹ ق، ج ۱: ۳۹۰؛ طباخ، ۱۴۰۸ ق، ج ۴: ۳۴۶).

این موضوع چندان دوام نیاورد. هرموز که درصدد بود قدرتش را بر کل دریای پارس گسترش دهد به رقابت سیاسی-تجاری با کیش برخاست. این رقابت و نبرد از زمان هرموز قدیم شروع شده بود (حافظ ابرو، ۱۳۷۵، ج ۲: ۱۷۸) و با رشد هرموز جدید تشدید شد که سرانجام به تسلیم کیش منجر شد (شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶، ج ۲: ۲۱۹). سیطرهٔ هرموز بر دریای پارس، آن را به مهم‌ترین بارانداز هند و سند در منطقه و ورودی اصلی کالا به عراق، فارس و خراسان تبدیل کرد (ابن‌بطوطه، ۱۴۱۷، ج ۲: ۱۴۰). این جایگاه سبب شد تا تجاری از مناطق مختلف برای تجارت به آن روی بیاورند.

سمرقندی از بازرگانان شام، مصر، عراق، فارس، خراسان، ماوراءالنهر، ترکستان، قبچاق، چین و سرزمین‌های شرقی در هرموز یاد می‌کند (سمرقندی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۵۱۳).

هرموز با توجه به جایگاه و موقعیت جغرافیایی–طبیعی‌اش، در عرصهٔ نظام تجاری خلیج‌فارس تغییر و دگرگونی عمیقی انجام داد که اگر نگوییم بی‌سابقه بود، در کامل‌ترین شکل خود نمود یافت. سیاست هرموز نه‌تنها انحصار تجارت بود، بلکه انحصار قدرت سیاسی در آن ناحیه را نیز شامل می‌شد. امری که پیش از این با این حدت و شدت انجام نشده بود. هرموز طی یک سیاست هوشمندانه، بندرها و جزایری را که در مسیر تجارت دریایی قرار داشتند یا محل تولید و توزیع کالاهای مرغوب و کمیاب بودند، در حوزهٔ نفوذ خود درآورد، مانند صحار، قلهات، کیش، بحرین و سواحل جنوبی و شمالی خلیج‌فارس. این سیاست در عمل به یکپارچه‌سازی جغرافیای تجاری دریای پارس توسط امرای هرموز منجر شد. آنچه سبب تداوم این روند شد، توانایی ملوک هرموز برای سلطه بر کرانه‌های شمالی و جنوبی خلیج‌فارس بود؛ ویژگی‌ای که در دو کانون دیگر، سیراف و کیش، نمی‌بینیم. این توانایی از دو عامل نشئت می‌گرفت: اتحادیهٔ تجاری هرموزی که به‌نظر می‌رسد حاکم و قدرت واقعی در هرموز بود و شاخهٔ نظامی آن که برعهدهٔ جاشوان بود. ابن‌مجاور این جاشوها را سربازان اصلی نیروی دریایی کیش و هرموز می‌داند. آن‌ها بردگان یا نیروهای مزدوری بودند که از آفریقا به خلیج‌فارس آورده می‌شدند. ظاهراً اولین بار امرای کیش این نیروها را استخدام کردند. بعدها ملوک هرموز به تأسی از امرای کیش به استخدام این افراد روی آوردند و از آن‌ها در پیشبرد مقاصد سیاسی–نظامی خود بهره بردند (ابن‌مجاور، ۱۹۹۶: ۳۲۱). به‌نظر می‌رسد بعدها با گسترش قدرت دریایی هرموز، گروه‌های دیگر هم به این نیروها پیوستند و به نیرویی از ملیت‌های گوناگون تبدیل شدند.

۴. تقسیم‌بندی قلمرو هرموز و تأثیر آن بر رشد اقتصادی

معمولاً هرموز را به دو حوزهٔ اندرون و بیرونات (وثوقی، ۱۳۸۰: ۲۶۲) تقسیم می‌کنند که براساس منابع تاریخی است، اما ترجیح بر آن است که آن را به دو بخش داخلی/منطقه‌ای و بین‌المللی دسته‌بندی کنیم. بنیاد این تقسیم‌بندی مبادلات تجاری است، نه سیاسی. این دو بخش از هم جدا و منفک نیستند، بلکه روابط و تجارت آن‌ها درهم‌تنیده و پیوسته است. این دو منطقه در حوزهٔ دریای پارس هستند. اگر توصیف برخی از منابع در خصوص دریای پارس را بپذیریم که آن را تا باب‌المندب می‌دانستند، علاقهٔ ملوک هرموز به عدن را بهتر می‌توانیم درک کنیم (گنجی و همکاران، ۱۳۸۶: ۳۹).

منظور از حوزهٔ داخلی، همان بخش از دریای پارس است که علاوه بر مبادلات با خارج، بیشتر روابط اقتصادی آن با مناطق داخلی و پیرامونی‌اش صورت می‌گرفت. این بخش خود دارای دو جنبه بود:

الف) اقتصاد ساحلی: این اقتصاد شامل ماهیگیری، دریانوردی و کشاورزی در کرانه‌های ساحلی و مناطق مجاور و فعالیت‌های تجاری بود که در حدفاصل بندرها تا کوهستان ساحل صورت می‌گرفت. این اقتصاد جنبهٔ پولی زیادی نداشت و بیشتر بر پایهٔ مبادلات کالا با کالا انجام می‌شد. این رویه سبب شده بود همگرایی خاصی در جامعهٔ خلیج‌فارس ایجاد شود و نوعی فرهنگ مشترک را بین آن‌ها فراهم کند.

ب) اقتصاد دریایی که با طرائف مشخص می‌شود. منظور از طرائف دریا کالاهای گران‌بها، اندک و کمیاب بود که از هند و دریای هند وارد می‌شد و خریداران اصلی آن، شاهان و درباریان بودند (خیراندیش، ۱۳۸۱: ۱۰۹).

بخش بین‌المللی، ایستگاه کشتی‌هایی بود که از هند، شرق آسیا و دریای سرخ می‌آمدند و بندرهای عمان محسوب می‌شدند (وثوقی، ۱۳۸۰: ۳۶۵). در ابتدا صحار و بعدها قلهات نقش اصلی را در این تجارت ایفا می‌کردند. اهمیت این بخش چنان زیاد بود که حکام آن از شاهزادگان هرموزی بودند و دومین شهر مهم قلمرو هرموز قلمداد می‌شد (لیلی، ۱۴۱۹: ۸۳). این موقعیت و جایگاه مهم برای حکومت هرموز خالی از خطر نبود. به گفتهٔ وثوقی، تقریباً تمامی شورش‌های خانوادگی بر ضد پادشاهان هرموزی از همین شهر شروع شده است (وثوقی، ۱۳۸۰: ۳۶۵؛ سمرقندی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۴۶۵). این وضعیت چندان عجیب نیست. قلهات دومین شهر مهم هرموز، جزو شهرهای در مسیر کشتی‌ها به‌حساب می‌آمد. بیشتر کشتی‌ها و محموله‌هایی که از مناطق داخلی دریای پارس می‌آمدند، در این شهر توقف می‌کردند و از آنجا راه خود را ادامه می‌دادند. کشتی‌هایی نیز که به خارج از دریای پارس می‌رفتند، همین وضعیت را داشتند. گاهی می‌شد که این کشتی‌ها محموله‌های خود را در صحار و قلهات تخلیه می‌کردند و با کشتی‌های دیگر به هرموز و بندرهای خلیج‌فارس منتقل می‌کردند و برعکس (وثوقی، ۱۳۸۰: ۲۷۲).

اقتصاد هرموز بر سه پایهٔ کشاورزی، صنعت و تجارت استوار بود. این سه بخش نقش یکسان و همانندی نداشتند. کشاورزی در هرموز قدیم انجام می‌شد. در آنجا با استفاده از رودخانهٔ میناب، انواع محصولات کشت می‌شد. بیشتر این محصولات به مصرف مردم هرموز می‌رسید و مقداری از آن هم در حوزهٔ خلیج‌فارس توزیع می‌شد. خرما، جو و حبوبات از مهم‌ترین آن‌ها بود (اصطخری، ۲۰۰۴: ۹۹–۱۰۰؛ ادریسی، ۱۴۰۹ ق، ج ۱: ۴۳۶) کشت نخل بسیار رایج بود و به‌دلیل کثرتش، آن ناحیه را مغستان می‌گفتند (ابن‌بطوطه، ۱۴۱۷، ج ۲: ۱۴۰). در مناطق دیگر حوزهٔ نفوذ هرموز نیز کشاورزی انجام می‌شد که بیشتر برای رفع نیازهای خود آن امیرنشین استفاده و مقدار کمی از آن صادر می‌شد.

بخش دوم اقتصاد هرموز را صنعت تشکیل می‌داد. با توجه به اینکه اقتصاد هرموز دریایی بود و کشتی در آن نقش بزرگی داشت، طبیعی بود که کشتی‌هایی در هرموز ساخته شوند. این کارگاه‌ها در خود هرموز مستقر بودند (لیلی، ۱۴۱۹: ۹۰). این کشتی‌ها احتمالاً از نوع کشتی‌های بود که در حوزهٔ خلیج‌فارس می‌توانستند تردد کنند؛ زیرا برای ساخت کشتی‌های بزرگ به چوب نیاز بود که در منطقه به‌اندازهٔ کافی به‌دست نمی‌آمد. برای ساخت کشتی از میخ استفاده نمی‌کردند، بلکه با طناب چوب‌ها را به هم محکم می‌کردند. صنعت تعمیرات کشتی هم در هرموز رونق داشت. یکی از معضلات دریانوردی در آن برهه، نگهداری و تعمیرات کشتی‌ها بود. این کشتی‌ها مسافت‌های طولانی را می‌پیمودند و گاهی پیش می‌آمد که برای چندین ماه روی دریا شناور بودند. طبیعی است در چنین وضعیتی اجزای مختلف کشتی دچار سانحه و پوسیدگی می‌شد. در هر کشتی روال بر آن بود که یک نجار حضور داشته باشد تا بتواند تعمیرات ضروری کشتی را انجام دهد. اما این مانع از آن نبود تا هر کشتی پس از رسیدن به مقصد، برای سفرهای بعدی تعمیرات اساسی را انجام ندهد. در بندرهای مهم تجاری افرادی حضور داشتند که به‌طور حرفه‌ای به این کار اشتغال داشتند و بخش‌های مختلف یک کشتی را مرمت و بازسازی می‌کردند. جزیرهٔ هرموز، به‌عنوان مهم‌ترین مرکز تجارت دریایی خاورمیانه در قرون میانه، از این قاعده مستثنا نبود. گزارش‌ها نشان می‌دهد گروهی از یهودیان این وظیفه را برعهده داشتند. آن‌ها به‌ویژه در تعمیر دکل‌های کشتی مهارت داشتند. مهارت آن‌ها چنان بود که پرتغالی‌ها علی‌رغم محدودیت‌هایی که برای یهودیان قائل بودند، از آن‌ها برای مرمت کشتی‌هایشان کمک می‌گرفتند (زنجانی، ۱۳۸۲: ۱۷۱؛ بازماندگان خمیری، ۱۴۰۰: ۶۳-۶۴).

دیگر صنایع مثل بافت پارچه هم در هرموز دایر بود. احتمالاً تولیدات آن برای مصرف مناطق داخلی خلیج‌فارس کاربرد داشت. دولت هرموز سیاست حمایت از محصولات داخلی را در پیش گرفته بود. برای این منظور، بین کالاهای تولید و مواد خامی که وارد هرموز می‌شد تفاوت وجود داشت. کالاهایی که حکم مواد اولیه را برای تولیدات داخلی داشتند، مالیات و عوارض کمتری می‌پرداختند؛ برای مثال نخ پنبه‌ای هند که جزو مواد اولیه برای تولید پارچه در کارگاه‌های هرموز به‌حساب می‌آمد، فقط ۵ درصد عوارض می‌پرداخت. درحالی‌که دارو و ادویه عوارضی در حدود ۱۰ درصد می‌پرداختند. از پارچه‌های مالاکا ۱۶/۵ درصد عوارض دریافت می‌شد (کاوتس، ۱۳۹۲: ۵۹). سیاست‌های حمایتی از تولیدات داخلی در بیشتر موارد برای هرموز پرسود بود. این تولیدات حتی می‌توانست با بهترین نمونه‌ها رقابت کند و برای خود مشتریانی به‌دست آورد؛ برای مثال منسوجات هرموز در گجرات طرفداران زیادی داشت. این تجارت چنان پرسود بود که گجراتی‌ها نمایندگانی را در هرموز برای خرید آن قرار داده بودند (همان: ۶۴). صنایع دیگری هم در بخش‌هایی از قلمرو هرموز فعال بودند.

گزارش‌هایی از وجود کارگاه‌های پارچه‌بافی و... در جزیرهٔ قشم در اختیار داریم (رابی بنیامین، ۱۳۸۰: ۱۳۳). این صنایع هرچند محدود بودند، توان پاسخگویی به نیازهای تجارت داخلی را داشتند. حتی گاهی به خارج از حوزهٔ دریای پارس هم صادر می‌کردند (همان). از مناطق دیگر اطلاعاتی در دست نیست و نمی‌دانیم آن نقاط چه تولیداتی عرضه می‌کردند. اگر هم کالایی تولید می‌شد، به نظر می‌رسد در حد مصرف خود منطقه بود و ارزش چندانی برای مبادلات نداشت.

بنیاد دولت هرموز بر مبادلهٔ آزادانهٔ کالا نهاده شده بود و مهم‌ترین ممر درآمد آن، مراودات تجاری دریایی و زمینی با مناطق پیرامونی به‌شمار می‌آمد. چندین عامل سبب شد تا هرموز بتواند این مراودات را به نفع خود مصادره و از آن درجهت منافع خودش بهره‌برداری کند. یکی از این عوامل، رقابت حوزهٔ دریای پارس با دریای سرخ و مصر بود. این رقابت چه در دورهٔ فاطمیان و چه در عصر ممالیک، علاوه بر جنبهٔ تجاری، جنبهٔ ایدئولوژیک سیاسی نیز داشت. حکومت‌های مستقر در فلات ایران، اول عباسیان و بعدها مغولان، با مصر مشکلاتی داشتند. این مسئله موجب شد تا عمدهٔ توجه خود را معطوف به دریای پارس و مناسبات آن کنند. امرای هرموز به‌ویژه در دورهٔ مغول، از این حربه استفاده کردند و با سیطرهٔ سیاسی بر جزایر و کرانه‌های دریای پارس، برای اولین بار آن را به یک حوزهٔ اقتصادی مستقل و یکپارچه تبدیل کردند که معاملات و تجارت پایاپای با دیگر اقتصادهای موجود در آن دوره برقرار کردند. هرموز با تسلط بر دریای پارس توانست شبکهٔ تجارت بین‌المللی ایجاد کند و با مناطق دیگر ارتباط تجاری داشته باشد. تا زمانی که این شبکه فعال بود، این ارتباط به حیاتش ادامه داد. با ورود اروپاییان، شبکه دچار اختلال شد و کم‌کم از هم گسست.

در حقیقت هرموز حلقهٔ واسط تجاری بین آن منطقهٔ جغرافیایی که بعدها خاورمیانه نامیده شد و هندوستان بود. بعدها این نقش را بندرهای دیگر ایفا کردند. دولت هرموز با اخذ عوارض گمرکی از کالاهایی که از سرزمین‌های پیرامونی به آن وارد می‌شد و ایجاد تسهیلات برای عبور کالا، نقش مهمی در اقتصاد منطقه ایفا می‌کرد. عوارض گمرکی برای اجناس از یک نوع یکسان نبود؛ برای مثال پارچه‌هایی که از مالاگا می‌آمد ۱۶/۵ درصد، پارچه‌های هندی ۱۰ درصد و پارچه‌های ایرانی ۵ درصد عوارض می‌پرداختند (خوری و تدمری، ۱۴۲۰: ۹۵).

تجارت مهم‌ترین بخش از اقتصاد هرموز بود که نظام اقتصادی دریای پارس با آن تعین پیدا می‌کرد. هرموز توانست یک شبکهٔ ارتباطی منظم برای تبادل کالا ایجاد کند که در دو حوزهٔ داخلی و بین‌المللی کار می‌کرد. این دو بخش درهم‌تنیده، وابسته و مکمل یکدیگر بودند. هرموز در این بین به‌عنوان یک کلان‌شهر عمل می‌کرد که در آن، بازرگانان از جاهای مختلف حضور داشتند. دولت هرموز برای این دسته از تجار تسهیلاتی درنظر می‌گرفت. منابع به برپاداشتن چادرهایی برای تجار و مسافرانی که وارد هرموز می‌شدند، اشاره دارند. این چادرها برای دورکردن آن‌ها از آفتاب بود. در کنار

آن، امکانات دیگر از قبیل آب و مواد غذایی نیز فراهم بود. علاوه‌براین، برخورد خوب عوامل گمرکی و دیوان‌سالاری هرموز مزید بر علت بود تا تجار برای دادوستد به آنجا بروند (شوقی عبدالقوی، ۱۹۹۰: ۱۸۲). این موضوع یکی از عوامل رشد هرموز بود؛ به‌گونه‌ای که یکی از سیاحان در قرن ۱۶ میلادی (۱۰ خورشیدی) گزارش می‌دهد که در هرموز، بیش از سیصد کشتی از انواع آن لنگر انداخته بود و بیش از چهارصد تاجر یا نمایندگانشان به‌صورت دائمی حضور داشتند که به مبادلهٔ کالا می‌پرداختند (هاید، ۱۹۹۱: ۲۱۴).

روابط بین‌المللی هرموز، ارتباط آن را با جهان اقتصادهای دیگر مشخص می‌کرد. بیشترین ارتباط دریایی با شرق آفریقا و هند می‌شد که شامل چین هم بود. تجارت با شرق آفریقا محدود بود. از شرق آفریقا طلا، عاج، برنج، برده و چوب وارد می‌شد. در ازای آن پارچه، سلاح و ظروف چینی به آنجا صادر می‌شد (Barendse, 2000: 176). این کالاها از تولیدات مناطق حوزهٔ نفوذ هرموز نبود، بلکه هرموز آن‌ها را از مناطق دیگر وارد و به شرق آفریقا صادر می‌کرد. به تعبیری می‌توان گفت آن دولت نقش تسهیل‌کنندهٔ این تجارت را داشت. دلیل موفقیت هرموز در این تجارت پرسود، تسلطش بر حوزه‌های تجاری دریای پارس بود.

هند

گزارش‌ها گفتهٔ هاید را تأیید نمی‌کند که می‌گوید مسیر تجاری هند–هرموز اهمیت زیادی نداشت و از تجارت کمی برخوردار بود (هاید، ۱۹۹۴، ج ۳: ۳۷۸). بین هرموز/دریای پارس و هند، رابطهٔ تجاری و دادوستد پررونقی وجود داشت که تا زمان ورود اروپاییان ادامه یافت. در این زمان با تغییر مسیر تجاری به‌سمت اروپا، این مسیر رونق خود را از دست داد و از اهمیتش کاسته شد (Steensgaard, 1973: 163). طبیعی است که هریک از شهرهای هند با بخشی از جهان به تجارت می‌پرداختند. این نمی‌تواند از اهمیت تجاری هرموز با هند بکاهد. خود هاید هم اعتراف می‌کند که هرموز با برخی از بندرها و مناطق مهم دادوستد داشت. مناطق دکن، نارسینگا، کومبای و بندرهای شول (چول)، دبیل، گوا، باتکیلا و کانانور از مهم‌ترین آن‌ها بودند (هاید، ۱۹۹۴، ج ۳: ۳۷۸؛ Pires, 1944, V. 1: 20). کالاهایی که بین هند و هرموز مبادله می‌شد، متنوع و گوناگون بود که در منابع به آن‌ها اشاره شده است. صادرات آن شامل اسب، مروارید، شوره، گوگرد، ابریشم، زاج، سکه‌های مسی، سکه‌های نقره‌ای، نمک، ابریشم نرم، میوه‌های خشک، گندم، جو و دیگر مواد غذایی از این دست بود. واردات نیز شامل انواع ادویه، فلفل، میخک، دارچین، زنجبیل، دارو، برنج، لباس و آهن می‌شد (همان: ۲۱؛ Ghaudhury, 1999: 69). این اقلام نشان می‌دهد بیشترین کالاهای مبادله‌شده مواد خام است و درصد کمی از صادرات و واردات به تولیدات اختصاص دارد. شاید این نشانگر آن است که امرای

هرموز در دریای پارس در این مقطع تاریخی توانسته بودند اقتصادی مستقل و بدون وابستگی ایجاد کنند که قادر بود با جهان اقتصادهای دیگر به‌صورت پایاپای به تجارت بپردازد.

خود هرموز مصرف‌کننده یا تولیدکنندهٔ همهٔ این کالاها نبود. نقش هرموز به‌عنوان مرکز و بندر آزادی تجاری، تبادل این‌گونه کالاها بین مناطق داخلی ایران و بین‌النهرین از یک سو و هند از سوی دیگر بود. در حقیقت هرموز با تعریف نقش تجاری برای خود، مناطق پیرامونی را تابع سیاست خود کرد. این نکته‌ای است که کمتر به آن توجه شده است. در این مقطع، هرموز تجارت پایاپایی با هند داشت. هرموز در این دوره نه به‌عنوان منطقه‌ای پیرامونی، بلکه به‌عنوان یک جهان اقتصاد مستقل که توأم با تمرکز سیاسی بود، با دیگر مناطق به مبادلهٔ کالا می‌پرداخت. حوزهٔ اقتصادی دریای پارس برخلاف مناطق اقتصادی دیگر آن دوره بر تولیدات داخلی خود کمتر متکی بود و قدرت اقتصادی خود را از تجارت آزاد به‌دست می‌آورد. این تجارت آزاد مستلزم چند عامل بود:

۴-۱. سازمان‌دهی کالاهای صادراتی و وارداتی

صادرات و تجارت اسب، نمونه‌ای از این‌گونه تجارت بود. سرزمین هرموز به‌دلیل خشکی و نبود مرتع برای زادولد و تربیت اسب مناسب نبود. به‌جای آن نواحی پیرامونش مراکز مهم این کار بودند. مناطق مختلف ایران، عراق، بصره و سرزمین‌های شبه‌جزیرهٔ عربستان از مناطق مهمی بودند که در تربیت اسب نقش داشتند. هرموز از این مناطق بهترین اسب‌ها را وارد می‌کرد. در آنجا باز اسب‌ها گزینش می‌شدند و از بین آن‌ها بهترین‌ها را انتخاب می‌کردند و به هند می‌فرستادند (کاوتس، ۱۳۹۲: ۵۷؛ لاری شیرازی، ۱۳۸۹: ۱۹۷؛ Levie, 1999, 526). اسب‌هایی که از ایران صادر می‌شدند، به اسب‌های بحری معروف بودند (همان: ۵۲۷). تجارت اسب بسیار پرسود بود؛ چرا که بخش بزرگی از هند به‌دلیل آب‌وهوای خاصش قادر نبود اسب تربیت کند. به همین دلیل به دیگر مناطق وابسته بود. این تجارت آن‌چنان پرسود بود که گاهی حتی از آسیای میانه اسب را برای صادرات به هرموز می‌آوردند. کالاهای صادراتی معمولاً بیمه می‌شدند. برای اسب‌ها بیست درصد قیمت آن حق بیمه اخذ می‌شد. با وجود این، سود تجاری اسب بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ درصد بود (کاوتس، ۱۳۹۲: ۶۰). اسب‌ها را به گوا، دکن و نارسینگا صادر می‌کردند (Pires, 1944, V. 1: 101).

۴-۲. عامل دوم نظام سیاسی

نظام سیاسی هرموز در حقیقت اتحادیهٔ بازرگانان بود که بر امور سیاسی و تجاری نظارت داشتند. مشارکت اعضای دیوان‌سالاری و حتی پادشاه در امور تجاری نشان می‌دهد تمام دستگاه دولتی و دیوانی در راستای اهداف تجاری فعالیت می‌کردند. رفتار تجار در قبال حملات خارجی، این پیوند و

همبستگی با حکومت را نشان می‌دهد. زمانی که در سال ۷۱۴ هـ هرموز از طرف امیر کیش مورد حمله قرار گرفت و محاصره شد، تجار در کنار پادشاه هرموز به دفاع از شهر پرداختند و منابع لازم را برای مقابله با محاصره در اختیار حکومت قرار دادند (Teixeira, 1967: 17). شاید بهترین توصیف از حکومت هرموز را شبانکاره‌ای ارائه می‌کند می‌گوید هرموز مجتمع تجار روی زمین است که متاع هندوستانی را از این جزیره به بلاد مشرق و مغرب برند (شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶، ج ۲: ۲۱۵). حکومت خاندان‌های تجارت‌پیشه بر شهرهای دریای پارس سابقه دارد. پیش از این در نیمهٔ اول قرن چهارم هجری در صحار خاندان بنی‌وجیه که در تجارت جواهرات و سنگ‌های قیمتی دست داشتند، از طرف عباسیان در آنجا منصب یافتند و چندین سال به حکومت پرداختند (تنوخی، ۱۴۰۳ ق، ج ۲: ۱۶۴).

تجار هرموز از ثروت‌های افسانه‌ای برخوردار بودند. درمورد حسن بن عباس گفته شده که سالانه یکصد هزار دینار مالیات می‌پرداخت و کشتی‌هایش همه‌ساله به هند و چین سفر می‌کردند. او مسجدی مخصوص داشت و هر روز غلامان سیاه، پنج نوبت در آن طبل می‌کوبیدند (ابن‌حوقل، ۱۹۳۸: ۵۰). این توصیفات نشان می‌دهد ساختار حکومت هرموز و هدف از تشکیل آن چه بود. اگر به تاریخ پرفرازونشیب هرموز نگاهی بیندازیم، درمی‌یابیم تمامی فعالیت‌های آن در راستای تحکیم و گسترش تجارت بوده است. همین امر زمینه را برای تساهل و تسامح در امور دینی و مذهبی در هرموز فراهم می‌کرد. شاید بتوان گفت از اصول تجارت آزاد، آزادی مذهبی باشد. این قاعدهٔ چندین ساله بود که ملوک هرموز در طول حکومت خود به آن پایبند بودند. این سیاست بر پایهٔ آزادی مذهبی و مناسکی استوار بود و پیروان همهٔ ادیان آزادانه و بدون هیچ هراسی در جامعهٔ تجاری زندگی می‌کردند (زنجانی، ۱۳۸۲: ۲۲۶، ۲۴۴؛ ابن‌بطوطه، ۱۳۷۶، ج ۱: ۳۳۴). آزادی‌ها به‌گونه‌ای بود که به هرموز لقب «دارالامان» داده بودند (سمرقندی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۵۱۴). این آزادی‌ها زمینه را برای حضور گستردهٔ تجار و بازرگانان در هرموز فراهم می‌کرد. تجار بدون هیچ هراسی می‌توانستند آیین و مراسم خود را برگزار کنند و هیچ محدودیتی در این مورد نداشتند (بازماندگان خمیری، ۱۴۰۰: ۶۴).

۴-۳. سومین عامل نیروی نظامی

عمدهٔ نیروهای آن را جاشوها تشکیل می‌دادند. این نشانگر آن است که اتکای هرموز به نیروی دریایی‌اش بود و از آن‌ها برای توسعهٔ قلمرو ارضی خود در حوزهٔ دریای پارس استفاده می‌کرد. با کمک آن‌ها عمان، بحرین، کیش و دیگر مناطق در حیطهٔ نفوذ دریای پارس درآمد. البته این بدان معنی نیست که هرموز با نیروهایی در سرزمین اصلی ایران برخوردهایی نداشت. برعکس بخش زیادی از منازعات ملوک هرموز با حاکم پس‌کرانه‌ای بود (وثوقی: ۱۳۸۰: ۲۱۲؛ وثوقی، ۱۳۸۴: ۱۵۳). برخی از این جاشوها سیاهان آفریقایی بودند. اطلاق لقب جاشو به سومین امیر هرموز شاید نشانگر

خصلت جنگجویی او بوده باشد (وثوقی، ۱۳۸۰: ۱۱۳). به‌نظر می‌رسد او اولین فرد از امرای هرموز باشد که در مناسبات نظامی دریای پارس دخالت داشت. ابن‌مجاور از فردی به نام جاشو یاد می‌کند که فرمانده نیروهای کیش در حمله به عدن بود (ابن‌مجاور، ۱۹۹۶: ۲۱۵). جدا از درستی یا نادرستی این روایت، به‌نظر می‌رسد این جاشو اشاره به سلیمان بن عیسی، چهارمین امیر هرموز، دارد (وثوقی، ۱۳۸۰: ۱۳۷).

براساس منابع، محمود قلهاتی نخستین فرد از امرای هرموزی بود که با نیروی دریایی خود متشکل از «جاشوان قتال» به فتوحات در دریای پارس اقدام کرد و جزایر و بندرها را یکی پس از دیگری فتح کرد و رعب در دل ساکنان آنجا انداخت (وصاف، ۱۳۳۸: ۲۹۶). عده‌ای دیگر، از نیروهای بومی و مردمان حوزهٔ دریای پارس بودند. به‌نظر می‌رسد که این بخش از سپاه دائمی نبود و تنها در صورت نیاز از آن برای مقابله با دشمنان استفاده می‌شد (قائم‌مقامی، بی‌تا: ۱۰). در برخی موارد نیز بومیان در برابر شورش‌های محلی از حکومت هرموز دفاع می‌کردند. در این مورد بیشتر منافع اقتصادی مطرح بود و ارتباط با هرموز می‌توانست بیشترین سود را به آن‌ها برساند. نمونه‌ای از آن را در حمایت مردم عمان از هرموزیان در برابر سلیمان بن مظفر نبهانی می‌توان ذکر کرد (عبدالله الحارثی، ۱۹۹۰ م: ۶۵). ترکیب این نیروها، نیروهای حرفه‌ای و نیروهای مردمی، عامل اصلی تداوم قدرت سیاسی و تجاری هرموز بود. این دو نیرو به موازات یکدیگر و در کنار هم عمل می‌کردند. سیاست دوراندیشانهٔ ملوک هرموز و دخالت بومیان در تجارت و مشارکت آن‌ها در سودهای بازرگانی، به‌نوعی آن‌ها را وابسته به هرموز کرده بود. آن‌ها می‌دانستند هرگونه قطع ارتباط با این ساختار چیزی جز زیان به دنبال نخواهد داشت؛ به‌ویژه اینکه امرای هرموز هیچ‌گونه تعصب قومی و نژادی نداشتند و هر گروهی که از توانایی برخوردار بودند، می‌توانستند در دستگاه حاکمیتی آن‌ها رشد کنند. حضور سه خاندان دیوان‌سالار از مناطق مختلف جهان اسلام خود گویای این نکته است.

۵. نتیجه‌گیری

دریای پارس به‌عنوان یکی از مهم‌ترین آبراه‌های جهان، نقشی کلیدی در مبادلات تجارت جهانی ایفا می‌کند. این آبراه برای مدت‌ها به‌عنوان منطقه‌ای شبه‌پیرامونی برای حوزهٔ اقتصادی هند عمل می‌کرد. با روی‌کارآمدن امرای هرموز، نقش این دریا تغییر کرد و از منطقه‌ای نیمه‌پیرامونی به یک حوزهٔ اقتصادی مستقل یا به تعبیر والرشتاین، جهان اقتصادی، تبدیل شد. پرسش آن بود که چه عواملی زمینه‌ساز این تغییر شدند و این دگرگونی چگونه رخ داد. برای پاسخ باید به دو عامل توجه ویژه داشت. اول دریای پارس که پهنهٔ وسیعی را دربرمی‌گرفت و از توانایی تولید و مبادلات کالایی

برخوردار بود. این دریا گروه‌های نژادی مختلف با توانمندی‌های متنوع داشت. علاوه بر آن، گستردگی و تسلط آن بر راه‌های تجاری سبب شد هرگونه تبادل کالا بین شرق و غرب از این دریا بگذرد. وجود نیروی انسانی زیاد با فرهنگ‌های مختلف، یکی دیگر از نقاط قوت این دریا بود. این تنوع فرهنگی تحت تأثیر فرهنگ غالب ایرانی بود که در سراسر دریای پارس مشاهده می‌شد.

عامل دوم ساختار حکومت هرموز بود. دولت‌شهر هرموز برخلاف دیگر شهرهای تجاری دریای پارس، سیاست توسعه‌طلبانه داشت. این برخلاف الگوی طرفداران والرشتاین است که عدم تذکر سیاسی را یکی از ویژگی‌های جهان اقتصادها پیش از سلطهٔ نظام سرمایه‌داری می‌دانند. هرموز کوشید تمام دریای پارس را به حوزهٔ نفوذ خود درآورد. این سیاست، ناشی از ساخت حکومتی هرموز بود. تجار بخش جداناپذیر نظام اداری و دیوان‌سالاری آن بودند که در تصمیمات سیاسی نقشی تأثیرگذار داشتند. این تجار از گروه‌های مختلف بودند که تنها وجه مشترک آن‌ها منافعشان بود. امرای هرموز با ایجاد منافع مشترک توانستند در جامعهٔ دریای پارس همگرایی ایجاد کنند. در کنار آن اتکا به نیروی نظامی دریایی، بخشی از سیاست توسعه‌طلبانهٔ هرموز قلمداد می‌شد. این نیرو برای رقابت با مرکز قدرت دریای پارس و حفاظت از منافع تجار عمل می‌کرد. از همین رو است که شاهد مشارکت تجار در جنگ و دفاع از هرموز هستیم.

منابع

آقامحمد زنجانی، مهدی (۱۳۸۲). *اسناد روابط تاریخی ایران و پرتغال، سال‌های ۱۵۰۰ تا ۱۷۵۸ م.* تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی.

ابن‌اثیر، عزالدین ابوالحسن (۱۳۸۵ ق). *الکامل فی التاریخ*. بیروت: دار صادر.

ابن‌بطوطه محمد بن عبدالله (۱۳۷۶). *سفرنامهٔ ابن‌بطوطه*. ترجمهٔ محمدعلی موحد. تهران: آگه.

ابن‌بطوطه، محمد بن عبدالله (۱۴۱۷). *رحله ابن‌بطوطه*. عبدالهادی تازی. ریاض: آکادیمیه المملکه المغربیه.

ابن‌بلخی (۱۳۶۳). *فارس نامه*. به اهتمام و تصحیح گای لسترنج و آرنولد نیکلسون. تهران: دنیای کتاب.

ابن‌حوقل، محمد (۱۹۳۸). *صوره الارض*. بیروت: دار صادر.

ابن‌خردادبه، عبدالله بن عبدالله (۱۳۷۰). *المسالک و الممالک*. ترجمهٔ حسن قره‌جانلو. تهران: نشر نو.

ابن‌خردادبه، عبدالله بن عبدالله (۱۳۷۱). *مسالک و ممالک*. ترجمهٔ سعید خاکرند. تهران: مؤسسهٔ فرهنگی حنفا.

ابن‌مجاور، یوسف بن یعقوب (۱۹۹۶). *تاریخ المستبصر*. مصحح ممدوح حسن محمد. قاهره: مکتبه الثقافه الدینیه.

ابوالفداء، اسماعیل بن علی (۲۰۰۷). *تقویم البلدان*. قاهره: مکتبه الثقافه الدینیه.

ادریسی، محمد بن محمد (۱۴۰۹ ق). *نزهه المشتاق فی افتراق الآفاق*. بیروت: عالم الکتب.

ازکوی، سرحان بن سعید (۱۴۲۶ ق). *تاریخ عمان*. تصحیح عبدالحمید حبیب قیسی. عمان: وزاره التراث و الثقافه.

اصطخری، ابراهیم بن محمد (۲۰۰۴). *المسالک و الممالک*. تصحیح محمدجابر عبدالعال حینی. قاهره: الهیئه العامه لقصور الثقافه.

اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۶۸). *مسالک و ممالک*. به کوشش ایرج افشار. تهران: علمی و فرهنگی.

اکبرزاده، داریوش (۱۳۸۲). *کتیبه‌های پهلوی اشکانی (پارتی)*. دفتر دوم. تهران: پاژینه.

الله‌یاری، فریدون (۱۳۸۶). بررسی تحلیلی اهداف راهبردی نظام ساسانی و اقدام نظامی خسرو اول در یمن. *نشریهٔ علوم انسانی دانشگاه الزهراء*، *۱۷*(۶۶)، ۱–۲۰.

بازماندگان خمیری، احمد (۱۴۰۰). حیات اجتماعی–اقتصادی یهودیان بنادر و جزایر خلیج‌فارس در دورهٔ صفویه. *پژوهش‌های تاریخی*، *۱۳*(۳)، ۵۵–۷۲.

بامخرمه الهجرانی، ابی محمدالطیب (۱۴۲۸ ق). *قلاده النحر فی وفیات اعیان الدهر*. تحقیق بوجمعه مکری و خالد زواری. جده: دارالمنهاج.

بنیامین تودولایی، رابی (۱۳۸۰). *سفرنامهٔ رابی بنیامین تودولایی*. ترجمهٔ مهوش ناطق. تهران: کارنگ.

تنوخی، حسن بن علی (۱۴۰۳ ق). *نشوار المحاضره*. تحقیق محمود شالجی. بیروت: دارصادر.

حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۷۵). *جغرافیای حافظ ابرو*. مصحح صادق سجادی. تهران: میراث مکتوب.

حورانی، جورج فضلو (بی‌تا). *العرب و الملاحه فی محیط الهندی فی العصور القدیمه و اوائل القرون الوسطی*. ترجمه السید یعقوب بکر. قاهره: مکتبه الانجلو المصریه.

خوری، ابراهیم و التدمری، احمدجلال (۱۴۲۰ ق). *سلطنه هرمز العربیه*. رأس الخیمه: مرکز الدراسات و الوثائق.

خیراندیش، عبدالرسول (۱۳۸۱). پرتغالی‌ها و اقتصاد دریایی ایران. *تاریخ روابط خارجی*، ۱۰، ۱۰۷–۱۱۶.

سمرقندی، عبدالرزاق بن اسحاق (۱۳۷۲). *مطلع سعدین و مجمع بحرین*. تصحیح محمد شفیع. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

شبانکاره‌ای، محمد (۱۳۷۶). *مجمع الانساب*. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.

شفیعی، نوذر (۱۳۸۲). بازخوانی نظریهٔ سیستم جهانی از دیدگاه والرشتاین. *مصباح*، *۴۷*، ۳۷-۵۶.

شوقی عبدالقوی (۱۹۹۰). *تجاره المحیط الهندی فی عصر السیاده الاسلامی*. الکویت: المجلس الوطنی للثقافه و الفنون.

صباغ، محمد راغب (۱۴۰۸ ق). *النبلاء بتاریخ حلب الشهباء*. حلب: دار القلم العربی.

عبدالله الحارثی، ناصر بن سلیمان (۱۹۹۰ م). *بنونبهان فی عمان و الاوضاع الاقتصادی فی عصرهم*. قاهره: جامعه القاهره.

قائم‌مقامی، جهانگیر (بی‌تا). *بحرین و مسائل خلیج‌فارس*. تهران: بی‌نا.

کاره، بارتلمی (۱۳۸۷). *سفرنامهٔ آبه کاره در ایران*. ترجمهٔ احمد بازماندگان خمیری. تهران: گلگشت.

کاوتس، رالف (۱۳۹۲). *چشم‌اندازهایی از جادهٔ ابریشم دریایی از خلیج‌فارس تا دریای شرقی چین*. ترجمهٔ محمدباقر وثوقی و پریسا صیادی. تهران: پژوهشکدهٔ تاریخ اسلام.

گنجی، محمدحسن، انوری، امیرهوشنگ، وثوقی، محمدباقر، حبیبی، حسن، صفی‌نژاد، جواد و فریدی‌مجید، فاطمه (۱۳۸۶). *توصیف خلیج‌فارس در نقشه‌های تاریخی*. تهران: بنیاد ایران‌شناسی.

لاری شیرازی، روح‌الله (۱۳۸۹). *شرفنامه (مکاتبات دیوانی ایالت فارس و لارستان در دورهٔ صفویه)*. تصحیح محمدباقر وثوقی. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

لباف خانیکی، میثم، فیروزمندی، بهمن و خسروزاده، علیرضا (۱۳۹۲). حضور ساسانیان در کرانه‌های خلیج‌فارس بر پایهٔ گزارش‌های تاریخی و مطالعاتی باستان‌شناسی. *پژوهش‌های ایران‌شناسی*، ۳(۲)، ۷۳-۹۲.

لیلی عبدالجواد، اسماعیل (۱۴۱۹ ق). الحیاه فی هرمز فی العصور الوسطی. *الواحه*، ۱۳، ۸۲-۹۹.

مارکوارت، یوزف (۱۳۷۳). *ایرانشهر برمبنای جغرافیای موسی خورنی*. ترجمهٔ مریم میراحمدی. تهران: اطلاعات.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۴۰۹ ق). *مروج الذهب و معادن الجوهر*. تحقیق اسعد اغر. قم: دارالهجره.

مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱). *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*. ترجمهٔ علی‌نقی منزوی. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان.

مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۴۱۱ ق). *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*. بی‌جا: مکتبه مدبولی.

المقدسی، مطهر بن طاهر (بی‌تا). *البدء و التاریخ*. بورسعید: مکتبه الثقافه الدینیه.

نطنزی، معین‌الدین (۱۳۸۳). *منتخب التواریخ*. به اهتمام پروین استخری. تهران: اساطیر.

هاید، دبلیو (۱۹۹۱). *تاریخ التجاری فی الشرق الادنی فی العصور الوسطی*. ترجمهٔ احمد محمد رضا. قاهره: الهیئه المصریه العامه اللکتاب.

هاید، دبلیو (۱۹۹۴). *تاریخ التجاری فی الشرق الادنی فی العصور الوسطی*. ترجمهٔ احمد محمد رضا. قاهره: الهیئه المصریه العامه اللکتاب.

والرشتاین، امانوئل (۱۳۸۸). *مقدمه‌ای بر تحلیل نظام‌های جهانی*. ترجمه حسین عسگریان. تهران: ابرار معاصر تهران.

وثوقی، محمدباقر (۱۳۸۴). *تاریخ خلیج‌فارس و ممالک همجوار*. تهران: سمت.

وثوقی، محمدباقر (۱۳۸۰). *تاریخ مهاجرت اقوام در خلیج‌فارس*. شیراز: همسایه.

وصاف، فضل‌الله بن عبدالله شیرازی (۱۳۳۸). *تاریخ وصاف الحضره*. تهران: کتابخانهٔ ابن‌سینا.

یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۵ م). *معجم البلدان*. بیروت: دار صادر.

Abdullah al-Harithi, N. (1990). *Banu Nabhan in Oman and the economic situation in their era*. Cairo: Cairo University. (In Arabic)

Abu al-Feda, I. (2007). *Calendar of countries*. Cairo: Maktaba al-Thaqaf al-Diniyeh. (In Arabic)

Abu-Lughod, J. L. (1991). *Before European hegemony: the world system AD 1250-1350*. Oxford University Press, USA.

Aghamohammed Zanjani, M. (2003). *Documents of historical relations between Iran and Portugal, from 1500 to 1758 AD*. Tehran: Center for Documents and Research Services. (In Persian)

Akbarzadeh, D. (2003). *Parthian Pahlavi inscriptions*. Vol. 2. Tehran: Pajeh. (In Persian)

Allahyari, F. (2007). Analytical study of the strategic objectives of the Sassanid system and the military action of Khosrow I in Yemen. *Alzahra University Journal of Humanities*, *17*(66), 1-20. (In Persian)

Al-Moqadasi, Mutahar bin Taher (No date). *Start and date*. Port Said: Religious Culture Library. (In Arabic)

Makhramah Al-Hijrani, Abi Muhammad Al-Tayyib (2007). *Sacrifice necklace in the deaths of notables of the age*. B. Makri & Kh. Zavari. Jaddeh: Dar Al-Minhaj. (In Arabic)

Barendse, R. J. (2000). Trade and state in the Arabian Seas: a survey from the fifteenth to the eighteenth century. *Journal of World History*, *11*(2), 173-225.

Bazmandegan Khamiri, A. (2021). Socio-economic life of Jews of the Ports and Island of the Persian Gulf in the Safavid Period. *Journal of Historical Research*, *13*(3), 55-72. (In Persian)

Benyamin Todolai, R. (2001). *Rabbi Benyamin Todolai's travelogue*. Translated by M. Natiq. Tehran: Karang. (In Persian)

Carre, B. (2008). *The travels of Abbe Carre, 1672 – 1674*. Translated by: A. Bazmandangan Khamiri. Tehran: Golgasht. (In Persian)

Ghaudhury, S., & Morineau, M. (1999). *Mechants, Companies and Trad*. Cambridge University.

Hafez Abroo, A. (1996). *Geography of Hafez Abroo*. Corrected by: S. Sajjadi. Tehran: Miras e Maktoob. (In Persian)

Hourani, G. F. (No date). *The Arabs and navigation in the Indian Ocean in the ancient and early Middle Ages*. Translated by: J. Bakr. Cairo: Anglo Egyptian Bookshop. (In Arabic)

Hyde, W. (1991). *History of trade in the Near East in the Middle Ages*. Translated by: A. M. Reza. Cairo: The Egyptian General Book Organization. (In Arabic)

Hyde, W. (1994). *History of trade in the Near East in the Middle Ages*. Translated by: A. M. Reza. Cairo: The Egyptian General Book Organization. (In Arabic)

Ibn Athir, I. (1965). *Complete in history*. Beirut: Dar Sader. (In Arabic)

Ibn Balkhi (1984). *The Farsama Ibnu'l - Balkhi*. Edited and corrected by: G. Le Strange & R. A. Nicholson, Tehran: Doniaye Ketab. (In Persian)

Ibn Battuta, M. (1997). *Ibn Battuta's journey*. Translated by: M. A. Movhad. Tehran: Agah. (In Persian)

Ibn Battuta, M. (1996). *Ibn Battuta's journey*. Abdulhadi Tazi. Riyadh: The Academy of the Kingdom of Morocco. (In Arabic)

Ibn Hoqal, M. (1938). *Earth image*. Beirut: Dar Sader. (In Arabic)

Ibn Khurdadbeh, A. (1991). *States and countries*. Translated by: H. Qara-Janlu. Tehran: Nashr e No. (In Persian)

Ibn Khurdadbeh, A. (1992). *States and countries*. Translated by: S. Khakarand. Tehran: Hanafa Cultural Institute. (In Persian)

Ibn Mojaver, Y. (1996). *The history of the clairvoyant*. Corrected by: M. H. Muhammad. Cairo: Religious Culture Library. (In Arabic)

Idrisi, M. (1979). *Nazeh al-Mushtaq in the difference of the horizons*. Beirut: Alam al-Katb. (In Arabic)

Istakhari, Abu Ishaq Ebrahim (1989). *States and countries*. Iraj Afshar. Tehran: Elmi Farhangi. (In Persian)

Istakhari, I. (2004). *Tracts and kingdoms*. Corrected by: M. J. Abdel Aal Hini. Cairo: General Authority for Cultural Palaces. (In Arabic)

Izkavi, S. (2005). *History of Oman*. Corrected by: A. Habib Qaisi. Omman: Ministry of Heritage and Culture. (In Arabic)

Kauz, R. (2013). *Aspects of the maritime Silk Road : from the Persian Gulf to the East China Sea*. Translated by: M. B. Vosoughi & P. Sayadi. Tehran: Research Center for Islamic History. (In Persian)

Kheairandish, A. (2002). The Portuguese and Iran's maritime economy. *History of Foreign Relations*, *10*, 107-116. (In Persian)

Khoury, I., & Al-Tadmury, A. J. (1999). *Arab Sultanate of Hormuz*. Ras al-Khaimah: Studies and Documentation Center. (In Arabic)

Labaf Khaniki, M., Firouzmandi, B., & Khosrowzadeh, A. R. (2013). The presence of the Sassanids in the shores of the Persian Gulf based on historical reports and archaeological studies. *Iranian Studies*, *3*(2), 73-92. (In Persian)

Laili Abd al-Javad, I. (1998). Life in Hormuz in the middle ages. *Al-Waha*, *13*, 82-99. (In Arabic)

Lari Shirazi, R. (2010). *Sharafnameh (court correspondence of Fars and Larestan during the Safavid period).* Corrected by: M. B. Vosoughi. Tehran: Library, Museum and Documentation Center of the Islamic Council. (In Persian)

Levi, S. (1999). The Indian merchant diaspora in early modern central Asia and Iran. *Iranian Studies*, *32*(4), 483-512.

Maghdasi, A. (1982). Ahsan al-Taqasim fi Ma'arfa al-Aqalim. Translated by: A. N. Monzavi. Tehran: Company of Authors and Translators. (In Persian)

Markwart, J. (1993). Iranshahr based on the geography of Musa Khorni. Translated by: M. Mirahmadi. Tehran: Ettela'at. (In Persian)

Masoudi, Abul Hasan Ali bin Hossein (1988). Moruj al-Zahaab va Maaden Al-Jawhar, research by Asad Aghar, Qom, Dar al-Hijrah. (In Arabic)

Moghadasi, A. (1990). Ahsan al-Taqasim fi Ma'arfa al-Akalim. Madbouly Library. (In Arabic)

Natanzi, M. (2004). *Selected histories*. P. Astakhari. Tehran: Asatir. (In Persian)

Pires, T. (1944). *The Suma oriental of Tuma Pires and Book of Francisco Rodrigues*. Translated by: A. Coruesao. Londen: Hakluyt Society.

Qaim Maqami, Jahangir, Bahrain va masael Khalij Fars, Tehran. (In Persian)

Sabbagh, M. R. (1987). *The nobles in the history of Aleppo al-Shahba*. Aleppo: Dar Al-Qalam Al-Arabi. (In Arabic)

Samarqandi, A. (1993). *Saadin entrance and Bahrain complex*. corrected by M. Shafi. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies. (In Persian)

Shabankarei, M. (1997). *Genealogical complex*. Corrected by Mirhashim, updated. Tehran: Amir Kabir. (In Persian)

Shafiei, N. (2003). *Rereading the world system theory from Wallerstein's point of view*. *Misbah*, *47*, 37-56. (In Persian)

Shawky Abdel-Qawy (1990). *Indian ocean trade in the era of Islamic rule*. Kuwait: National Council for Culture and Arts. (In Arabic)

Steensgaard, N. (1973). *Carracks, Caravans and Companies*. Denmark: Student Litteratur.

Tanukhi, Hasan bin Ali (1982). *Lecture snippet*. Mahmoud Shalji. Beirut: Dar Sader. (In Arabic)

Teixeira, P. (1967). *The travels of Pedro Teixeira with kings of Harmus and extracts from his kings of Persia*. Translated by: William F. Sinclair. Lieichiemslein.

Vosoughi, M. B. (2005). History of the Persian Gulf and neighboring countries. Tehran: Samt. (In Persian)

Vosoughi, M. B. (2001). *The history of ethnic migration in the Persian Gulf*. Shiraz: Hamsayeh. (In Persian)

Ganji, M. H., Anuri, A. H., Vosoughi, M. B., Habibi, H., Safinejad, J., & Faridi Majid, F. (2006). *Description of the Persian Gulf in historical maps*. Tehran: Iranology Foundation. (In Persian)

Wallerstein, E. (2009). An introduction to global systems analysis. Translated by H. Asgarian. Tehran: Abrar Moaser Tehran. (In Persian)

Wallerstien, I. (1976). *The modern world system agriculture and the origins of the european world-economy in the sixteenth century*. New York: Acadamic Press.

Wassaf, F. (1959). *Wasaf al-Hadrah history*. Tehran: Ibn Sina Library. (In Persian)

Yaqut Homavi, Y. (1995). Cities dictionary. Beirut: Dar Sader. (In Arabic)

Print ISSN: 2251-9254
Online ISSN: 2676-3370
https://jhss.ut.ac.ir/

University Of Tehran
faculty Of Literature
and Humanities

Journal of Historical Sciences Studies
(JHSS)

Research Paper

doi 10.22059/JHSS.2023.359193.473637

Khamseh Bread Crisis (Zanjan) at the End of the Qajar Period; Interventions and Policies of Influential Elders and Groups

Hasan Rostami [1,*], Masood Bayat [2]

1. Corresponding author, PhD in Iranian History after Islam, Faculty of Law and Social Sciences, University of Tabriz, Tabriz, Iran. E-Mail: rostami.h1210@gmail.com
2. Associate Professor of History and Civilization of the Islamic Nations, Zanjan University, Zanjan, Iran. E-Mail: masoud.bayat@znu.ac.ir

Article Info.

Received: 2023/05/22

Accepted: 2023/07/31

Keywords:
Bread, Zanjan, Qajarieh, landowners, bakers, foreign powers.

Abstract

The crisis of bread in the Qajar era was directly linked to social, economic and political goals and programs. Khamseh province with central Zanjan was one of the most important points of production and distribution of cereals; But in the constitutional years until the late Qajar, it was very difficult. At this time, despite the few years of rainfall, cereals were produced as needed in the region; But the bread didn't get to the people or was offered at a high price and barely. What is clear was that the role and position of different elders and groups in this regard was not ineffective. So the issue of research is what was the interference and policies of the elders and groups of influence in the Khamseh bread crisis? And what were the consequences and results? It Seems that with Naser al-Din Shah's decree regarding the sale of Governmental lands, the upper class got a lot of land, On the other hand, with the absence of permanent army and precise law on militarization, some urban groups, such as the bakers, entered the military, which created numerous crises in Khamseh with hoarding and expensive. In the constitutional years and after, due to the weakness of the government and the possibility of cooperation between the landowners and the army of Khamsa with the agents of the deposed Shah Muhammad Ali and the presence of weak agents, the obstacles and problems continued. This led to the famine and death of some people with the arrival of foreign forces and the revelation of World War I. The present study, using the original sources and documents, examines the subject in a descriptive-explanatory way.

How To Cite: Rostami, H., & Bayat, M. (2023). Khamseh Bread Crisis (Zanjan) at the End of the Qajar Period; Interventions and Policies of Influential Elders and Groups. *Journal of Historical Sciences Studies*, *15*(1), 71-92.

Publisher: University of Tehran Press.

فصلنامه
پژوهش‌های علوم تاریخی
سال ۱۵، شماره ۱، بهار ۱۴۰۲، شماره پیاپی ۳۳
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
مقالهٔ علمی-پژوهشی

بحران نان خمسه (زنجان) در اواخر دورهٔ قاجار
دخالت‌ها و سیاست‌های گروه‌های نفوذ

حسن رستمی[۱،*]، بیات، مسعود[۲]

۱. دکتری تخصصی تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشکدهٔ حقوق و علوم اجتماعی دانشگاه تبریز، تبریز، ایران. رایانامه: rostami.h1210@gmail.com

۲. دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه زنجان، زنجان، ایران. رایانامه: masoud.bayat@znu.ac.ir

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۰۹

واژه‌های کلیدی:
نان، زنجان، قاجاریه، زمین‌داران، خبازان، قدرت‌های خارجی.

چکیده

بحران نان در عصر قاجار، با اهداف و برنامه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ارتباط مستقیمی داشت. ولایت خمسه با مرکزیت زنجان از نقاط مهم تولید و عرضهٔ غلات بود؛ اما در سال‌های مشروطیت تا اواخر قاجار، با سختی‌های فراوانی مواجه شد. در این مقطع به‌رغم سال‌های کمی بارش، غلات به میزان مورد نیاز در منطقه تولید می‌شد؛ اما نان به‌دست مردم نمی‌رسید یا با قیمت بالا و به‌سختی عرضه می‌گردید. آن‌چه مشخص است، نقش و جایگاه عناصر و گروه‌های مختلف در این موضوع بی‌تأثیر نبود. بنابراین مسئله پژوهش این است که دخالت‌ها و سیاست‌های عناصر و گروه‌های نفوذ در بحران نان منطقه خمسه چگونه بود؟ و چه پیامدها و نتایجی به‌دنبال داشت؟ به‌نظر می‌رسد با فرمان ناصرالدین شاه نسبت به فروش اراضی خالصه، طبقهٔ بالا زمین‌های فراوانی به‌دست آوردند. از سوی دیگر با نبود قشون دایمی و قانون دقیق در زمینهٔ نظامی‌گری، برخی از گروه‌های شهری از اصنافی مانند خبازان وارد رسته‌های نظامی شدند که با احتکار و گران‌فروشی، بحران‌های متعددی را در خمسه به‌وجود آوردند. در سال‌های مشروطه و پس از آن، با توجه به ضعف دولت و احتمال همکاری خوانین زمین‌دار و قشون خمسه با عمال محمدعلی شاه مخلوع و حضور کارگزاران ضعیف، موانع و مشکلات ادامه یافت. این مسئله با ورود قوای خارجی و بروز جنگ جهانی اول به قحطی و مرگ عده‌ای از مردم انجامید. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از منابع اصیل و اسناد، به شیوهٔ توصیفی- تبیینی موضوع را مورد بررسی قرار داده است.

استناد به این مقاله: رستمی، حسن، و بیات، مسعود (۱۴۰۲). بحران نان خمسه (زنجان) در اواخر دورهٔ قاجار دخالت‌ها و سیاست‌های گروه‌های نفوذ. فصلنامهٔ پژوهش‌های علوم تاریخی، ۱۵(۱)، ۷۱-۹۲.

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

نان به‌عنوان قوت غالب مردم ایرانِ دورهٔ قاجار، جایگاه اساسی در حفظ ثبات و امنیت داشت. بالأخص برای تهیدستانی که به سایر غذاها دسترسی نداشتند، اهمیت این مادهٔ غذایی فراوان بود. در فرهنگ ایران باستان، نان یک غذا یا نشانهٔ تمدن نبود، بلکه به معنای واقعی، خوراکی شایستهٔ خدایان بود. در زمان هخامنشیان نان بالاترین قربانی بود که به خدایان پیشکش می‌کردند. اهمیت فرهنگی نان در تاریخ ایران، فراتر از سایر جنبه‌ها به‌نظر می‌رسید و حول آن مفاهیم، عواطف و احساساتی شدید وجود داشت، به‌طوری که به آن وجهی مقدس بخشید. سوگند خوردن به نان و استفاده در ضرب‌المثل‌ها، برابر با حیات جلوه کرد و تقسیم آن تعهدی الزام‌آور بود. اصطلاحاتی مانند، «نان قوت مردم است»، «نان خور» و «نان او را ببرید»، نشانهٔ این جایگاه و اهمیت را دارد. در این راستا، نظام‌الملک از زبان بهرام گور گفت: «من نان و نمک شما را خورده‌ام» (کرونین، ۱۴۰۰: ۵۰–۵۱؛ فلور، ۱۳۹۸: ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۸).

در تاریخ ایران، دولت‌ها و مردم به‌دلایل جنگ، قحطی و احتکار، با مصایب کمبود نان مواجه بودند. در عصر قاجار، با ناامنی و خرابی راه‌های کشور، کمبود بارش، قحطی، دخالت دولت‌های خارجی و نفوذ کارگزاران، بحران‌هایی در زمینهٔ نان به‌وجود آمد که بارها دولت‌های این دوره درصدد رفع بحران برآمدند. در این برهه ولایت خمسه با مرکزیت شهر زنجان، مشکلات چندانی را در زمینهٔ کمبود نان نداشت. زنجان به‌جز قحطی‌های فراگیر، در رفع نیاز مناطق همجوار مورد توجه دولت‌ها بود؛ اما در اواخر عصر قاجار با چالش‌های متعدد نان مواجه گردید. در زنجان با توجه به حکمرانان بانفوذ، علمای برجسته، خوانین بزرگ و حضور قدرت‌های خارجی، غلات مورد سوء استفادهٔ قرار گرفت. سئوال اصلی پژوهش این است که نقش و دخالت عناصر و گروه‌های نفوذ در زمینهٔ بحران‌های نانِ زنجان اواخر دورهٔ قاجار چگونه بود؟ و چه تأثیر و نتایجی به‌دنبال داشت؟

پیرامون پیشینهٔ پژوهش، کتاب «نان و عدالت در ایران عصر قاجار» اثر استفانی کرونین و «تاریخ نان در ایران» نوشتهٔ ویلم فلور، در کنار منابع عمومی، به مسئله نان پرداخته‌اند. در سال‌های گذشته مقالاتی پیرامون بحران نان نوشته شده است که غالبا مربوط به مراکز مهم این دوره هستند. «بررسی و تبیین عوامل موثر در شیوع قحطی و بحران نان در عصر مظفری» اثر محمد عباسی و همکاران و «تأثیر گرانی و قحطی نان بر روابط خارجی ایران در عصر ناصری» نوشتهٔ داریوش رحمانیان و مهدی میرکیایی، از جملهٔ پژوهش‌ها در این زمینه‌اند.

مقالهٔ پیش رو با بهره‌گیری از داده‌های کتابخانه‌ای و منابع اصیلی مانند روزنامه‌ها، اسناد سازمان‌ها و خاندان‌ها، برای نخستین بار به شیوهٔ توصیفی–تبیینی، موضوع را مورد بررسی قرار داده است.

۲. وضعیت نان زنجان در سال‌های پیش از مشروطیت

زنجان در اوایل دورهٔ قاجار جمعیتی نزدیک به ۲۰ هزار نفر داشت که از شهرهای همجواری مانند اردبیل و رشت بیشتر بود. در هر محله چندین مغازهٔ نانوایی امر پخت و پز را بر عهده داشتند که تعداد نانوایان محله‌های بزرگان، بیشتر از سایر نقاط به‌نظر می‌رسید. در اواسط دورهٔ قاجار، ۴۴ نفر با پسوند نانوا، خمیرگیر، نان پز و خباز در شهر وجود داشتند (عیسوی، ۱۳۸۹: ۴۰؛ مولفین گمنام، ۱۳۹۷: ۱_۳). در این دوره به‌مانند سایر مناطق کشور، گندم و جو اصلی‌ترین مادهٔ غذایی زنجانی‌ها را تشکیل می‌داد. بنا به گزارش جانسون (Johnson)، جو ۱۲ روز زودتر از گندم به‌وسیله کشاورزان برداشت می‌شد و پس از برداشت کامل این محصولات، کشاورزان به امید بارش‌های پاییزه باقی می‌ماندند. به‌نظر می‌رسد، به‌جز قحطی‌های گسترده‌ای مانند سال ۱۲۸۸ه.ق، مردم زنجان و نواحی اطراف در سختی و مضیقه نبودند و به‌رغم تنگدستی مردم، سال‌های بارش و کمی آفت محصول گندم و جو زیاد بود (Johnson, 1817: 178؛ سرشته‌دار، ۱۳۸۵: ۲۳/ ۱۱۲).

آرد ولایت خمسه و ناحیهٔ عراق به‌دلیل مرغوبیت، در سفرخانهٔ حرم شاهی پخت می‌شد (مستوفی، ۱۳۹۹: ۴۳/۱). این منطقه از جمله نقاط مورد نظر دولت برای جمع‌آوری گندم و جو در سال‌های خشکسالی بود. در گزارشی از تبریز، بخش مهمی از کمبود ارزاق در سال‌های خشکسالی دورهٔ ناصری، با غلات ارسالی از زنجان برطرف می‌گردید (ساکما، شماره سند ۰۰۲۵۹۶/ ۲۹۶). مراکز عمدهٔ کشت غلات، روستاهای پرجمعیت اطراف زنجان بود که به نقاط همجوار ارسال می‌شد. روستای قرابوته که جمعیت و وسعت زمین‌های کشاورزیِ قابل توجهی داشت، یکی از مراکز مهم تأمین گندم و جو به‌شمار می‌رفت (ساکما، شماره سند ۰۰۴۷۳۱/ ۲۹۶). این یاری‌رسانی و مساعدت به سایر مناطق، در دورهٔ مظفری نیز ادامه یافت، به‌طوری که در قحطی سال‌های ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ ه.ق در تهران، آرد ارسالی از زنجان به یاری قحطی‌زدگان رسید و اندکی از فشار گرسنگی کاست (افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۲۸۷؛ نظام‌السلطنه مافی، ۱۳۸۶: ۲۹۹/۱؛ سپهر، ۱۳۸۶: ۱/ ۵۲۴).

آنچه در سال‌های پیش از مشروطیت بر قیمت نان زنجان تأثیر گذاشت، کرایهٔ حمل و نقل به مناطق پیرامون بود. در اواخر دورهٔ ناصری و در بحبوحهٔ کمبود نان تهران، به‌نظر می‌رسد، دولت در پرداخت کرایهٔ حمل و نقل غلات با مشکلاتی مواجه شده بود. در این راستا امین‌الملک به احتشام-السلطنه حاکم زنجان پیشنهاد داد که یک خراور گندم به‌جای کرایهٔ حمل و نقل دریافت کند. احتشام‌السلطنه در پاسخ، ضرورت پرداخت کامل پول کرایهٔ غلات را توضیح داد. این مسئله با توجه به بودجهٔ اندک دولت در تأمین غلات، به شکایت امین‌الملک نزد دربار انجامید و در نتیجه صدراعظم

امین‌السلطان، نامهٔ گلایه‌آمیزی به زنجان فرستاد و پیرامون پرداخت نقدی کرایه به احتشام‌السلطنه اطمینان خاطر داد (ساکما، شماره سند ۰۲۱۳۰۲/ ۲۹۶).

ناامنی‌های راه‌ها، موضوع دیگر برای موانع واردات و صادرات گندم و جو زنجان بود. در زنجان مسئله امنیت پیوند مهمی با اهتمام و جدیت حاکمان و اجزای حکومتی داشت. بر اساس یک گزارش از دورهٔ حکمرانی چراغعلی‌خان، به‌دلیل مواظبت مأموران حکومتی و اهتمام قراسوران‌ها، گندم و جو زیادی به شهر سرازیر می‌شد. این موضوع موجب فراوانی نان و کسادی بازار خبازان گردید. در این-باره خبازان به نزد حاکم رفته، شکایت از کسادی بازار کردند. چراغعلی‌خان با مشاهدهٔ این وضعیت، بدهی دیوانی خبازان را به مبلغ ۳۰ تومان تخفیف داد که مورد رضایت‌شان قرار گرفت (وقایع‌اتفاقیه، نمره ۳۱۰، یازدهم جمادی‌الاول ۱۲۷۳: ۴). این ثبات و امنیت در دورهٔ برخی از حاکمان که رویهٔ نادرستی پیش گرفتند، از بین رفت. امین‌الحضره برادر بزرگتر امین‌السلطان، از جملهٔ این کارگزاران بود که علاوه بر دریافت پیشکشی از عاملان ناامنی در محال بزینه‌رود، در زمینهٔ امنیت راه‌ها و حفظ ثبات برای ارسال ارزاق اقدامی انجام نمی‌داد. گزارش زیر گویای این موضوع است:

«وزارت مالیه. ۵ برج، ۴ سنه ئیل ۱۳۰۵

اداره کل ارزاق کابینه محترم هیئت وزرا عظام

راجع‌به شکایت آقای حاج میرزا یحیی تبریزی از مأمورین ارزاق خمسه، موضوع مطالبه باج راه از شترهای ایشان و گرفتن مبلغی به‌عنوان آزاد کردن شترها که نمره ۴۵۴۳ ثبت و برای اقدام به وزارت مالیه احاله شده، از ادارهٔ مالیه خمسه توضیح خواسته شد. پس از وصول جواب، مراتب را به استحضار عالی می‌رساند. ضمنا به اداره مالیه نوشته شد، هرگاه جنس برای حمل به طهران ندارد، برای مدت یک ماه به شتران ایشان جواز آزادی بدهد» (احتشام‌السلطنه، ۱۳۹۳: ۶۹–۷۰؛ ساکما، شمارهٔ سند ۰۷۳۹۸۸/ ۳۱۰).

ناکارآمدی حاکمان در زمان ضعف دولت مرکزی و سال‌های خشکسالی، به زیان مردم تمام می‌شد. در دورهٔ مظفری با حضور شاهزاده سالارالدوله به‌عنوان حاکم زنجان، فشار و سختی بر مردم بیش از پیش گردید. او حتی در آزار و اذیت به دیوانیان و متنفذین کوتاهی نمی‌کرد (حاجی‌وزیر، ۱۳۸۹: ۱۸۷–۱۸۸؛ زنجانی، ۱۳۹۳: ۱۸۲). به گفتهٔ ظهیرالدوله: «هرگز نمی‌توانستی گدایی مردم را به این درجه ببینی. به‌خصوص بیچاره اهل خمسه که غالباً لخت و بی‌ساتر عورت و گدا بودند، به‌طوری که از توی پهن‌های اسب، جو برچیده، می‌خوردند. ...عجب این است سالارالدوله که در حقیقت باید پدر رعیت باشد، از روی ثبت ۶۵ هزار تومان تعدی و مداخل فرمودند که به سلامتی در تهران پارک تفریحی بسازند» (ظهیرالدوله، ۱۳۷۱: ۱۲۵). مدتی بعد مظفرالدین‌شاه در جریان سفر فرنگ، به

زنجان وارد شد و تصمیم به رفع نابسامانی‌ها گرفت. با توجه به خشکسالی، قیمت ارزاق بالا بود. به امر شاه، وثوق‌السلطان و مدیرالدوله مسئول رسیدگی به امور رعایا شدند و مبلغ ۹ هزار تومان برای تهیدستان اختصاص یافت. شاه وعدهٔ ادامه اصلاحات را به بعد از بازگشت از سفر فرنگ محول کرد؛ اما چند ماه بعد با مشاهدهٔ طاق نصرت و ظاهر مناسب استقبال‌کنندگان که سالارالدوله مهیا کرده بود، تصمیمش را فراموش کرد. حاصل مساعدت شاه به وضعیت نان زنجان در سال خشکسالی، علاوه بر موارد ذکر شده در بالا، مساعدت چند خروار گندم به یک سید دعاخوان گردید که در سر راه سلطانیه به زنجان، برایش دعای سفر خوانده بود (مظفرالدین‌شاه، ۱۳۶۳: ۱۸–۲۱ و ۲۶۱–۲۶۴؛ اسناد انجمن تاریخ و فرهنگ زنجان، مجموعه اسناد قحطی نان زنجان، ۱۳۹۹).

زنجان با این وضعیت در زمینهٔ نان، به سال‌های بحرانی مشروطه قدم گذاشت و مسئله نان در میانهٔ رقابت‌های سیاسی به آشفتگی اوضاع انجامید.

۳. سیاست‌های زمین‌داری و قشون‌گیری در ایجاد بحران نان

در ساختار سیاسی ایران، نظام زمین‌داری تحت اختیار پادشاه قرار داشت. در دورهٔ میانه طبقهٔ مسلط به نیابت از دولت، زمین‌های کشاورزی را بر مبنای اقطاع و تیول اداره می‌کرد که به نهاد اروپایی «بنفیس» شباهت داشت. «اقطاع» در سده‌های میانه و «تیول» در دوره‌های بعد به‌صورت غیرموروثی واگذار شد. «سیورغال» نیز که به سپاهیان برجستهٔ مغول و ترکمان واگذار می‌گردید، بسیار به «فیف» اروپایی شباهت داشت، از این‌رو که موروثی بود و فرد دارای آن‌را واجد مصونیت می‌کرد (اشرف و بنوعزیزی، ۱۳۸۸: ۳۴–۳۵). آن‌چه مشخص است، اقطاع شکل مسلط مالکیت ارضی در ایران دورهٔ میانه بود و خصوصیات ویژهٔ مناسبات مالکیت را تا دورهٔ مشروطیت نشان می‌داد (ولی، ۱۳۸۰: ۳۲۴). در اوایل عصر قاجار، اراضی با عنوان تیول واگذار شد و تیول به‌عنوان روشی برای عطایا استفاده گردید. نمونه‌ای از آن، اعطای زمین‌های خالصه به‌جای حقوق و مواجب بود و تیول عشایری که موظف بودند در عوض قوای نظامی، بنیچه فراهم کنند (همان: ۲۶۶). بر اساس آمارِ سال ۱۲۹۷ه.ق، مالکیت املاک سلطنتی و موقوفه به طبقهٔ بالا منتقل شد. حاصل این نوع سیاست، پیدایش و رشد طبقهٔ جدید و باثبات‌تر ملک‌دارانی بود که زمین‌هایشان پهناورتر گردید (فوران، ۱۳۹۲: ۱۹۰–۱۹۲). در سال ۱۳۰۶ ه.ق، با توجه به شکست در قراردادهای تجاری و مشکلات روزافزون اقتصادی، تحول عمده در نظام زمین‌داری پدید آمد و ناصرالدین شاه فرمان فروش اراضی خالصه را صادر کرد. نتیجهٔ این اقدام از سویی به افزایش قدرت زمین‌داران، تمایل تیول‌داران به خصوصی کردن املاک، سرمایه‌گذاری تجار بزرگ در املاک مزروعی منجر گردید

(لمبتن، ۱۳۷۵: ۹۹؛ کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۸۷ و ۹۰) و از سوی دیگر تحمیل بهره‌کشی، سلب حق سنتی کشت و زرع به‌وسیله زارع (نسق‌دار) و نفی بلد بر مردم را در پی داشت (هوکلاند، ۱۳۹۲: ۳۳-۳۴). «احتکار» یکی از نتایج مهم سیاست‌های زمین‌داری قاجارها بود. در این زمینه، زمین‌داران با به‌دست آوردن روستاها و اراضی وسیع، با عنایت به تصاحب بیشتر عایدات، با احتکار و کم‌فروشی در سال-های خشکسالی، سود بیشتر و اقتدار فراوان به‌دست آوردند. به گفتهٔ مستوفی: «خالصه فروشی‌های امین‌السلطان و خالصه بخشی‌های شاه، مقدار زیادی غله در اختیار افراد تازه به دوران رسیدهٔ ترک و فارس گذاشت و همان اندازه از گندم انبار کاست» (مستوفی، ۱۳۹۹: ۴۴/۲). در سال‌های پادشاهی مظفرالدین‌شاه، میزان نفوذ زمین‌داران به‌قدری گردید که جلوی واردات گندم ارزان زنجان را به تهران گرفتند، تا گندم وارد شده به قیمت بالا به‌دست مردم برسد (سپهر، ۱۳۸۶: ۲/ ۵۲۳). تأثیر سیاست‌های زمین‌داری در ولایت خمسه بیشتر به‌نظر می‌رسید. سالور با مشاهدهٔ وضعیت روستائیان زنجان می‌نویسد: «خالصه فروشی چه زیان‌های زیادی به دولت زد و از آن طرف چه اشخاصی را صاحب مکنت و دولت کرد». جهانشاه امیرافشار یکی از افراد تازه به دوران رسیده و برکشیدهٔ امین-السلطان، در مدت ۱۰ سال، ۱۰۸ روستای آباد را تصاحب کرد و اراضی اسعدالدوله نیز قابل توجه بود (جهانشاهلو، ۱۳۹۹: ۱۲۱-۱۲۲؛ سالور، ۱۳۷۴: ۲/ ۱۴۹۴-۱۵۲۲). در این میان تعداد روستاهای خاندان مظفری نیز افزایش یافت و زمین‌های مرغوب زنجان‌رود و طارم را شامل شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸: ۴/ ۱۹۲۲و ۲۰۵۳ و ۲۲۴۵). برخی از درباریان صاحب روستاهای فراوانی شدند. روستاهای خالصهٔ شریف‌آباد و خرمدره به معین‌الدوله فروخته شد و بولاماجی و چنگور سهم امین‌دفتر گردید (سالور، ۱۳۷۴: ۲/ ۱۵۲۲و ۱۵۳۲). در سال‌های پیش از مشروطه با توجه به ضعف دولت و افزایش قدرت خوانین و زمین‌داران، رشوه و پیشکشی برای سندسازی و گرفتن حکم از برخی محاکم شرعیه، راه را برای تصاحب زمین‌های بیشتر فراهم کرد و موجب منازعه‌های فراوانی گردید. در دستگاه ملاقربانعلی، ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر بیکار به اسامی نوکر، خدمتکار، قلچماق، شهود، عدول، وکیل و پیشکار وجود داشتند که هر یک سالانه ۵۰۰ تومان استفاده می‌بردند. در اسناد مربوط به اختلافات ارضی امیرافشار و اسعدالدوله، خان افشار با حکم شرعی ملاقربانعلی، بسیاری از روستاها و زمین‌های خمسه را تصاحب کرد و در مقابل اعتراض مردم به این موضوع، به آزار و اذیت اهالی پرداخت (زنجانی،۱۳۹۳: ۱۴۲-۱۴۳؛ ساکما، ۲۹۸/۰۰۲۱۵۳). فروش اراضی خالصه، زمینهٔ سوء استفاده از رعیت و احتکار را در همان سال‌های آغازین اجرای این طرح در زنجان فراهم کرد. در سند اقراریه مربوط به محرم ۱۳۰۹ه.ق، رعیت آقامیرزا یوسف متعهد گردید که در قبال گندم دریافتی به خانواده-اش، تا وقت خرمن هیچ مطالبه‌ای نداشته باشد و در هرگونه خدمتگذاری و زحمت برای ارباب آماده

باشد (اسناد انجمن تاریخ و فرهنگ زنجان، تعهد رعیت آقامیرزا یوسف، ۱۴۰۲). چند سال بعد اشرف‌الملک از ملاکین زنجان، ۱۲ هزار خروار گندم در انبار احتکار کرد که سالارالدوله کشف و ضبط نمود (روزنامه چهره‌نما، ۲۰رمضان۱۳۲۴ه.ق: ۱۵). بنابراین با عنایت به سیاست فروش اراضی خالصه، در منطقهٔ نسبتاً حاصل‌خیز خمسه که کمتر سال‌های عسرت و قحطی را گذرانده بود، زمینهٔ نخست برای احتکار و گرانی نان فراهم گردید.

با توجه به نبود قشون دایمی در کشور و وابستگی قاجارها به نیروی ایلات، عشایر و روستائیان، خوانین از اقتدار و نفوذ بالایی برخوردار بودند. وضعیت امنیت شهرها نیز بسیار در نوسان بود. در زنجان اغلب اشرار با پیشکشی وارد قشون می‌شدند. این اشرار توپ را ندیده و سررشته‌ای از نظامی‌گری نداشتند؛ اما در رسته‌های توپچی و بالابانچی وارد می‌شدند. نحوهٔ جذب سواران نیز تابع قاعده و نظم خاصی نبود و غالبا دزدان و اشرار را شامل می‌شد. نتیجهٔ این وضعیت، عدم اطاعت قشون از روسا و بی‌نظمی در شهر بود (ملک‌آرا، ۱۳۶۱: ۱۲۰–۱۲۱). دسته‌ای از این نظامیان با توجه به شغل پیشین خبازی، مسئولیت خطیر نان شهر را با ریاست علی‌قلی خان مظفرالدوله از زمین‌داران بزرگ زنجان، بر عهده داشتند و با سوءاستفاده از جایگاه نظامی، به احتکار و کم‌فروشی می‌پرداختند (روزنامه ایران، شنبه۷محرم۱۳۲۴ه.ق: ۳؛ روزنامه چهره‌نما، ۱۰ربیع‌الاول۱۳۲۴ه.ق: ۱۲–۱۳). بر اساس یک گزارش، نایب‌آقا از اشرار معروف قشون دولتی با میدان‌داری و بارفروشی گذران می‌کرد. قدرت نانوا از دیگر اشرار، بخشی از خبازخانه‌های شهر را در اختیار داشت و برادرش در میدان سمیع، قهوه‌خانه‌ای برای الواط و گردن کلفتان مهیا کرده بود (شکوری، ۱۳۷۱: ۳۱۰–۳۱۱). آن‌چه مشخص است، خبازخانه‌ها دست توپچی و بالابانچی بود که علاوه بر نرخ‌گذاری چند برابر بر قیمت زغال، کاه و میوه وارده از بلوک طارم، قیمت نان را در اختیار داشتند و با مردم بسیار بدرفتاری می‌کردند (روزنامه تربیت، پنجشنبه۲۷رمضان۱۳۲۴ه.ق: ۲۲۷۲–۲۲۷۳). بنابراین سیاست جذب نیروی قشون از الواط و گردنکشان که برخی از آنان صاحب خبازخانه‌های شهر بودند، زمینهٔ تاثیرگذار دیگر برای بحران نان زنجان در آستانه مشروطیت شد.

در ماه ذیقعده ۱۳۲۳ه.ق، خبازخانه‌ها به بهانهٔ کمی گندم، خواستار افزایش قیمت‌ها شدند؛ اما حاکم زنجان وزیرهمایون، با بخشش ۶ هزار خروار گندم، به مقابله برخاست. او زمین‌داران را مجاب به تحویل ۱۰۰۰ خروار گندم با قیمت نازل به حکومت کرد. با وجود آن‌که محصول منطقه سهم ملخ‌ها شده بود، با تدابیر وزیرهمایون مشکل نان برطرف گردید (روزنامه چهره‌نما،۱۰ذیقعده ۱۳۲۳ه.ق: ۱۱–۱۲). در اوایل سال ۱۳۲۴ه.ق، دوباره قیمت نان بالا رفت. این‌بار زمین‌داران درصدد افزایش قیمت برآمدند تا خسارت‌های خشکسالی چند سال گذشته را جبران کنند (روزنامه ایران،

۷محرم۱۳۲۴ه.ق: ۳؛ روزنامه چهره‌نما، غره‌ربیع‌الاول۱۳۲۴ه.ق: ۱۱-۱۳)؛ اما وزیرهمایون که دوباره برای مهار گرانی آماده بود، جلوی افزایش قیمت‌ها را گرفت. با این وجود، گندم با افزایش نسبی مواجه شد و خرواری ۱۲ تومان به خبازخانه‌ها عرضه گردید (روزنامه چهره‌نما، ۱۰ربیع‌الاول ۱۳۲۴ه.ق: ۱۲-۱۳). در ۷ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ه.ق، با ورود حکمران جلال‌الدوله به شهر، با توجه به بارش‌های باران، ارزاق فراوان شد (روزنامه ایران، ۲۱ربیع‌الثانی۱۳۲۴ه.ق: ۴)؛ اما با تغییر سریع حکمران و ورود نیرالممالک، بحران نان زنجان دوباره آغاز شد. این‌بار زمین‌داران و خبازان با همکاری یکدیگر قیمت‌ها را افزایش دادند. محصولات زراعی از آفات محفوظ بودند؛ اما محتکران با هدف سود بیشتر به این گرانی دست زدند (روزنامه چهره‌نما، ۲۰رمضان۱۳۲۴ه.ق: ۱۵؛ سپهر، ۱۳۸۶: ۱/ ۴۵۶). در این راستا یکی از محتکران نایب‌الحکومه علی‌اصغر مشیرالممالک که در طول سال‌های خدمت، زمین‌های خالصهٔ فراوانی اندوخته بود، مانع تعدیل قیمت‌ها گردید و نارضایتی فراوانی در میان مردم برانگیخت (نظام‌السلطنه، ۱۳۸۶: ۱/ ۳۰۴؛ اسناد انجمن تاریخ و فرهنگ زنجان، مجموعه اسناد قحطی نان، ۱۴۰۰).

با احتکار ارزاق، نرخ گندم از ۴ تومان به ۱۶ تومان ترقی کرد و اهالی به مضیقه افتادند. بنابراین بازار پس از چند روز اعتراض به گرانی نان، تعطیل شد. به پیشنهاد برخی از متنفذین، جمعیت زیادی در تلگرافخانه جمع شدند تا دولت به شکایت‌ها رسیدگی کند (مطلب‌خمسه‌ای، ۱۳۵۰: ۳۹-۴۰). اوضاع زنجان با سیاست‌های محتکران بدتر گردید. احمد حسینی از زمین‌داران، ملاکین را تشویق به یاری مردم کرد؛ اما نتیجه‌ای نداشت. با توجه به آفت‌های سال‌های گذشته و احتکار جاری، مردم برای خرید گندم حتی لوازم ضروری زندگی را به حراج گذاشتند. با عنایت به گزارشی، توپچی و بالابانچی گندم را ۱۰ تومان از زمین‌داران خریده، ۱۸ تومان به مشتریان فروختند و در مقابل اعتراض مردم به این سیاست، بدرفتاری و خشونت کردند. این گروه‌های نظامی در سایر محصولات وارده به شهر، به اقتضای هر کدام، ۵ تا ۶ قران به جیب زدند. با ادامهٔ احتکار و گران‌فروشی، سرانجام مردم به خانهٔ اسعدالدوله روی آوردند و از فرط استیصال، دست یاری به‌سوی این زمین‌دار بزرگ دراز کردند. اسعدالدوله برای شکستن قیمت‌ها، ۵۰۰ خروار گندم از قراری ۸ تومان در اختیار خبازخانه‌ها قرار داد و تعهد ۲ هزار خروار گندم دیگر را کرد (روزنامه تربیت، ۲۷رمضان۱۳۲۴ه.ق: ۲۲۷۲-۲۲۷۳). با ادامهٔ بست‌نشینی مردم در تلگرافخانه، رئیس‌الوزرا طی نامه‌ای از علمای زنجان درخواست رسیدگی به شکایت‌ها را کرد (اسناد میرزا ابوالمکارم موسوی، ۱۳۸۹: ۳۰۵-۳۰۶). تلگرافی از مجلس نیز برای آرامش اوضاع مخابره گردید که وعدهٔ رسیدگی به گرانی نان را می‌داد. با توجه به وخامت اوضاع، علما ضمن دعوت به آرامش، نرخ گندم را ۷ تومان قرار دادند و مغازه‌ها را گشودند؛ اما

تجار با بی‌اعتمادی نسبت به بهبود وضعیت، به تحصن در تلگرافخانه ادامه دادند. خبازان در ظاهر به این قیمت گردن گذاشتند؛ اما اندکی بعد نرخ‌ها دوباره به روال گذشته بازگشت و نان حکم کیمیا پیدا کرد. مشیرالممالک از محتکرین پیشنهاد داد که خبازخانه‌ها کسر قیمت و ضرر نان را از ملاکین بر حسب سهم دریافت کنند. خبازخانه‌ها در ابتدا از این پیشنهاد پیروی کردند؛ اما باز به نرخ گذشته بازگشتند. سرانجام با وجود تمامی راهکارها، نرخ آزاد تعیین شد تا از طرف مجریان قانون اقدامی صورت گیرد (روزنامه تربیت، ۵شوال۱۳۲۴ه.ق: ۲۲۸۲-۲۲۸۳). با توجه به افزایش شکایت مردم نسبت به دخالت نظامیان، علی‌قلی مظفرالدوله به تهران فراخوانده شد (اسناد میرزا ابوالمکارم موسوی، ۱۳۸۹: ۳۰۶)، از سوی دیگر برخی از بزرگان با حضور نمایندهٔ دولت، جمعی را تعیین کردند تا با هفته‌ای ۳ روز حضور در کمیسیون نان، قیمت منصفانه‌ای قرار دهند. از بین اعضای شورا، عاصم‌السلطنه به‌عنوان رئیس خبازخانه تعیین گردید تا بحران نان خاتمه یابد (اسناد خاندان ذوالفقاری، جلسه شورای نان در زمان بحران، ۱۳۹۹).

با ورود حکمران جدید سعدالسلطنه، بهبودی در زمینهٔ بحران نان حاصل نشد و با توجه به رقابت‌های سیاسی عصر مشروطه، کم‌فروشی و احتکار بالابانچیان و توپچیان شدت یافت. این‌بار بالا رفتن قیمت نان به‌وسیلهٔ نظامیان، با هدف فشار بر مجلس در راستای تحقق خواسته‌های ملاقربانعلی رهبر مخالفان مشروطه و تأیید اعتبارنامهٔ نمایندگی ابوطالب سلطانیه صورت گرفت. سعدالسلطنه که سعی در میانه‌روی داشت، با گرانی‌های صورت گرفته و افزایش نارضایتی، ناگزیر از شکایت به وزارت داخله و مجلس گردید (روزنامه صبح صادق، ۱۲رجب۱۳۲۵ه.ق: ۳-۴). در این برهه دولت ضدمشروطهٔ اتابک با مخالفان مشروطه همکاری داشت و با وجود درخواست‌های سعدالسلطنه برای دوری مظفرالدوله از زنجان، خان متنفذ که دوباره بازگشته بود، با پیشکشی به متنفذین، دفع‌الوقت می‌کرد (مذاکرات مجلس اول، ۶ربیع‌الثانی۱۳۲۵ه.ق: جلسه۸۶). آن‌چه بر دامنهٔ بحران‌ها افزود، درگیری سعدالسلطنه حاکم زنجان و ملاقربانعلی بود. اطرافیان ملاقربانعلی با ضعف مشروطیت در زنجان و موضع بی‌طرفی سعدالسلطنه، تصمیم به ایجاد ناامنی گرفتند. در ۱۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ه.ق، دستور حکومت برای منع صادرات گندم از سوی زمین‌داران، به‌وسیلهٔ برخی از حامیان ملاقربانعلی نادیده گرفته شد. با تنبیه شیخ عبدالله به‌دلیل شکستن این فرمان و منازعهٔ مأموران با طرفداران ملا، دستور حمله به دارالحکومه صادر شد و سعدالسلطنه پس از ضرب و شتم و اخراج از شهر، با انتقال به تهران از دنیا رفت (کسروی، ۱۳۸۳: ۴۳-۴۴؛ روزنامه حبل‌المتین تهران، ۷رجب ۱۳۲۵ه.ق:۳-۴؛ روزنامه صبح صادق، ۱۲رجب ۱۳۲۵ه.ق: ۳-۴).

سیاست‌های دولت در فروش اراضی خالصه به زمین‌داران و نحوهٔ نادرست قشون‌گیری از اصنافی مانند خبازان، موجب چالش‌های نان در زنجان شد. خشکسالی و آفت کوتاه مدت، موانع جدی در برابر تولید نان زنجان نبودند؛ اما متولیان شامل زمین‌داران و خبازان، در مقاطعی به‌صورت جدا و پاره‌ای اوقات به‌طور هماهنگ، با هدف افزایش سود فروش و در راستای اقتدار و نفوذ، به احتکار و کم‌فروشی دست زدند. فروش زمین‌های خالصه موجب افزایش تولید در مناطقی مانند ولایت خمسه نشد. به‌نظر می‌رسد چند عامل در عدم افزایش تولید موثر بودند. نخست، با فروش اراضی خالصه، تغییر مهمی جز واگذاری زمین‌ها از دولت به عناصر متنفذ به‌دست نیامد و آنان نیز با توجه به روش‌های سنتی تولید و خشکسالی‌های متوالی، قادر به افزایش تولید نبودند. دوم این‌که گروه‌های وابسته به زمین، با توجه به بهره بسیاری که به زمین‌داران می‌پرداختند، با افزایش تولید در عمل سود چندانی به دست نمی‌آوردند. سوم، زمین‌داران با هدف افزایش عرضه که هزینه تولید، نگهداری و حمل و نقل بر آن افزوده می‌شد، به‌طور طبیعی با کاهش تقاضا روبرو می‌شدند و این رویکرد تأثیر مستقیمی بر کاهش قیمت‌ها می‌گذاشت و در نتیجه سود چندانی به‌دست نمی‌آمد. آنچه مشخص است، با حفظ وضعیت موجود و احتکار و کم فروشی، سود مطمئنی حاصل می‌شد. سیاستی که به‌نظر می‌رسد، زمین‌داران منطقه خمسه اتخاذ کردند.

۴. تکاپوی نهادهای اجرایی در رفع چالش‌های نان

بحران نان با همراهی متنفذان، هشدار دولت و بازخواست رئیس قشون فروکش کرد، اما در سال‌های بعد از پیروزی مشروطه‌طلبان، زنجان دوباره وارد چالش جدیدی شد. در این برهه شیخ ابراهیم زنجانی برای رفع نیاز مردم، درخواست تعدیل قیمت گندم کرد و روحانیون درصدد مطالبهٔ پول گندم ارسالی به دولت از قراری یکصد تومان برآمدند (اسناد خاندان موسوی زنجانی، مسئلهٔ نان در عصر قاجار، ۱۴۰۰). به گفتهٔ حاکم زنجان آصف‌الدوله، منطقه به‌تدریج با افزایش قیمت نان مواجه می‌شد و خوانین بزرگ به‌دلیل اختلاف با یکدیگر، در رفع نیاز اهالی همراهی نمی‌کردند. آصف‌الدوله با اقدامات شبانه‌روزی به کمک مأموران دارالحکومه، قیمت نان را تا حدودی رفع کرد، ولی سرانجام با مقاومت زمین‌داران در تعدیل قیمت‌ها، تغییر محسوسی حاصل نشد (ساکما، شمارهٔ سند ۲۱۰/۰۰۲۶۱۲). به‌رغم ادعاهای آصف‌الدوله، جواد زنجانی از معترضان به گرانی نان، نفوذ حکومت در کاهش قیمت‌ها را نادرست می‌دانست؛ چون مأموران برای دریافت مالیات گندم و جو از مردم سوءاستفاده می‌کردند. این رفتار با مردم، کوچ اهالی، خرابی و خالی‌شدن روستاها را در پی داشت. براساس آمار، دریافت مالیات از ۵۰۰ روستا موجب کاهش نیمی از جمعیت شده بود (امشا، شمارهٔ سند ۲۰۵۷۰-۰۲۱۶۱۳) به‌نظر می‌رسد فرار اهالی به کاهش کاشت ارزاق و افزایش بها انجامید. در اوایل

۱۳۲۶ هـق، دوباره خبر شرارت بالابانچی‌ها با تعرض به یک جوان گزارش شد. در خبری دیگر، نوروز شاگرد آهنگری به‌وسیلهٔ اکبر بالابانچی به قتل رسید. بالابانچیان متصدی خبازخانه‌ها، غالباً در فصل بهار و موسم رفتن به باغات جنوب شهر، به آزار و اذیت مردم می‌پرداختند (روزنامهٔ ایران، چهارشنبه ۲۲ صفر ۱۳۲۶ هـق: ۲). چند ماه بعد در ۱۹ شوال ۱۳۲۷ هـق، یک خروار گندم و یک خروار جو، دو تومان و پنجاه من گندم و پنجاه من جو، یک تومان بود. ارزاق در حوالی زنجان، چهار تومان و حومهٔ سلطانیه و ابهر دو تا سه تومان و پنج هزار در نوسان بود (ساکما، شمارهٔ سند ۲۴۰/۴۹۸۹۳). به‌رغم شرارت‌های بالابانچیان، این قیمت‌ها تقریباً مناسب بود و به‌نظر می‌رسد کوچ اجباری مردم را تا حدودی آصف‌الدوله با اقداماتش جبران کرده بود.

در ماه‌های بعد با ناتوانی آصف‌الدوله در مهار بی‌نظمی در مؤسسات دولتی و شایعهٔ بازگشت محمدعلی شاه مخلوع، قیمت گندم و جو دوباره افزایش یافت. گندم با سنگ تبریز به شش تومان و هشت هزار و جو پنج تومان و هشت هزار رسید (روزنامهٔ ایران نو، چهارشنبه ۱۶ محرم ۱۳۲۹ هـق: ۳). با توجه به کسری درآمد دولت و افزایش دوبارهٔ قیمت نان، بخشی از حقوق معوقهٔ قشون خمسه به‌وسیلهٔ گندم اعطایی پرداخت شد. در این راستا مبلغ ۶۴۴۳ تومان پول نقد، ۹۸ خروار گندم، ۲۵۷ خروار و ۲۰ من جو و ۶۱۶ خروار کاه بابت حقوق سال گذشتهٔ قشون، به‌وسیلهٔ وزارت داخله تأیید شد. دخالت حکومت زنجان در وظایف ادارهٔ مالیه و جمع‌آوری گندم و مالیات، بر توزیع مناسب ارزاق در منطقه تأثیر گذاشته بود. به باور حکومت، ادارهٔ مالیه نباید در مالیات گندم و جو و تخصیص قیمت، بدون اجازه اقدام می‌کرد. در این میان، وزارت داخله طرفدار امور مالیه بود و دخالت‌های نابجای حکمران را ناشی از شایعهٔ بازگشت محمدعلی شاه و درنتیجه ضعف دولت می‌دانست. در نامه‌ای، وزارت داخله علت مماشات در مناقشهٔ ادارهٔ مالیه و حکمران را اهمیت موقعیت زنجان به‌واسطهٔ شورش سالارالدوله و بازگشت شاه مخلوع دانست (ساکما، شمارهٔ سند ۲۴۰/۰۰۴۲۹۷).

در سال‌های مقارن با مجلس دوم، بحران گندم در مناطق مختلف آغاز شد. این مسئله موجب بروز قحطی و مرگ عده‌ای از مردم شد. علت کمی گندم را به گردن بی‌کفایتی نهادهای اجرایی انداختند و آن‌ها نیز موضوع را ناشی از مشکلات حوزه‌های کشاورزی و سیاسی دانستند (فلور، ۱۳۹۸: ۱۷۳ و ۱۷۷). در این برهه، زمین‌داران زنجان با دارابودن زمین و سرمایهٔ لازم، مشکلات ناشی از قحطی را چندان احساس نکردند، ولی به‌دلیل رقابت‌های اقتصادی، در ماه‌های کمبود نان از مساعدت دریغ کردند. امیرافشار با داشتن ۴۰۰ روستا، به‌واسطهٔ رقابت با اسعدالدوله، به مناطق نزدیک زنجان توجهی نکرد و محل زندگی در کرسف را پوشش داد (ساکما، شمارهٔ سند ۲۱۰/۰۰۲۶۱۲). بحران گندم کشور، زنجانی‌ها را که در تنگنا قرار داشتند، در کانون سیاست‌های دولت قرار داد و مردم را به تلاش برای رفع بحران واداشت. در این راستا، امیرافشار به درخواست

مجلس دوم و دولت مشروطه، مأمور رساندن گندم به مناطق قحطی‌زده شد (مذاکرات دورهٔ دوم مجلس، شنبه ۴ جمادی‌الاول ۱۳۲۸ هق: جلسهٔ ۹۲). در ماه‌های بعد زنجانی‌ها با مشارکت مردم قزوین، ۱۵ هزار خروار گندم به تهران ارسال کردند (همان، ۱۲ شعبان ۱۳۲۸ هق: جلسهٔ ۱۳۰). آصف‌الدوله نیز با جمع‌آوری گندم، گزارش آمادگی ارسال ۳ هزار خروار را به وزارت مالیه داد (همان، شنبه ۳ رمضان ۱۳۲۸ هق: جلسهٔ ۱۳۹). در این بین شیخ ابراهیم زنجانی به‌عنوان عضو شعبهٔ پنج‌نفری رسیدگی به شکایت از عدلیه پیرامون گندم و جو، خواستار افزایش شعبه‌های بررسی برای رفع موانع ارسال و کاستن شمار مراجعه‌کنندگان شد (همان، سه‌شنبه ۷ جمادی‌الاول ۱۳۲۸ هق: جلسهٔ ۹۳). با وجود این تلاش‌ها، ناکارآمدی و بی‌نظمی حکمرانان و سایر مأموران اجرایی در رفع کمبود وسایل حمل و بدی راه‌ها، مردم را در تنگنای سختی قرار داد. در یک گزارش از زنجان، «گندم به‌رغم جمع‌آوری و آمادگی برای ارسال، با نبود وسایل حمل، روی زمین باقی مانده بود و با بی‌نظمی متولیان و مسئولان، چارپایان در امور غیرضروری به‌کار گرفته می‌شدند». دولت مشروطه برای رفع این موانع، در تلاش برای استمرار ارسال گندم به مناطق بحران بود. یکی از سیاست‌های پیشنهادی، پرداخت پیوستهٔ هزینهٔ گندم بود که موجب دلگرمی کارگزاران بحران نان می‌شد (همان، پنجشنبه ۱۶ شوال ۱۳۲۸ هق: جلسهٔ ۱۵۹).

نوسان‌های قیمت گندم و جو در میانهٔ ستیزه‌های مشروطیت زنجان و ناکارآمدی نهادهای دولتی در ارسال منظم ارزاق به سایر ولایات، معلول ضعف دولت مرکزی در برقراری ثبات نسبی و آرامش و در مقابل، بی‌اعتنایی آصف‌الدوله و سایر مأموران در تبعیت از فرمان‌های وزارتخانه‌ها بود. این ضعف دولت از بازگشت محمدعلی شاه، نابسامانی‌های سایر ولایات و رقابت‌های سیاسی مجلس دوم نشئت می‌گرفت؛ بنابراین دولت چاره‌ای جز حفظ امنیت و جلوگیری از هرج‌ومرج و نادیده‌گرفتن خطاهای حکمرانانی مانند آصف‌الدوله نداشت. در اوایل ۱۳۲۹ هق، با بارش باران و تلاش‌های دولت و مجلس، بحران نان فروکش کرد و گندم به سنگ تبریز شش تومان و هشت هزار و جو پنج تومان و هشت هزار عرضه شد (روزنامهٔ ایران نو، چهارشنبه ۱۶ محرم ۱۳۲۹ هق: ۳)، اما اندکی بعد با حضور قوای روسیه و آغاز جنگ جهانی اول، زنجان شدیدترین قحطی‌ها را تجربه کرد.

۵. سال‌های عسرت، دخالت و نفوذ کارگزاران و متولیان (۱۳۳۰–۱۳۳۴ ه.ق)

با بسته‌شدن مجلس دوم، به‌دلیل اولتیماتوم روس‌ها و حضور نیروهای این کشور در منطقه، مسئلهٔ نان در زنجان تحت تأثیر سیاست‌های نهادهای دولتی قرار گرفت. با ورود برهان‌السلطنه، حکمران جدید، اشرار شاهسون که وابسته به روسیه بودند، به راهزنی پرداختند و حکمران چاره‌ای به این موضوع نیندیشید. در این اوقات، برهان‌السسلطنه کمبود نان را بهانهٔ افزایش قیمت قرار داد و در هر

خروار، یک تومان افزود. او در ادامه، حاجی نعمت‌الله را به بهانهٔ فروش آرد به قشون روسیه تنبیه کرد (اسناد خاندان موسوی زنجانی، مسئلهٔ نان در عصر قاجار، ۱۴۰۰). غلهٔ روستای صائین‌قلعه نمونه‌ای دیگر از سوءاستفادهٔ حکمران بود که در اجارهٔ موفق‌الملک تبعهٔ روس‌ها قرار داشت. گندم و جو در راه تهران و در محل، به‌ترتیب خرواری ۱۲ تومان و ۱۵ تومان و ۵ هزار به فروش می‌رسید، ولی برهان‌السلطنه ادعا می‌کرد که برای بستن هرگونه بهانه بر روس‌ها و خسارت به دولت، باید از نارضایتی موفق‌الملک جلوگیری کرد. در کنار دخالت حکمران، نفوذ خوانین موجب زحمت اهالی شده بود. براساس یادداشتی از مشیرالممالک، غله‌های چند روستا در اجارهٔ علی‌اکبرخان بود و مالیاتش به‌واسطهٔ نزدیکی به امیرافشار، سه تومان و پنج هزار محاسبه می‌شد (ساکما، شمارهٔ سند ۲۴۰/۰۰۴۲۹۷). علاوه بر دخالت‌های حکمران، دولت مرکزی عاملی برای صعود قیمت‌ها در آستانهٔ جنگ جهانی اول شد. توضیح اینکه با استقرار سربازان روسی در زنجان، تأمین ارزاق دردسر بزرگی برای کارگزاران ایجاد کرد. در این راستا سپهسالارتنکابنی که درصدد تأمین آذوقهٔ قشون روسیه بود، ملاکین خمسه را وادار کرد که ۳۰ هزار خروار گندم برای رفع نیاز قشون گردآوری کنند. لذا با آمارگیری از زمین‌داران، مقدار متعهد شده را بین آنها تقسیم کرد. قیمت گندم در آن برهه ۱۲ تومان بود؛ اما برای رضایت زمین‌داران ۱۴ تومان محاسبه گردید که در افزایش بهاء ارزاق تأثیر گذاشت (زنجانی، ۱۳۹۶: ۲/ ۴۴۴). با ضعف دولت و افزایش اختیار متنفذان، بی‌قانونی و تعدی به حقوق تهیدستان امری رایج شده بود و با رقابت‌های خوانین برای تصرف اراضی یکدیگر، میزان شکایت‌ها از گرانی نان و ناامنی قابل‌توجه بود. ولی دولت به‌دلیل کمبود ارزاق و نیاز به همکاری همهٔ دستگاه‌ها در زمینهٔ رفع بحران، چاره‌ای جز چشم‌پوشی خطاها و شکایت‌ها نداشت؛ برای مثال، با کمبود غله در تهران و فشار دولت برای تأمین گندم، به‌دلیل همکاری امیرافشار در ارسال ارزاق، خواستار اغماض و گذشت مردم از شکایت‌ها شد (ساکما، شمارهٔ سند ۲۴۰/۰۰۴۶۲۷).

نامه‌نگاری و کارهای پیچیدهٔ اداری برای پرداخت کرایهٔ حمل‌ونقل، بخشی از موانع برای مهار افزایش قیمت نان بود. در نامهٔ انبار دولتی به وزارت مالیه، تعداد نسبتاً زیادی قبوض کرایهٔ دولتی نیازمند پرداخت بودند (ساکما، شمارهٔ سند ۲۴۰/۰۰۷۴۳۱). تهاجم اشرار به روستاهای اطراف، مانع پیش‌روی حکومت خمسه در کاهش شکایات مردم بود. براساس یک گزارش، تأمین گندم برای نیاز مأموران درجه دوم و سوم دولت مشکل شده بود. حتی اعضای اداره‌ها به‌دلیل صف‌های طولانی نان و دشواری در خرید، از حضور در اداره عذر داشتند و بعضی روزها کار را تعطیل می‌کردند و به دستورهای رؤسا توجهی نمی‌کردند. با توجه به این موانع و با درخواست ادارهٔ عدلیهٔ زنجان، بخشی از گندم تخصیصی به مردم، خارج از نوبت به کارمندان تعلق گرفت. در نامه‌ای، رئیس ادارهٔ محاسبات

کل مالیه به وزارت مالیه نوشت: «وزارت مالیه که به سایرین تخفیف داده، نباید فرقی بین مستخدمین اداره‌ها بگذارد و در صورت تخفیف به سایرین، باید به همان میزان با اجزای عدلیهٔ زنجان رفتار کند. سرانجام به‌علت گرانی فوق‌العادهٔ گندم، ۱۰۰ خروار با نرخ مناسب به ادارهٔ مالیه داده شد. وزارت عدلیه نیز ۱۶ خروار گندم درخواست کرد که با تخفیف در قیمت، به آن‌ها واگذار شد (ساکما، شمارهٔ سند ۲۴۰/۴۸۳۶۴). این تبعیض در اعطای ارزاق به اداره‌ها و نادیده‌گرفتن حقوق مردم به بهانهٔ معطلی مأموران دولت، بخشی از ناکارآمدی در تأمین نان بود که با توجیه و تفسیر، به نفع برخی از سازمان‌ها صورت گرفت.

بی‌مبالاتی مأموران در جمع‌آوری محصولات و روش‌های سنتی برداشت، موجب هدررفت بخشی از محصول و کمبود نان در مراکز توزیع می‌شد. براساس آمار، در ۲۱ ثور ۱۲۹۵ هـق، جمع کل گندم خمسه ۱۷۲،۰۲۵ خروار تخمین زده شد که مقدار هدررفت و آفت ۴۸۷۵ خروار بود و با احتساب مبلغ ۶۶،۹۰۲ ریال کرایهٔ حمل، با قیمت گزاف به شهر می‌رسید. براساس اسناد، فقط ارزاق امیرافشار به‌دلیل داشتن چهارپا، مشمول کرایهٔ حمل نبودند. باید افزود با نابسامانی در بخش اقتصاد، کرایه‌های حمل در چند مرحله پرداخت می‌شد که موجب افزایش قیمت تمام‌شده شد (ساکما، شمارهٔ سند ۲۴۰/۰۰۷۴۳۱). گندم و جو وارد به زنجان به‌دلیل عدم تسویهٔ کامل بدهی از سوی دولت، با سوءاستفادهٔ مأموران توزیع مواجه بود. در این راستا امین مالیه میرزا همایون و جمشید به‌عنوان معاون، ۲۶۰ تومان را به خزانه‌داری پرداخت نکردند. نتیجهٔ این رفتار، تأخیر در ارسال گندم به شهر و افزایش مشکلات کمبود نان بود (ساکما، شمارهٔ سند ۲۴۰/۲۸۴۷۳). در این برهه موانع پیش‌روی انبارداری، بر افزایش قیمت‌ها تأثیر مستقیمی داشت. مشیر حضور برادر مشیرالممالک از انبارداران، با مشکل مواجه بود. او یکصد خروار گندم به حاجی نعمت‌الله تاجر فروخت و قرار پرداخت حقوق مستحفظان در زمان تحویل ارزاق را گذاشت و گندم‌ها را در راستای سیاست‌های دولت به ادارهٔ مالیهٔ زنجان تحویل داد، اما زمانی که به تهران آمد، از طرف خزانه‌داری کل، مطالبهٔ ده خروار را کردند. با توجه به شکایت مشیرالممالک، از طرف ادارهٔ محاسبات کل از خوانین استعلام شد. آن‌ها جواب دادند که مشیرحضور پیش‌تر مبلغی از بابت حقوق مستحفظان گندم و کرایهٔ انبار دریافت کرده بود که وزارت مالیه ماهی دو تومان بابت کرایهٔ انبار برای پرداخت مقرر کرد. به عقیدهٔ ادارهٔ محاسبات، مشیرحضور باید دو هزار خروار گندم را تأدیه می‌کرد تا ماهی دو تومان کرایهٔ خود را دریافت کند. مشیرحضور با توجه به این خسارت، خواستار همکاری دولت در زمینهٔ پرداخت حقوق کارگران انبارداری بود. در گزارشی، گندم براساس دوری و نزدیک به زنجان، اختلاف قیمت داشت و به‌دلیل خرابی راه‌ها، خریداری برای ارسال به نقاط صعب‌العبور میسر نمی‌شد. در منطقهٔ خمسه، گندم غیر از

محال ابهررود و سلطانیه، باید به شهر منتقل می‌شد و به فروش می‌رسید و در صورت حمل به شهر، اگر کرایهٔ کمتری می‌پرداختند، حمل نمی‌شد؛ برای مثال از مناطق انگوران، اوریاد، ماهنشان، بزینه‌رود و سجاس‌رود، خرواری دو تا سه تومان کرایه می‌پرداختند و در برخی نقاط، دو خروار گندم و جو، سه تومان یا سه تومان و پنج هزار کرایه داشت (ساکما، شمارهٔ سند ۲۴۰/۴۸۳۶۶).

غارت محموله‌های گندم زنجان به‌وسیلهٔ مأموران دولت، بخشی از دغدغه‌های تجار بود. امین‌الضرب یکی از بازرگانان برجستهٔ کشور، از سوءاستفاده‌های مأموران در سال‌های بحران، خسارت فراوان دید و نامه‌هایی به دولت فرستاد. او در یکی از نامه‌ها می‌نویسد: «در ماه شعبان ۱۳۳۵ هق، گندم خرواری ۳۲ تومان به آتریاد قزاق فروخت. چون املاک ورامین دچار آفت شد، ناچار از زنجان درخواست گندم کرد. ۲۵ نفر از مأمورین حکومت به روستاهایش ریخته، گندم‌ها را پس از غارت، به زنجان حمل کردند». در نامهٔ امین‌الضرب به رئیس‌الوزرا، پیشنهادهای پرداخت خسارت از محلِ گندم تهران، نپرداختن گندم درخواستی قزاق‌خانه و یا بازگرداندن وجه گندم مشاهده می‌شد (ساکما، شمارهٔ سند ۲۱۰/۰۰۱۰۵۰).

با وجود بحران‌های عصر مشروطه و حضور دولت روسیه در شمال‌غرب کشور، دولت مرکزی از موقعیت متزلزلی برخوردار بود. این ضعف بر افزایش اختیارات کارگزاران و مأموران دولت در دخالت بر افزایش قیمت‌ها تأثیر داشت. علاوه بر ناکارآمدی دولت در مهار قدرت زمین‌داران، سوءاستفادهٔ برخی اداره‌های تابع و برداشت نادرست گندم و جو و وجود برخی عناصر برجستهٔ دولتی وابسته به روسیه، موجب افزایش بهای ارزاق در زنجان شده بود و مشکلات فراوانی به‌وجود آورد. در این بین عقب‌ماندگی در بخش‌های حمل‌ونقل و انبارداری بخش‌های دولتی و خصوصی، آسیب‌های جبران‌ناپذیری وارد آورد. ضعف دولت مرکزی موجب خرابی و ناامنی راه‌ها و درنتیجه تفاوت قیمت ارزاق در شهرها نسبت به بلوکات و روستاهای دورافتادهٔ خمسه شد که در کنار کاهش ارزاق ارسالی به مناطق مختلف، به بالارفتن هزینهٔ حمل‌ونقل و درنتیجه افزایش بها انجامید.

۶. بحران نان و سیاست قدرت‌های خارجی در زنجان

در سال ۱۳۳۵ هق، قحطی مقارن با حضور نیروهای عثمانی و روسیه در خاک ایران آغاز شد. بخشی از قحطی مربوط به کمبود بارش‌ها بود. در این سال به‌دلیل وجود گندم و جو در انبارهای زنجان، تا حدی جلوی قحطی گرفته شد. بهای یک خروار گندم از ۶۰ تومان تجاوز نکرد و ثروتمندان با تأسیس چند دکان خبازی و سرشماری مردم بی‌بضاعت، بلیت دادند تا از مغازه‌ها منی دو قران و دو عباسی نان تهیه کنند. با ادامهٔ خشکسالی در ۱۳۳۶ هق، بهای گندم به ۱۶۰–۱۷۰ تومان رسید. دوباره مغازه‌داران مساعدت کردند، اما غله به‌قدر کفایت نرسید. متنفذان تصمیم به

مخلوط‌کردن مقداری سیب‌زمینی در هر خروار گندم گرفتند، اما ناخوشی به‌وجود آمد. سرانجام به توزیع جداگانهٔ گندم و سیب‌زمینی پرداختند تا اینکه غله به اتمام رسید. در روزهای بعد بر اثر قحطی و بیماری، روزانه ۱۰۰ نفر از دنیا رفتند و در ماه‌های بعد، این تعداد به ۱۳۰ نفر رسید. اوایل ۱۳۳۷ هق با این مصیبت سپری شد، تا اینکه با بارندگی مختصر، محصولی به‌دست آمد و گرفتاری‌ها تا حدودی برطرف شد (زنجانی، ۱۳۹۶، ج ۲: ۴۴۲-۴۴۳). با توجه کمبود ارزاق، ۸ محرم ۱۳۳۷ هق، یک من نان گندم ۴۰ دینار و شش قران بود (ساکما، شمارهٔ سند ۲۴۰/۴۸۳۶۴). بخشی از مصائب روزهای قحطی، تعدی روس‌ها به خانه‌های مردم بود. در ۲۶ جدی ۱۳۳۶ هق، همراه با قحطی، ظلم و ستم روس‌ها بیشتر شد و آذوقه به اتمام رسید. درنتیجه مردم به ستوه آمدند. روس‌ها بدون اجازه وارد خانه‌های مردم شدند و به ناموس زنجانی‌ها دست‌درازی کردند. حکومت به صاحب‌منصبان روسیه اخطار داد، اما آنان دوری چندساله از وطن و نافرمانی از دستورهای مافوق را بهانهٔ این تعدی‌ها قرار دادند. در این برهه نزدیک به ۳ هزار سرباز روسیه در ینگی‌کند و زرین‌آباد و ۷ هزار نفر در زنجان متوقف بودند (اسناد شخصی، بحران نان در زنجان عصر قاجار، ۱۴۰۰). با توجه به کمبود ارزاق، روس‌ها پس از مدتی به انبارهای شهر حمله کردند و گندم و جو موجود را صرف سربازان کردند (مترجم‌همایون، ۱۳۳۵: ۳۴-۳۵). فرزندان سعیدالممالک برادر حاکم شهر که از خاندان‌های قدیمی زنجان بودند، قزاق‌ها و سالدات‌ها ۱۵۰ چهارپا، ۲۵۰ خروار گندم و دارایی ۱۰۰ ساله‌شان را مصادره کردند. در این برهه با دخالت روس‌ها در منطقه و آغاز تحرک قوای دولتی برای جنگ با نیروهای میرزا کوچک جنگلی، قیمت نان ۱۰ تومان ترقی کرد. در این راستا قزاق‌های دولتی برای رفع نیاز قشون در سلطانیه، جنس ۳۰۰ تومانی را ۲۵ تومان خریدند (اسناد شخصی، ترقی قیمت نان در منطقهٔ خمسه، ۱۴۰۰). تعدی روس‌ها در زنجان و مناطق اطراف تمامی نداشت و دستبرد به انبارهای گندم، موجب شکایت مستمر حکمران به دولت شده بود. در یک تلگراف نایب‌الحکومه به تهران، روس‌ها دوباره برای روستایی و شهری دردسر ایجاد کرده بودند و چیزی برای خوردن نمانده بود (مجد، ۱۳۹۸: ۱۰۰). توقیف انبارهای گندم خوانین به بهانهٔ همکاری با دولت عثمانی، بخشی از سیاست روس‌ها برای رفع نیاز قشون بود. در ۱۲۹۵ هق با مصادرهٔ اموال جهانشاه خان امیرافشار، ۲۸۰۰ خروار گندم توقیفی، روانهٔ انبار قشون در منطقهٔ بیانلو شد. در ادامه ۲ هزار تومان پول امیرافشار به‌وسیلهٔ اسعدالدوله، تحویل پیشکار مالیهٔ زنجان شد (اسناد انجمن زنجان، مجموعه اسناد قحطی نان زنجان، ۱۳۹۹). در می ۱۹۱۸، ورود نیروهای انگلستان مشکلات کمبود گندم و جو در زنجان را افزایش داد. داناهو دربارهٔ وضعیت شهر می‌نویسد: «ما از منطقه‌ای عبور می‌کردیم که نسبت به مناطق نزدیک همدان، کمتر دچار گرسنگی بودند. اوضاع بهتر بود و هنگ گرسنگان با اعضای رنجور که در شمال‌غرب ایران دیده می‌شد، در آنجا نبودند، اما ورود انگلیسی‌ها زنجانی‌ها را تکان

داد. پریشانی آن‌ها را دربرگرفت و بازارها بسته شد و بلافاصله قیمت‌ها صددرصد افزایش یافت» (مجد، ۱۳۹۸: ۶۷-۶۸ و ۱۲۵-۱۲۶).

در سال‌های پس از جنگ جهانی اول، منطقهٔ خمسه دوباره با مشکل کمبود نان مواجه شد. کمیسیون ارزاق زنجان با یاری زمین‌داران، نزدیک به ۶۵۰ خروار گندم به نرخ معمولی روز، از قراری ۲۷ تومان تعیین کرد، اما زمین‌داران بیش از آن راضی به گذشت نشدند. باید افزود همان نرخ بالا (زیر قیمت معین دولت) از طرف کمیسیون ارزاق خمسه، به‌صورت پنهانی معامله می‌شد. با این وضعیت آشفته، کمیسیون از دولت خواستار مساعدت در تخفیف قیمت محاسبه‌شده به مردم بود تا جلوی مرگ‌ومیر اهالی گرفته شود. براساس یک گزارش، روزانه چهل تا پنجاه نفر در معابر زنجان بر اثر گرسنگی می‌مردند. در نامهٔ کمیسیون ارزاق زنجان به وزارت مالیه، اداره به‌دلیل بی‌توجهی دولت به وضعیت ناگوار قحطی زنجان، قادر به ادامهٔ فعالیت نبود و از عهدهٔ مراجعه‌کنندگان نان برنمی‌آمد (ساکما، شمارهٔ سند ۲۱۰/۰۰۱۲۷۴).

قحطی و خشکسالی در منطقهٔ خمسه، با ورود قوای خارجی روسیه و انگلستان، بر شدت کمبود ارزاق افزود و درنتیجه سال‌های سختی را برای مردم رقم زد. نتیجهٔ این اوضاع، کشته‌شدن تعداد زیادی از مردم شهری و روستایی بود. در این بین با نابسامانی‌های داخلی کشور مانند قیام جنگلی‌ها در گیلان و حضور قوای قزاق و سالدات دولتی در منطقه، کمبودها و گرانی‌ها فشار بیشتری بر مردم وارد آورد. در این بین حکومت خمسه با توجه به ضعف دولت مرکزی، از تلاش برای رفع این موانع و بحران‌ها ناتوان بود و اندک اقدامات صورت‌گرفته به شکست انجامید.

۷. نتیجه‌گیری

سیاست‌های فروش زمین‌های خالصه در دورهٔ ناصری و قشون‌گیری در عصر مظفری که برخاسته از نابسامانی‌ها و توسعه‌نیافتگی سیاسی، اقتصادی و نظامی قاجارها بود، نقش مهمی در آغاز بحران‌های نان زنجان در سال‌های مشروطه و پس از آن داشت. این مسئله علاوه بر برآمدن طیفی از زمین‌داران در سال‌های مشروطه که زمین‌های خالصه را به‌دست آوردند، موجب پیوستن گروه‌های تهیدست شهری از صنف خبازان در قشون خمسه شد که سیاست‌شان غالبا احتکار، کم‌فروشی و گران‌فروشی بود. در سال‌های پیش از مشروطیت، عوامل افزایش قیمت و موانع تولید و عرضهٔ غلات در ولایت خمسه، خشکسالی‌های متمادی، خرابی و ناامنی راه‌ها، ناتوانی دولت و گروه‌های نفوذ در پرداخت کرایهٔ حمل و نقل و ناکارآمدی حاکمان در سال‌های کمبود بارش بودند. انقلاب مشروطیت موجب تغییر در نوع نظام حکومت‌داری شد، اما در زمینهٔ اجرای قوانین، تغییر اندیشه و کارکرد کارگزاران ناموفق بود. در این راستا اغلب کارگزاران وابسته به نظام پیش از مشروطه بودند که دولت

نتوانست بدیلی برای آن‌ها بیابد. دیوانیانی مانند مشیرالممالک با احتکار گندم، زمین‌دارانی مانند امیرافشار و حاکمان این سال‌های زنجان، نمونه‌ای از این موارد بودند. وجود کارگزاران ناموفق در مقام مأموران مؤسسات دولتی و حکمرانان این دوره که وابسته به نظم قدیم بودند، مانع عمده در مقابل خواسته‌های دولت و سوءاستفاده از ارزاق تخصیص‌یافته شدند و گندم را به‌صورت ناعادلانه بین خود و اطرافیان تقسیم کردند. ناکامی مشروطه با وجود متنفذانی مانند سپهدار تنکابنی در مقام یکی از رهبران مشروطه و زمین‌دار برجستهٔ کشور که وابسته به دولت روسیه بود، از دیگر عوامل بحران نان زنجان شد. با عنایت به احتمال بازگشت محمدعلی شاه به کشور و تکاپوی شاهزادگانی مانند سالارالدوله برای تصاحب قدرت، سیاست دولت مشروطه براساس مماشات و اغماض نسبت به زمین‌داران و خوانین قرار گرفت و متنفذانی مانند امیرافشار با این سیاست، بسیاری از اقداماتشان با چشم‌پوشی و گذشت مواجه شد. تأثیر نظام حکومت‌داری قدیم، بر بحران‌های نان زنجان در عصر مشروطه و پس از آن تأثیر مستقیمی گذاشت. این موضوع را می‌توان در بدی راه‌های مواصلاتی، کمبود وسایط حمل‌ونقل و در روش‌های سنتی برداشت محصول مشاهده کرد که بر افزایش بها، کمی و هدررفت محصول تمام‌شده تأثیر داشت. در سال‌های مقارن با جنگ جهانی اول، این بحران‌ها افزایش یافت؛ چون با غارت محموله‌های گندم به‌وسیلهٔ برخی از مأموران دولت و قوای خارجی در منطقه، قیمت‌ها سیر سرسام‌آوری به خود گرفت. در این سال‌ها شهری مانند زنجان که در سال‌های کمبود محصول، مورد نظر دولت قرار می‌گرفت، با قحطی بی‌سابقه و مرگ مردم روستایی و شهری مواجه شد و وضعیت فاجعه‌باری برای مردم به‌وجود آمد.

منابع

اسناد انجمن تاریخ و فرهنگ زنجان (۱۳۹۹). *مجموعه اسناد قحطی نان زنجان*. زنجان: دفتر انجمن تاریخ و فرهنگ زنجان.

اسناد خاندان ذوالفقاری (۱۳۹۹). *جلسهٔ شورای نان در زمان بحران*. تهران: اسناد محمدحسین ذوالفقاری.

اسناد خاندان موسوی زنجانی (۱۴۰۰). *مسئلهٔ نان در عصر قاجار*. مشهد: اسناد سید حسین موسوی زنجانی.

اسناد شخصی (۱۴۰۰). *بحران نان در زنجان عصر* قاجار.

اسناد مجلس شورای اسلامی (امشا) (۱۳۲۹ هق). *عریضهٔ جواد زنجانی به وکلای مجلس*. شمارهٔ سند ۰۲۱۶۱۳-۲۰۵۷۰.

سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی ایران (ساکما) (بی‌تا). *قحطی در آذربایجان و ارسال غله از خمسه*. شمارهٔ سند ۲۹۶/۲۵۹۶.

سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی ایران (ساکما) (بی‌تا). *نامهٔ دربار به احتشام‌السلطنه حاکم زنجان*. شمارهٔ سند ۲۹۶/۲۱۳۰۲.

سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی ایران (ساکما) (۱۲۹۷ هق). *تعهد تحویل گندم توسط اهالی روستای قرابوتهٔ زنجان*. شمارهٔ سند ۲۹۶/۴۷۳۱.

سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی ایران (ساکما) (۱۳۰۵ هق). *شکایت از مأموران ارزاق خمسه*. شمارهٔ سند ۳۱۰/۷۳۹۸۸.

سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی ایران (ساکما) (۱۳۲۶ هق). *تحویل گندم با نرخ تخفیفی از اداره مالیه زنجان*. شمارهٔ سند ۲۴۰/۴۸۳۶۴.

سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی ایران (ساکما) (۱۳۲۷ هق). *درخواست تعیین نرخ فروش غله و کرایه آن در خمسه*. شمارهٔ سند ۲۴۰/۴۹۸۹۳.

سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی ایران (ساکما) (۱۳۲۸ هق). *گزارش آصف‌الدوله از وضعیت زنجان*. شمارهٔ سند ۲۱۰/۰۰۲۶۱۲.

سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی ایران (ساکما) (۱۳۳۰ هق). *رفع شکایت از امیر افشار به‌دلیل خدمات در زمینه حمل غله به تهران*. شمارهٔ سند ۲۴۰/۴۶۲۷.

سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی ایران (ساکما) (۱۳۳۳-۱۳۳۴ هق). *درخواست خزانه‌دار کل از امین مالیه زنجان*. شمارهٔ سند ۲۴۰/۲۸۴۷۳.

سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی ایران (ساکما) (۱۳۳۴ هق). *آمار گندم وارده به خمسه*. شمارهٔ سند ۲۴۰/۷۴۳۱.

سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی ایران (ساکما) (۱۳۳۶ هق). *تلگراف کمیسیون ارزاق خمسه*. شمارهٔ سند ۲۱۰/۱۲۷۴.

سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی ایران (ساکما) (۱۳۳۶ هق). *نامهٔ امین‌الضرب؛ غارت محمولهٔ گندم توسط مأمورین*. شمارهٔ سند ۲۱۰/۱۰۵۰.

سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی ایران (ساکما) (۱۲۹۶). *شکایت از نحوهٔ تحویل گندم در مالیهٔ زنجان*. شمارهٔ سند ۲۴۰/۴۸۳۶۶.

روزنامهٔ ایران (۱۳۲۴ هق). *اخبار داخله؛ خمسه*. شنبه ۷ محرم. ۵۸(۲۶)، ۳.

روزنامهٔ ایران (۱۳۲۴ هق). اخبار غیردرباری. پنجشنبه ۲۱ ربیع‌الثانی. ۵۹(۷)، ۴.

روزنامهٔ ایران (۱۳۲۶ هق). *راپورت از زنجان*. چهارشنبه ۲۲ صفر. ۳۹(۲)، ۲.
روزنامهٔ ایران نو (۱۳۲۹ هق). *زنجان*. چهارشنبه ۱۶ محرم. ۲(۷۱)، ۳.
روزنامهٔ تربیت (۱۳۲۴ هق). *زنجان*. ۲۷ رمضان. ۹(۴۲۰)، ۲۲۷۲-۲۲۷۳.
روزنامهٔ تربیت (۱۳۲۴ هق). *زنجان*. پنجشنبه ۵ شوال. ۹(۴۲۱)، ۲۲۸۲-۲۲۸۳.
روزنامهٔ چهره‌نما (۱۳۲۳ هق). *زنجان*.۱۰ ذیقعده. ۲(۸)، ۱۱-۱۲.
روزنامهٔ چهره‌نما (۱۳۲۴ هق). *مکتوب از زنجان*. غرهٔ ربیع‌الاول. ۲(۱۵)، ۱۱-۱۳.
روزنامهٔ چهره‌نما (۱۳۲۴ هق). *زنجان*. ۱۰ ربیع‌الاول. ۲(۱۶)، ۱۲-۱۳.
روزنامهٔ چهره‌نما (۱۳۲۴ هق). *زنجان*. ۲۰ رمضان. ۳(۲۹)، ۱۵.
روزنامهٔ حبل‌المتین تهران (۱۳۲۵ هق). *وقوع امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر در زنجان*. ۷ رجب. ۱(۹۲)، ۳-۴.
روزنامهٔ صبح صادق (۱۳۲۵ هق). *بقیهٔ مکتوب شهری زنجان*. ۱۲ رجب. ۱(۱۱۱)، ۳-۴.
افضل‌الملک، غلامحسین (۱۳۶۱). *افضل التواریخ*. چاپ اول. تهران: تاریخ ایران.
جمال‌زاده، محمدعلی (۱۳۸۴). *گنج شایگان*. چاپ اول. تهران: سخن.
حاجی‌وزیر زنجانی (۱۳۸۹). *دفتر تاریخ؛ خاطرات و خاندان*. جلد چهارم. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنیاد موقوفات افشار.
رضایی، امید (۱۳۹۸). *فهرست مجموعه قباله‌های اسناد محاکم شرع فارس و زنجان در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی (دورهٔ قاجار)*. چاپ اول. تهران: کتابخانهٔ موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
زنجانی، احمد (۱۳۹۶). *الکلام یجر الکلام*. جلد دوم. ویراستاری و تصحیح عباس فقیهی و محمد موحدیان. قم: حق‌بین.
زنجانی، شیخ ابراهیم (۱۳۹۳). *خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی*. به اهتمام غلامحسین میرزا صالح. چاپ دوم. تهران: کویر.
سالور، قهرمان‌میرزا (۱۳۷۴). روزنامهٔ خاطرات عین‌السلطنه سالور. به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار. جلد دوم. چاپ اول. تهران: اساطیر.
سپهر، عبدالحسین (۱۳۸۶). *مرآت‌الوقایع مظفری*. جلد اول. به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران: میراث مکتوب.
ظهیرالدوله، علی بن محمدناصر (۱۳۷۱). *سفرنامهٔ ظهیرالدوله*. مصحح محمداسماعیل رضوانی. چاپ اول. تهران: فردوسی.

عیسوی، چارلز (۱۳۸۹). *تاریخ اقتصادی ایران عصر قاجار «۱۲۱۵-۱۳۳۲ هـ.ق»*. ترجمهٔ یعقوب آژند. چاپ سوم. تهران: گستره.

فخرایی، ابراهیم (۱۳۵۳). *گیلان در انقلاب مشروطیت*. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.

فلور، ویلم (۱۳۹۸). *تاریخ نان در ایران*. ترجمهٔ صبا کارخیران. تهران: ایران‌شناسی.

کرمانی، ناظم‌الاسلام (۱۳۹۲). *تاریخ بیداری ایرانیان*. جلد اول. به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. تهران: پیکان.

کسروی، احمد (۱۳۸۳). *تاریخ مشروطهٔ ایران*. چاپ بیست‌ویکم. تهران: امیرکبیر.

لمبتون، آن کاترین سوینفورد (بی‌تا). *اوضاع اجتماعی ایران در عهد قاجاریه*. ترجمهٔ منیر برزن. مشهد: خراسان.

مجد، محمدقلی (۱۳۹۹). *قحطی بزرگ و نسل‌کشی در ایران (۱۲۹۶-۱۲۹۸ ه.ش)*. چاپ سوم. تهران: مؤسسهٔ مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

مستوفی، عبدالله (۱۳۹۹). *شرح زندگانی من؛ تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه از آغامحمدخان تا آخر ناصرالدین‌شاه*. جلد اول. چاپ ششم. تهران: زوار.

مظفرالدین شاه قاجار (۱۳۶۳). *سفرنامهٔ فرنگستان*. مقدمه و فهرست امیر شیرازی. چاپ دوم. تهران: شرق.

ملک‌آرا، عباس میرزا (۱۳۶۱). *شرح‌حال عباس میرزا ملک‌آرا*. به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران: بابک.

دارالسعادهٔ زنجان «تحریر نفوس زنجان برحسب محله‌های شهر»(۱۳۹۷). به کوشش حسن حسینعلی. چاپ اول. زنجان: نیکان کتاب.

نظام‌السلطنه مافی، حسین‌قلی (۱۳۸۶). *خاطرات و اسناد حسین قلی خان نظام‌السلطنه مافی*. جلد اول. به کوشش معصومه مافی و منصوره اتحادیه. چاپ اول. تهران: تاریخ ایران.

زنجان عصر قاجار؛ پژوهشی در اسناد میرزا ابوالمکارم موسوی زنجانی (۱۳۸۹). به کوشش محمدرضا بهزادی. *فصلنامهٔ تاریخ معاصر ایران*، ۵۳-۵۴. ۲۷۷-۳۵۶.

مترجم همایون، علی‌محمد (۱۳۳۵). خاطرات یک معلم. *مجلهٔ خواندنی‌ها*، *۱۷*(۲)، ۳۴-۳۵.

مطلب خمسه‌ای (۱۳۵۰). انقلاب زنجان. *مجلهٔ خاطرات وحید*، ۱، ۳۷-۴۰.

مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی (۱۳۹۴). *مذاکرات دورهٔ اول تا بیست‌وچهارم*. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

Johnson, J. (1817). *A Journey Form India to England through Persia, Georgia Russia, Poland and Prussia.* London.

Print ISSN: 2251-9254
Online ISSN: 2676-3370
https://jhss.ut.ac.ir/

University Of Tehran faculty Of Literature and Humanities

Journal of Historical Sciences Studies

(JHSS)

Research Paper

doi 10.22059/JHSS.2023.353578.473620

The Effect of Natural Crises on the Condition of Villagers in Isfahan Province during the Pahlavi Period 1925-1978

Shahrzad Mohammadi Aeen[1], Ali Akbar Jafari[2,*], Ali Akbar Kajbaf[3]

1. PhD Candidate History of Islamic Iran, University of Isfahan, Isfahan, Iran. E-Mail: shahrzadmohammadiaeen@yahoo.com
2. Corresponding author, Associate Professor, Department of History, University of Isfahan, Isfahan, Iran. E-Mail: a.jafari@ltr.ui.ac.ir
3. Professor of History, Department of History, University of Isfahan, Isfahan, Iran. E-Mail: kajbaf@ltr.ui.ac.ir

Article Info.

Received: 2023/01/09

Accepted: 2023/07/19

Keywords:
Employment, Migration, Natural Crises, Pahlavi Period, Village.

Abstract

Unsuitable climatic conditions and natural crises are among the most important dangers that expose the lives of villagers and the existence of villages to various threats. The death of humans and animals, destruction of houses and underground water network, loss of crops and lack of food, poverty, unemployment and migration are examples of these threats. Examining the available documents and reports from the Pahlavi period shows that among the natural hazards in Isfahan province, drought, flood and plant pests had the most negative impact on the villages. Based on this, the present research aims to answer this question with a descriptive-analytical method and based on the information obtained from library and documentary sources. Why did the villagers of Isfahan province leave the villages during the Pahlavi period in the face of natural crises? The aim of the research is to analyze the effects of drought, flood and plant pests on the condition of the villagers of Isfahan province during the Pahlavi period. The results of the research show that the consequences of the aforementioned events, including the instability of the agricultural economy, unemployment and poverty, greatly affected the lives of the villagers of Isfahan province during the Pahlavi period. The lack of rural construction credits and the agricultural sector, lack of specialized human resources in rural planning and informed with crisis management, the concentration and lack of employment opportunities in the villages also strengthened the harmful effects of these factors. As a result, poor villagers had no choice but to migrate due to the loss of minimum living facilities, and this phenomenon was constantly growing. Focus on a social issue at a point in the past history of Isfahan province using newly found documents and review and analyze the data available in this category of sources, it indicates the novelty of the subject.

How To Cite: Mohammadi Aeen, Sh., Jafari, A. A., & Kajbaf, A. A. (2023). The effect of natural crises on the condition of villagers in Isfahan province during the Pahlavi period 1925-1978. *Journal of Historical Sciences Studies*, *15*(1), 93-126.

Publisher: University of Tehran Press.

فصلنامه
پژوهش‌های علوم تاریخی
سال ۱۵، شماره ۱، بهار ۱۴۰۲، شماره پیاپی ۳۳
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
مقالهٔ علمی-پژوهشی

تأثیر بحران‌های طبیعی بر وضعیت روستاییان استان اصفهان در دورهٔ پهلوی (۱۳۰۴–۱۳۵۷)

شهرزاد محمدی آئین[۱]، علی‌اکبر جعفری[۲*]، علی‌اکبر کجباف[۳]

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. رایانامه: shahrzadmohammadiaeen@yahoo.com

۲. نویسندهٔ مسئول، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. رایانامه: a.jafari@ltr.ui.ac.ir

۳. استاد گروه تاریخ، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. رایانامه: kajbaf@ltr.ui.ac.ir

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۲۸

چکیده

شرایط اقلیمی نامناسب و بحران‌های طبیعی از مهم‌ترین مخاطراتی است که زندگی روستاییان و موجودیت روستاها را در معرض تهدیدهای مختلف قرار می‌دهد. مرگ‌ومیر انسان‌ها و احشام، تخریب خانه‌ها و شبکهٔ آب‌های زیرزمینی، ازبین‌رفتن محصولات و کمبود مواد غذایی، فقر، بیکاری و مهاجرت، نمونهٔ این تهدیدها است. بررسی اسناد و گزارش‌های موجود از دورهٔ پهلوی نشان می‌دهد از میان مخاطرات طبیعی در استان اصفهان، سه بحران خشکسالی، سیل و آفات گیاهی بیشترین تأثیر منفی را در روستاها داشته است. براین‌اساس، پژوهش حاضر به روش توصیفی–تحلیلی و بر پایهٔ منابع کتابخانه‌ای و اسنادی به این سؤال پاسخ می‌دهد که چرا روستاییان استان اصفهان دورهٔ پهلوی در رویارویی با بحران‌های طبیعی، روستاها را ترک می‌کردند. هدف پژوهش، تحلیل آثار بحران‌های خشکسالی، سیل و آفات نباتی بر وضعیت روستاییان استان اصفهان در دورهٔ پهلوی (۱۳۰۴–۱۳۵۷) است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد پیامدهای حوادث مزبور از جمله ناپایداری اقتصاد کشاورزی، بیکاری و فقر، بر زندگی روستاییان استان اصفهان در دورهٔ پهلوی تأثیر نهاد. کمبود اعتبارات عمرانی روستایی و بخش کشاورزی، نبود نیروی انسانی متخصص در برنامه‌ریزی روستایی و آشنا با مدیریت بحران، تمرکزگرایی و فراهم‌نبودن فرصت شغلی در روستاها نیز اثرات زیان‌آور این عوامل را تقویت می‌کرد. درنتیجه روستاییان فقیر با توجه به ازدست‌دادن حداقل امکانات زندگی خویش، راه‌حلی جز مهاجرت نمی‌یافتند و این پدیده پیوسته روبه‌رشد بود. تمرکز بر یک موضوع اجتماعی در مقطعی از تاریخ گذشتهٔ استان اصفهان با استفاده از اسناد نویافته و بررسی و تحلیل داده‌های موجود در این دسته از منابع، نشانگر نوآوری موضوع است.

واژه‌های کلیدی:
اشتغال، بحران‌های طبیعی، روستا، دورهٔ پهلوی، مهاجرت.

استناد به این مقاله: محمدی آئین، شهرزاد، جعفری، علی‌اکبر، و کجباف، علی‌اکبر (۱۴۰۲). تأثیر بحران‌های طبیعی بر وضعیت روستاییان استان اصفهان در دورهٔ پهلوی (۱۳۰۴–۱۳۵۷). فصلنامهٔ پژوهش‌های علوم تاریخی، ۱۵(۱)، ۹۳–۱۲۶.

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

تشکیل دولت مدرن در ایران دورهٔ پهلوی، ساختارهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی با شاخص‌های جدیدی ایجاد کرد. این تحولات از سال‌های اولیهٔ پادشاهی رضاشاه شروع شد؛ اگرچه آرام، ابتدایی و فاقد طرح تدوینی منظم بود. پس از فروکش‌کردن بحران جنگ جهانی دوم در ایران، تشکیل سازمان برنامه در سال ۱۳۲۷ و تدوین برنامه‌های عمرانی، توسعه در سطوح محلی و ملی در دستور کار دولت قرار گرفت. در چهار دوره برنامهٔ عمرانی، به انجام اقدامات لازم برای مقابله با بحران‌های طبیعی، اشارهٔ مستقیم نشده بود، اما در برنامهٔ عمرانی پنجم[۱] (۱۳۵۲-۱۳۵۶) به مسئلهٔ پیش‌بینی و آمادگی در برابر بحران‌های طبیعی، توجه ویژه شد. به‌رغم این امر، به‌علت بی‌توجهی به بخش کشاورزی، غفلت از رابطهٔ مستقیم بحران‌های طبیعی با توسعهٔ اقتصادی، انواع نواقص و کمبودها در سازمان‌های مرتبط و ضعف مدیریت موجب شد تا این بحران‌ها همچنان به‌عنوان یک مخاطره، روستا و روستاییان را در معرض آسیب قرار دهد.

مهاجرت انسان‌ها برای به‌دست‌آوردن زیست‌بوم بهتر، یک جریان پیوستهٔ تاریخی است. در تحلیل مهاجرت‌ها، اگرچه عوامل متعددی شناخته شده‌اند، دافعهٔ مبدأ و جاذبهٔ مقصد در همهٔ آن‌ها مشترک است. مهاجرت در کوتاه‌مدت، به‌صورت کنترل‌نشده و دسته‌جمعی، آثار و بازتاب‌های ناخوشایندی برای روستاها و شهرها دربردارد. از نظر پژوهشگران، این جاذبه و دافعه با عوامل اقتصادی، یعنی شکاف درآمد کشاورزان در مقایسه با مشاغل شهری، توسعه‌نیافتگی روستاها یا انزوای اجتماعی و نیاز نزدیکی به شهرها در ارتباط هستند.

پدیدهٔ مهاجرت از روستاها اگرچه عمدتاً ناشی از استثمار دهقانان از جانب اربابان یا فشار مالیاتی سنگین حکام ایالات بر روستاییان بود، به‌تدریج آثار منفی مخاطرات طبیعی بر حیات روستانشینان از اهمیت دو عامل پیشین کاست.

۲. پیشینهٔ پژوهش

بررسی مطالعات گذشته نشان می‌دهد تاکنون پژوهش مستقلی به این موضوع نپرداخته است؛ هرچند برخی تحقیقات انجام‌شده، پدیدهٔ مهاجرت روستاییان را از زوایا یا در مناطق دیگر بررسی کرده‌اند. رکن‌الدین افتخاری و همکاران (۱۳۸۹) در مقالهٔ «*تحلیل عوامل مؤثر در مدیریت مشارکتی سیل در مناطق روستایی (مطالعهٔ موردی، روستاهای سیل‌زدهٔ حوضهٔ گرگانرود استان گلستان)*» عوامل مؤثر بر مدیریت مشارکتی مردم و مسئولان را در کاهش خسارات سیل و امکان تداوم سکونت در روستاهای دارای مخاطره شناسایی کردند. نقوی و بیگلری (۱۳۹۲) در مقالهٔ «*نقش مخاطرات طبیعی*

---

۱. برای اطلاع بیشتر: ر.ک به مفاد برنامهٔ عمرانی پنجم (۱۳۵۲-۱۳۵۶) در خصوص مدیریت بحران‌های طبیعی.

(خشکسالی کشاورزی) در مهاجرت روستایی، با استفاده از روش SAW؛ نمونهٔ موردی: دهستان شهدا شهرستان بهشهر» رابطهٔ خشکسالی با مهاجرت روستایی را تحلیل کردند.

اگرچه بنیان این پژوهش‌ها بر بحران‌هایی مانند سیل و خشکسالی و رابطهٔ آن‌ها با مهاجرت در مناطقی غیر از اصفهان قرار دارد، این دو تحقیق، به این موضوع در دو سه دههٔ اخیر پرداخته‌اند و مطالعهٔ تاریخی محسوب نمی‌شوند. محور اصلی پژوهش در کتاب *دولت و مقابله با حوادث طبیعی در یکصد و ده سال گذشته*، نوشتهٔ علی حیدری نجات (۱۳۹۸)، سیاست‌گذاری عمومی دولت و ابعاد نظری مدیریت بحران در ایران است و نویسنده در این اثر، از آیین‌نامه‌ها و قوانین برنامه‌های عمرانی استفاده کرده است. تمرکز محمد مالجو (۱۴۰۰) در کتاب *کوچ در پی کار و نان*، بر عوامل مهاجرت مستمندان آذربایجان در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹، نتیجهٔ مهاجرت‌ها و عملکرد دولت در برابر مشکلات ناشی از پدیدهٔ مهاجرت است. از نقاط قوت این کتاب، بهره‌گیری وسیع از اسناد سازمان اسناد است. همچنین محمدی آئین و همکاران (۱۴۰۰) در مقالهٔ «*تبیین عملکرد کدخدایان در مدیریت بحران‌های طبیعی روستاهای استان اصفهان در دورهٔ پهلوی ۱۳۰۴-۱۳۵۷*» با رویکردی تاریخی، موضوع بحران‌های طبیعی را در روستاهای استان اصفهان دورهٔ پهلوی ارزیابی کردند. این پژوهش نیز ترک روستا و مهاجرت را درنظر نداشته و بر مدیریت بحران‌ها توسط کدخدایان تمرکز کرده است.

با توجه به اینکه آگاهی از تأثیرات حوادث طبیعی بر وضعیت اجتماعی و اقتصادی روستاهای استان اصفهان در دورهٔ پهلوی از اهمیت زیادی برخوردار است، بررسی این موضوع در دورهٔ مورد بحث، مسئله و هدف این پژوهش است. این مقاله به روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و استناد به اسناد تاریخی عمدتاً نویافته، به این موضوع می‌پردازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد تکرارپذیری و اثرات حوادث طبیعی، نظیر رشد منفی تولیدات کشاورزی، سختی معیشت و بیکاری از یک سو و عوامل غیرمستقیم شامل محدودیت اعتبارات عمرانی، علمی، تجهیزاتی، تمرکزگرایی و نبود اشتغال جانبی در روستاها از سوی دیگر، مهم‌ترین علل ناپایداری جمعیت روستایی در دورهٔ پهلوی بوده است.

۳. بحران‌های طبیعی و پدیدهٔ مهاجرت در اصفهان دورهٔ پهلوی

مخاطرات طبیعی از مهم‌ترین پدیده‌هایی هستند که به‌ویژه در گذر تاریخی و روزگارانی که انسان‌ها با محدودیت‌های دانشی، فناوری، امکاناتی و مدیریتی روبه‌رو بودند، به بحران تبدیل شده‌اند. بحران‌های طبیعی را حوادث غیرعادی تعریف کرده‌اند که در اثر عملکردهای طبیعی به‌وجود می‌آیند،

خسارت‌های وسیعی را به یک مجموعهٔ انسانی تحمیل می‌کنند و همهٔ جوامع به‌گونه‌ای با آن مواجه هستند (محمودزاده و همکاران، ۱۳۹۲: ۹۷). مدیریت بحران‌های طبیعی نیز سازمان‌دهی بحران و شامل تمامی اشکال فعالیت، اقدامات سازه‌ای و غیرسازه‌ای است که به‌منظور پیشگیری و محدودکردن اثرات زیان‌بار ناشی از مخاطرات طبیعی انجام می‌گیرد (علمداری، ۱۳۸۹: ۱۲۸). آسیب‌پذیری در برابر بحران‌های طبیعی، بیشترین تأثیر را بر اقتصاد می‌گذارد و موجب ایجاد هزینه‌های اضافی و صرف منابع در مسیری غیر از فعالیت‌های تولیدی در جهت جبران خسارت‌ها می‌شود. بخشی از برنامه‌های پیشبرد توسعه باید به مدیریت بحران‌های طبیعی معطوف باشد؛ زیرا پیوندنداشتن منطقی بین برنامه‌های توسعهٔ روستایی و مدیریت بحران‌های طبیعی، تلاش‌های انجام‌شده در زمینهٔ توسعه را با ناکارآمدی مواجه می‌کند (طبرسا، ۱۳۸۳: ۱۲، ۵۵؛ عابدی، ۱۳۷۷: ۶۰-۶۱)؛ بنابراین با کسب تجربه از گذشته و با هدف جلوگیری از هزینه‌های دوباره، دولت پهلوی در برنامهٔ عمرانی پنجم، بخشی را به مدیریت بحران‌های طبیعی اختصاص داد.

مهاجرت به معنای جابه‌جایی جمعیت و تغییر دائم محل سکونت انسان‌ها مانند هر پدیدهٔ اجتماعی دیگر، از جوانب گوناگون قابل‌تحلیل است (تاجزاده، ۱۳۹۸: ۱۹؛ زنجانی، ۱۳۹۴: ۹). بررسی تاریخی مهاجرت و مخاطرات طبیعی نشان می‌دهد ارتباط مستقیمی بین این دو وجود دارد؛ به‌گونه‌ای که با وقوع بحران در روستاها، پدیدهٔ مهاجرت شکل یا سرعت می‌گیرد؛ خواه مهاجرت داخلی یا خارجی باشد. به‌رغم اهمیت این دو نوع، این پژوهش بر مهاجرت‌های داخلی –درون استانی و برون‌استانی– در بررسی موضوع تکیه دارد.

طبق آمار فرهنگ جغرافیایی ستاد ارتش در سال ۱۳۳۲، استان اصفهان دارای ۵۹۴ روستا بوده است (فرهنگ جغرافیایی ستاد ارتش، ۱۳۳۲، ج ۱۰: ۱۸). موقعیت جغرافیایی و آب‌وهوایی استان اصفهان، این منطقه را در معرض انواع مخاطرات طبیعی به‌ویژه خشکسالی، سیل، آفات نباتی و... قرار داده است. این مخاطرات در زمان‌های گذشته به‌سرعت به بحران تبدیل می‌شدند و روستاها را در معرض انواع آسیب‌ها از جمله مرگ‌ومیر، تخریب خانه‌ها و تأسیسات آبیاری، ازبین‌رفتن محصولات کشاورزی و درنتیجه قحطی و مهاجرت قرار می‌داد. از میان این خسارت‌ها، ترک روستا به‌دلیل اینکه بازخورد روستاییان محسوب می‌شد و امری ارادی بود، از اهمیت ویژه‌ای در بررسی وضعیت روستاها برخوردار است. گزارش‌های آماری از سه سرشماری عمومی نفوس و مسکن استان اصفهان (جدول‌های ۱ و ۲) نشان می‌دهد تمامی ده شهرستان استان، پیوسته با کاهش درصد جمعیت روستایی روبه‌رو بوده‌اند. اگرچه علل مختلفی موجبات مهاجرت آن‌ها را فراهم کرد، بحران‌های طبیعی، تنوع، تعدد و تکرار آن‌ها در دورهٔ پهلوی و گزارش‌های سندی از این وقایع نشان

می‌دهد این مسئله با اثرات بسیار مخرب بر کیفیت زندگی کشاورزان، مهم‌ترین علت مهاجرت و ساکن‌شدن آن‌ها در شهرها بود.

۳-۱. خشکسالی

تقریباً اغلب نقاط اصفهان، میانگین بارندگی، بسیار اندکی داشته‌اند و این مقدار برای تولید محصولات کشاورزی چندان مناسب نبوده است. به همین علت، تولید غلات در دورهٔ پهلوی، همیشه کمتر از نیاز بود و بیش از چند ماه از سال را تأمین نمی‌کرد؛ درحالی‌که گندم و جو، اساس زراعت و خوراک مردم اصفهان را تشکیل می‌داد. این نابرابری موجب شده تا پس از وقوع بحران‌های طبیعی، پدیدهٔ قحطی و کمبود محسوس مواد غذایی شکل گیرد (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۳۷۷۹؛ عابدی، ۱۳۳۴: ۸۵؛ برقی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۱۵).

در سال ۱۳۰۷ و به دنبال کمبود آب چندساله در حوضهٔ آبریز زاینده‌رود، وضعیت بحرانی شدت گرفت. عده‌ای از کشاورزان بلوک لنجان که درآمد خود را از دست داده بودند، به‌اجبار سکونت در شهرها را برگزیدند و بقیه نیز نامه نوشتند و منتظر کمک دولت شدند که آن‌ها را به مکان‌های آباد انتقال دهد یا کفالت مخارج الحاق رودخانهٔ کارون به زاینده‌رود را «که به عایدات دولت اضافه خواهد شد»، قبول کند. اگر آن هم میسر نیست، یک‌سوم را مساعدت کند و دوسوم دیگر از عواید وصول شود. وزیر داخله، اجرای پیشنهاد اول را به یافتن محل مناسب موقوف کرد (ساکما، ۳۱۰/۶۴۷۳۶). اگرچه این خواسته هیچ‌گاه عملی نشد و اساساً تقاضایی منطقی نبود، نوع درخواست، حکایت از استیصال مردم روستاهای این ناحیه داشته است. حکمران اصفهان در سال ۱۳۱۱، به‌علت نبود بارندگی و احتمال کاهش آب ضمن اطلاعیه‌ای به کشاورزان اصفهان اعلام کرد افرادی که سهم آب از رودخانه دارند، در کشت برنج زیاده‌روی نکنند؛ زیرا موجب کاهش آب سایر روستاها می‌شود (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۲۸۵۱۲). شرایط آبیاری، اهمیت برنامه‌ریزی زراعی را درمورد کشت انواع محصولات تبیین می‌کند. مسئولان استانی و کشوری موضوع جایگزینی محصولات دیگر را به‌جای برنج در منطقهٔ لنجان، همواره مطالعه و بررسی می‌کردند. گاهی نیز از کشت آن جلوگیری می‌شد، اما تا پایان برنامهٔ عمرانی پنجم در سال ۱۳۵۶، همچنان در سطح وسیعی کشت برنج در لنجان ادامه یافت (اطلاعات، ۱۳۱۵، ش ۲۸۹۳: ۴؛ عطائی و همکاران، ۱۳۴۳: ۱۵۳، ۱۰۱، ۹؛ ساکما، ۹۷/۲۹۳/۳۷۸۵).

مشکلات خشکسالی، حتی مناطق مرطوب اصفهان را نیز درگیر کرده بود. بلوک فریدن[۱] در سال ۱۳۱۳، با مشکل سخت این‌گونه‌ای روبه‌رو شد. به گزارش وکیل ارکان حرب، مقدار غله‌ای که ادارهٔ دارایی اصفهان برای کمک به قحطی‌زدگان فریدن، فرستاد، کافی نبود. مردم در معرض مرگ قرار گرفتند و یک ماه به‌جای نان از علوفه، تغذیه می‌کردند. با وجود عمق فاجعه، نامه‌ای از مرکز رسید که «متأسفانه وزارت مالیه نه اعتباری برای این مساعده و نه جنسی در اصفهان موجود دارد» (ساکما، ۲۴۰/۲۵۱۷۹). با وقوع خشکسالی در سال ۱۳۱۹، سطح آب‌های زیرزمینی روستای یحیی‌آباد شهرضا پایین رفت و با اینکه قرار بود بانک کشاورزی بابت هزینهٔ لایروبی قنات‌ها به خرده‌مالکان کمک کند، عده‌ای از روستاییان، محل زندگی خود را ترک کردند. جمعیت این روستا تا سال ۱۳۵۷ به‌شدت کاهش یافت (ساکما، ۹۷/۳۳۹/۲۳۳۴). در سال ۱۳۲۳ محصول غلهٔ روستاهای اسفیدواجان و اَران کَروَن در معرض بی‌آبی و نابودی قرار گرفت و اغلب دهقانان گرفتار فقر و گرسنگی، به شهرها روی آوردند. پیگیری موضوع از سوی استاندار موجب شد تا وزارت دارایی، خرده‌مالکان را از تحویل مازاد غله معاف کند (ساکما، ۲۹۱/۳۶۷۳).

محصولات گندم و جو منطقهٔ رودشت با کاهش بارندگی‌ها و پایین‌رفتن سطح آب رودخانهٔ زاینده‌رود در سال ۱۳۲۶، در معرض خشک‌شدن قرار گرفت. کشاورزان به استاندار پیشنهاد کردند در کشتزارهای بالادست رودخانه، از کشت برنج در بهار خودداری یا زراعت آن را محدود کنند: «که جزئی آبی برودشت برسد و از تفرقه و ترک توطن دعاگویان جلوگیری گردد» (ساکما، ۳۱۰/۶۴۹۲۳). استاندار و رئیس ادارهٔ اقتصاد برای رفع تبعات منفی، با منع کشت برنج موافقت کردند. اجرای این نظر بدون تغییر در طومار شیخ بهایی[۲] و نظام دیرینهٔ سهم‌بری از آب زاینده‌رود، نیاز به مطالعات کارشناسی ویژه داشت. به همین دلیل ادارهٔ کشاورزی، بررسی این موضوع را به دادگستری و مراجع صلاحیت‌دار محول کرد. شدت خشکسالی در سال ۱۳۲۷، نایابی نان را در دهستان عربستان در ناحیهٔ گلپایگان روزبه‌روز گسترش می‌داد. در شکایت‌نامهٔ روستاییان به عبدالله معظمی نمایندهٔ مجلس شورای ملی آمده است: «متأسفانه تاکنون مستدعیات اهالی به تشریفات اداری برگزار و چنین استنباط می‌شود اولیای امور این مطلب را امر عادی یا برخلاف حقیقت تلقی کرده‌اند. چنانچه

۱. تا پیش از سال ۱۳۱۶، روستاهای فریدن به نام یک دهستان به اسم فریدن تعیین شده است. فرهنگ جغرافیایی ایران (۱۳۳۲). زیر نظر علی رزم‌آرا. ج ۱۰، بی‌جا: انتشارات دایرهٔ جغرافیایی ستاد ارتش، ص ۱۴۱.

۲. جریان زاینده‌رود از ۵۹۲ روستا با ۱۳۰ مادی (نهر آب) می‌گذشت و با اقدامات شیخ بهایی در دورهٔ شاه عباس اول، ۱۸ مادی جدید به‌منظور جلوگیری از زدوخورد میان سهم‌بران آب رودخانه به طومار تنظیمی پیشین ضمیمه و به طومار شیخ بهایی معروف شد. ادارهٔ کشاورزی اصفهان، رونوشتی از این طومار را در دورهٔ پهلوی دوم منتشر کرد و در دسترس صاحبان سهام آب رودخانه قرار داد. همایی، جلال‌الدین (۱۳۹۵). تاریخ اصفهان. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۵۷۵–۵۷۶.

به‌زودی نسبت به تأمین نان آنان توجه عاجلی نشود، مردم آن تلف و متواری خواهند شد» (ساکما، ۳۱۰/۳۸۷۹).

در سال ۱۳۲۸، اصفهان با کمبود غله و نان ناشی از خشکسالی مواجه شد و چون خشکسالی فراگیر شده بود، مناطق غله‌خیز آذربایجان، کرمانشاه و... مازاد غله‌ای برای ارسال به اصفهان نداشتند (مالجو، ۱۴۰۰: ۱۰۴)؛ بنابراین، مهاجرت‌های روزافزون روستاییان اصفهان به‌سمت تهران شروع شد و وزارت کشور در بخشنامهٔ محرمانه‌ای در سال ۱۳۲۸ (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۲۰۰۵۶) و نخست‌وزیر وقت، رزم‌آرا، در قالب دو بخشنامهٔ محرمانه در سال ۱۳۲۹ به استاندار اعلام کردند باید از مهاجرت بیکاران به تهران و سایر شهرها به امید یافتن شغل جلوگیری کند. ضمناً از طریق تأمین منابع آب، راه‌سازی، کارهای ساختمانی و کارهای دیگر که امکان انجام آن در منطقه وجود دارد، برای کشاورزان بیکار، شغل ایجاد کند. همچنین نوید داده شد با اجرای طرح‌های عمرانی و کشاورزی، به‌زودی وضعیت اقتصادی روستاییان بهبود می‌یابد (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۱۴۴۲؛ ساکما ۹۷/۲۹۳/۲۰۳۵۴). وزارت کشاورزی نیز در این راستا تأکید داشت: «با توجه به اینکه اکثریت سکنه و بیکاران فعلی کلیهٔ نقاط کشور را کشاورزان تشکیل می‌دهند، تنها راه‌حل، تنظیم و اجرای برنامه‌های عمرانی متناسب در کلیهٔ نقاط است» (مالجو، ۱۴۰۰: ۹۰).

مصطفی قلی رام، وزیر کشور نیز در سال ۱۳۳۰، نامه‌ای محرمانه برای استاندار اصفهان ارسال و تأکید کرد مانع روی‌آوردن کشاورزان بیکار اصفهانی به خوزستان شود (ساکما، ۹۷/۳۶۴/۸۵۷).

بحران‌های طبیعی و بیکاری، دهقانان را به‌سوی شهرها می‌کشاند، اما به‌دلیل نداشتن سواد و تخصص، مقصد نیز امکانات لازم را برای جذب و استفاده از نیروی کار مهاجران نداشت. از این‌رو حاشیه‌نشینی، بیکاری پنهان و انحرافات اجتماعی به‌وجود می‌آمد (ربانی و علیزاده اقدم، ۱۳۹۲: مقدمه، ۹۳؛ اعظام قدسی، ۱۳۴۲، ج ۲: ۶۳۷). تا پیش از سال ۱۳۵۰، دو قطب صنعتی تهران و آبادان، کشاورزان و بیکاران استان اصفهان را به خود جذب می‌کردند (عبدالله اف، ۱۳۵۶: ۱۹). در برنامهٔ عمرانی چهارم (۱۳۴۷–۱۳۵۱)، شهر اصفهان به‌عنوان یکی از مراکز رشد تعیین شد (مرتضوی، ۱۳۸۳: ۲۱۶) و با استقرار کارخانهٔ ذوب‌آهن و سایر صنایع در جوار آن، کشاورزان به امید اشتغال در این صنایع و کارخانه‌ها به شهر اصفهان روی آوردند (گودرزی، ۱۳۵۰: ۴۴–۴۵؛ کلباسی، ۱۳۵۳: ۱۵۹).

طبق دستور رسیده از مرکز، شهربانی شهرضا در سال ۱۳۳۵ به فرمانداری ابلاغ کرد با کمک نیروی انتظامی، بخشداران و کدخداها از کوچ روستاییان شهرضا به تهران ممانعت کنند و مهاجران پریشان و بی‌خانمان را به روستاها برگردانند (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۲۲۱). وقوع بحران‌های مختلف از

جمله خشکسالی، سیل و آفات نباتی در نایین موجب شد تصفیهٔ وام گندم سال‌های پیشین کشاورزان با ادارهٔ غله تا سال ۱۳۳۷ به تأخیر بیفتد. پیرنیا، نمایندهٔ مجلس به منوچهر اقبال نخست‌وزیر وقت، پیشنهاد داد از محل درآمد نفت، بدهی آن‌ها به ادارهٔ غله پرداخت شود. استاندار اصفهان نیز در تلاش بود که ادارهٔ کل غله از دریافت این وام چشم‌پوشی کند، اما به درخواست‌های آن‌ها ترتیب اثر داده نشد؛ بنابراین، روستاییان با فروش اموال و دارایی‌ها، بدهی خود را پرداخت کردند و به‌منظور یافتن کار در تهران و مرکز استان سرگردان شدند (ساکما، ۲۳۰/۲۹۲۱۲). وزیر کشور نیز با مشاهدهٔ افزایش مهاجرت‌ها در گزارشی به نخست‌وزیر نوشت دلیل اصلی مهاجرت‌ها به تهران، نبود فرصت شغلی و درآمد در استان‌ها است و همکاری سازمان برنامه، وزارتخانه‌های صنایع و معادن، راه و کشاورزی با وزارت کشور و تأسیس کارگاه‌های صنعتی، توسعهٔ امور کشاورزی و انجام برنامه‌های عمرانی به‌منظور کنترل تحرک جمعیتی در کشور ضرورت دارد (ساکما، ۹۷/۲۶۰/۲۳۳). وزارتخانه‌های مزبور، مسئولیت تعامل با یکدیگر را در حوزهٔ مدیریت بحران نیز در سطوح محلی و ملی برعهده داشتند. بازتاب این تعدد سازمانی در عملکرد ناهماهنگ، گاه متضاد و مسئولیت‌گریزی جلوه‌گر می‌شد (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۴۶۱؛ متین دفتری، ۱۳۷۰: ۱۸۲؛ علم، ۱۳۷۰، ج ۲: ۴۰۱). همچنین اختلاف‌نظر و کشمکش میان سازمان برنامه و نمایندگان مجلس شورای ملی بر سر اختصاص بودجه به طرح‌های ضروری مانند دفع آفات نباتی، آب‌رسانی و... در روستاها، رسیدگی به این امور را راکد می‌گذاشت (دورهٔ شانزدهم مجلس شورای ملی، مذاکرات ۱۹ آذر، ۱۳۲۹؛ یادداشت‌های سیاسی ایران، ۱۳۸۹، ج ۱۴: ۴۹۰، ۵۳۶).

در سال‌های ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ اصفهان عرصهٔ خشکسالی بلندمدت بود (کلباسی، ۱۳۵۳: ۱۴۹). در سال ۱۳۳۹ با ادامهٔ مهاجرت‌های روستاییان نایین به تهران، وزارت کشور به استاندار دستور داد با راهنمایی و تأمین نیازهای کشاورزان، آن‌ها را از ترک نایین بر حذر دارد؛ زیرا علاوه بر رکود کشاورزی در نایین، بعضی از این افراد در شهر تهران در زمرهٔ متکدیان و مجرمان قرار گرفته بودند و امنیت از مردم تهران سلب شده بود. اعضای شورای کار نایین نیز در این زمینه خطاب به وزارت کشور متذکر شدند احیا و حفر قنات‌های جدید، تأسیس کارخانه و بالارفتن درآمد کشاورزان با کمک دولت، شرط ثبات جمعیت است (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۱۱۱۲۸). همچنین باید به نقش مؤثر صندوق‌های تعاونی روستایی در کمک اعتباری به کشاورزان خسارت‌دیده و نگهداری آن‌ها در روستاها اشاره کرد (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۳۱۱۴۸؛ هوگلاند، ۱۳۹۲: ۱۹۵).

وزارت کشور در سال ۱۳۴۰ بخشنامه‌ای منتشر کرد که با نظر استاندار اصفهان بین کشاورزان آسیب‌دیده از خشکسالی و آفات گیاهی، غله توزیع می‌شود و دولت نسبت به مساعدهٔ اعتباری و ایجاد

اشتغال، هرچه زودتر اقدام خواهد کرد. از آنجا که خشکسالی در فریدن، نایین و چند روستای شهرضا از جمله دهک، مسینه، ماران و سودآباد درآمد و سطح معیشت اهالی را به‌شدت پایین آورده بود، پس از بحث و تبادل‌نظر، اعضای کمیسیون استانی از نخست‌وزیر خواستند کمک جنسی مزبور برای انجام طرح‌های ضروری در روستاها و به‌صورت پرداخت دستمزد به رعایا باشد. این درخواست در سال‌های بعد مورد توجه قرار گرفت. به خسارت‌دیدگان روستای عطاآباد شهرضا نیز وام اختصاص یافت (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۳۷۷۰؛ ساکما، ۹۷/۲۹۳/۲۱۹۸).

دامنهٔ بحران خشکسالی طی سال‌های ۱۳۴۲–۱۳۴۳ نیز در استان گسترش یافت. خشکسالی‌های متوالی در روستاهای اردستان، جرقویه، خوروبیابانک، شهرضا، کوهپایه و گلپایگان وضع اسفناکی به‌وجود آورده بود. استاندار ضمن اعلام نیاز به ۴–۵ هزار تن آرد، روغن و... پیشنهاد پیشین را تکرار کرد مبنی بر اینکه مواد غذایی را در مقابل انجام «لایروبی قنوات، ایجاد جاده‌های فرعی و سایر امور عمرانی به اصفهان حمل کنند تا هرچه زودتر با اشتغال ساکنین محل از پریشانی و پراکندگی آنان جلوگیری گردد» (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۳۳۹۹؛ ساکما، ۹۷/۲۹۳/۵۳۴۰). انتخاب این روش در آن زمان از سوی مسئولان استانی، راهکار کارآمد کاهش بیکاری با بهره‌گیری از نیروی کار کشاورز و رهایی او از وابستگی مطلق به بازده زمین بود. سید حسن مصطفوی نمایندهٔ نایین در مجلس شورای ملی نیز برخی مشکلات کشاورزان نایین و خور و بیابانک را از لحاظ نبودن آب آشامیدنی و زراعی و نیاز به تأمین اعتبار بلندمدت با بهرهٔ اندک برشمرد و به وزیر کشاورزی، سپهبد اسماعیل ریاحی اخطار داد: «اگر هرچه زودتر برای آن‌ها چاره‌ای نیندیشند، برای امرارمعاش به شهرهای مختلف رو آورده و دهات را برای همیشه خالی می‌کنند» (دورهٔ بیست‌ویکم مجلس شورای ملی، مذاکرات ۱۹ دی، ۱۳۴۲). سازمان برنامه نظر استاندار را پذیرفت و کمک‌های درخواست‌شده صرف انجام امور مختلف عمرانی در روستاها شد (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۳۳۹۹). چنانچه این برنامه تداوم می‌یافت، منشأ اثرات مفید و سازنده در روستاها بود. به گفتهٔ استاندار اصفهان، تمرکزگرایی اداری و اقتصادی از موانعی محسوب می‌شد که بر تعیین اولویت‌ها و تخصیص اعتبارات به استان‌ها اثر منفی می‌گذاشت و متصدیان امور در استان، در تصمیم‌گیری‌ها تأثیر چندانی نداشتند (اصفهان، ۱۳۵۲، ش ۳۷۵۱: ۴؛ ساکما، ۹۷/۲۹۳/۱۳۲۳؛ مرتضوی، ۱۳۸۳: ۲۱۷). به‌علت مشکلات عدیده‌ای که خشکسالی در این دو سال برای اصفهان ایجاد کرده بود، حسین معتمدی نمایندهٔ اصفهان در دورهٔ بیست‌ویکم مجلس شورای ملی دربارهٔ دلیل مطالعهٔ طولانی‌مدت و توقف اجرای طرح ساخت سد مخزنی در فریدن از سال ۱۳۳۰، از اسدالله علم، نخست‌وزیر وقت، توضیح خواست. هدف از ساخت این سد، ذخیرهٔ آب‌های

روان فصلی و آب‌رسانی به اراضی نجف‌آباد، شهرضا، سِده، رودشت و مورچه‌خورت بود (دورهٔ بیست‌ویکم مجلس شورای ملی، مذاکرات ۱۱ آذر، ۱۳۴۲).

به‌علت همجواری شهرضا با کویر، خشکسالی برای مدت مدیدی بر سر روستاهای آنجا، سایه افکنده بود و در سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶، مانند سال‌های گذشته بسیاری از مزارع به بیابان تبدیل شد (جمالی، ۲۵۳۵: ۳۶). روستاییان میرآباد شهرضا به‌علت خشک‌شدن قنات روستا با بحران بی‌آبی مواجه شدند. از طرفی فراهم‌کردن مخارج لایروبی قنات برای آن‌ها مقدور نبود و به فرماندار شهرضا اعلام کردند در صورت ادامهٔ کم‌آبی نمی‌توانند به زندگی در روستا ادامه دهند. آمارهای موجود نشان می‌دهد به‌تدریج جمعیت این روستا کاهش یافته است (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۲۰۵۲۵). کیان، نمایندهٔ شهرضا در مجلس شورای ملی، از عملکرد ضعیف ادارات دولتی در نادیده‌گرفتن موضوع، اتلاف وقت و تثبیت زندگی رقت‌بار کشاورزان شهرضا انتقاد کرد. بانک کشاورزی هم پس از آنکه نیمی از اراضی مزروعی، بایر و اهالی پراکنده شدند، مهلت وام را تا شش سال تمدید کرد. پاسخ وزیر آب و برق نیز به درخواست استاندار درمورد آب‌رسانی به شهرضا به‌دلیل هزینهٔ بسیار سنگین، مشکلات فنی و ممنوعه‌بودن حفر چاه در جنوب شهرضا منفی بود (ساکما،۳۷۰/۳۶۰؛ ساکما، ۹۷/۲۹۳/۴۱۸۵). در زمستان و اوایل بهار، بر اثر باران‌های فصلی، آب‌های روان در اراضی شهرضا جریان می‌یافت که به‌علت نبود سد، از منطقه خارج می‌شد و در فصل کاشت محصولات، کشاورزان با مشکل کم‌آبی مواجه بودند. به گفتهٔ رئیس ادارهٔ کشاورزی اصفهان، با تعمیر سد قتلقشاه واقع در روستای اسفرجان شهرضا، امکان آبگیری این سد و آبیاری اراضی شهرضا و مهیار وجود داشت (ساکما، ۲۳۰/۳۹۰۹۳).

نگاه اجمالی به برخی گزارش‌های بازمانده از وقوع و اثرات خشکسالی در روستاهای استان اصفهان در این دوره نشان می‌دهد یکی از مهم‌ترین علل مهاجرت روستاییان به شهرها، خشکسالی بود. می‌توان برنامهٔ عمرانی پنجم را صرف‌نظر از اینکه چقدر در اجرا با موفقیت و ظرفیت‌سازی همراه بود، یکی از برنامه‌های پیشرو در حوزهٔ مدیریت بحران دانست. در این برنامهٔ مدیریت آب و اولویت‌دادن به ذخیرهٔ آب با ساخت سدهای مخزنی به‌منظور آبیاری اراضی کشاورزی، جلوگیری از هدررفت و کنترل سیلاب‌ها و ممانعت از خشکسالی مدنظر قرار گرفت[۱].

۳-۲. سیل

در نواحی خشک، به‌علت پوشش گیاهی ناکافی و باران‌های شدید، سیل‌های سهمگین به‌وجود می‌آید. خشکسالی‌های متوالی نیز ظرفیت نفوذ آب در خاک را کاهش می‌دهد و موجب ازدیاد

۱. ر.ک: برنامهٔ عمرانی پنجم، ۱۳۵۲.

آب‌های روان به شکل جریان سطحی می‌شوند (خالدی، ۱۳۸۰: ۱۹۷–۱۹۸). این وضعیت تقریباً در بیشتر روستاهای اصفهان در دورهٔ پژوهش مشهود بوده است.

گزارش‌های متعدد از وضعیت سیل‌زدگی روستاهای اصفهان در دورهٔ پهلوی بیانگر پیامدهای زیان‌بار سیل است. در سال ۱۳۰۸، سیلاب طی دو نوبت به دهستان بادرود نطنز خسارات فراوانی وارد کرد. اهالی منطقه از نمایندگان مجلس شورای ملی خواستند به تقاضای احداث سیل‌بند و اعطای وام رسیدگی کنند؛ زیرا «به اندک عدم توجه، محل بلا سکنه خواهد شد». وزارت مالیه در پاسخ به نامهٔ رعایا نوشت: «روستاییان به بانک ملی، مراجعه نمایند» (شکایت رعایای بادرود نطنز از ویرانی سیل و تخریب قنوات، ۷/۱۴۳/۲۸/۲/۶۰: ۱۱ برگ). روستاییان تیدجان و قودجان گلپایگان در سال ۱۳۱۱، درحالی‌که خسارات مالی و جانی ناشی از سیل را متحمل شدند، ادارهٔ مالیه نیز آن‌ها را مجبور به پرداخت مالیات کرد. کشاورزان در اعتراض به این اقدام، شکایت‌نامه‌ای برای ادارهٔ حکومتی گلپایگان نوشتند: «اگر اقدام عاجلی از طرف اولیای دولت به عمل نیاید، باید جلای وطن اختیار کرده و به تکدی که نقص دولت است مشغول شوند» (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۱۷۶۱۴). وزارت مالیه برای شاکیان، تخفیف مالیاتی درنظر گرفت. در اثر شدت سیلاب سال ۱۳۱۴، قنات‌ها و سیل‌بند دهستان کچومثقال اردستان تخریب شدند و چون منطقه سیل‌خیز بود، اهالی از مسئولان خواستند که سیل‌بند را تعمیر کنند. تعدادی از اهالی پیش از دریافت پاسخ، از منطقه کوچ کردند. طبق قوانین وزارت داخله، لایروبی قنات‌ها برعهدهٔ مالکان بود و به آن‌ها توصیه شد برای دریافت قرضه به بانک مراجعه کنند (ساکما، ۲۹۱/۱۳۱۹). بروز سیل در سال ۱۳۲۷، عامل ویرانی فراوان و تلفات قابل‌توجهی در روستاهای برخوار از جمله علی‌آباد شد. ادارهٔ غله، یکصد تن گندم بین اهالی توزیع کرد و تأکید شورای کشاورزی اصفهان بر لزوم ساخت مسکن و تأمین آب مورد نیاز روستاییان با اعطای وام بلندمدت بود، اما وسعت ویرانی‌ها به اندازه‌ای بود که عده‌ای از اهالی این آبادی، محل اقامت خود را ترک کردند (تلگراف رعایای سیل‌زدهٔ روستاهای برخوار و درخواست مساعدت، ۱۵/۳۷/۹/۵/۳۹–۱۰۱۱: ۳۱ برگ).

گلپایگان از جمله مناطقی بود که در دورهٔ پهلوی، چندین نوبت با سیل و آسیب‌های آن روبه‌رو شد. روستاهای دُر و شورچهٔ گلپایگان نمونه‌هایی بودند که در سال ۱۳۲۸ گرفتار سیل شدند (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۲۱۸۷۲). بارندگی‌های شدید این سال، روستاهای آشجرد، تخماقلو و نماگرد فریدن را نیز به ویرانه تبدیل کرد. کمبود نان، ازبین‌رفتن محصول و منازل از یک طرف و پافشاری مأموران ادارهٔ غله برای وصول مالیات نیز بر مشکلات می‌افزود (شکایت رعایای دهکده‌های فریدن از خسارات سیل، ۱۵/۳۷/۹/۵/۳۹–۱۰۱۱: ۳۱ برگ).

بیشتر این سیلاب‌ها موجب تخریب زیرساخت‌های روستایی می‌شد. در سال ۱۳۳۲، گزارشی دربارهٔ تخریب شبکهٔ آب‌رسانی زیرزمینی چندین روستا در نواحی نایین و خور و بیابانک به فرمانداری رسید. در چنین شرایطی برخورداری از تسهیلات بانکی برای احیای قنات‌ها تابع مقررات خاصی بود و خرده‌مالکان تهیدست که فاقد املاک ثبتی بودند، نمی‌توانستند از اعتبارات بهره‌مند شوند (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۱۰۴۳۲). علاوه‌براین، از کشاورزی سنتی حمایت کافی نمی‌شد و اعتبار بانکی تخصیص‌یافته به آن بخش اندک بود (یگانه، ۱۳۹۹: ۲۶۸؛ مجیدی، ۱۳۸۰: ۱۵۴). بارندگی‌های طولانی در سال ۱۳۳۳، سیلاب بزرگی در روستاهای ماربین (ساکما، ۲۳۰/۵۶۳۳۱)؛ کوهپایه و فریدن به راه انداخت و بحران جدی برای ساکنان ایجاد کرد. به گفتهٔ همایی، حدود صد میلیون تومان به اصفهان خسارت وارد شد (همایی، ۱۳۹۵: ۷۱۷). اهالی روستاهای حسن‌آباد، فشارک، علی‌ابراهیم و... در کوهپایه با ارسال نامه‌های متعدد، به شرایط مرگبار خود اعتراض می‌کردند: «چنانچه توجهی نفرمایید، زارعین متواری و به مرگ تدریجی به این زندگانی ننگین در بیابان‌ها خاتمه خواهند داد» (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۱۶۰۱۹). استاندار در این رابطه به وزیر کشور پیشنهاد داد ده درصد عواید عمرانی از بزرگ مالکان وصول شود و مبلغ آن هم به مصرف بازسازی منازل برسد و از خرده‌مالکان فرودست به‌هیچ‌وجه عواید عمرانی آن سال و سال آینده دریافت نشود. همچنین هشدار داد چنانچه دولت با واگذاری وام‌های بلندمدت به خرده‌مالکان، در رفع خسارت‌ها کمک نکند، به‌زودی در شهرها ساکن و کشتزارها تخریب می‌شوند. بانک کشاورزی نیز به افراد دارای آب و ملک یا ضامن معتبر وام پرداخت کرد (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۱۶۰۱۹).

در سال ۱۳۳۵ بارندگی‌های شدید، مجدداً سیل ویرانگری را در تعداد زیادی از روستاها جاری کرد و از دهستان جرقویه تا مرداب گاوخونی پیش رفت (شفیعی، ۱۳۷۲: ۱۴۲). این سیل به‌دلیل اینکه ادارهٔ راه میمه برای تسطیح جاده، بستر رودخانه را با شن و سنگ پر کرده بود، خسارت و ویرانی فراوانی در روستاهای خسروآباد، قاسم‌آباد و کلوخ به‌جای گذاشت. بعضی روستاها چند روز در محاصرهٔ سیلاب بودند. گران‌مایه، شهردار میمه از بی‌اثربودن اخطارهای متوالی سال‌های پیش درمورد ایجاد حوضچه، پل و تغییرجهت‌دادن معبر سیل، از مدیران ادارهٔ راه به وزارت کشور شکایت کرد. جمعیت شیروخورشید سرخ با کمک‌های غذایی و پزشکی به امدادرسانی پرداخت و وزیر کشور به فرماندار کاشان دستور داد خانه‌سازی مجدد با رعایت حریم رودخانه انجام شود و ساخت سیل‌بند را در دستور کار قرار دهد. سازمان برنامه نیز موافقت کرد اعتباری برای ساخت مسکن به بنگاه عمران اختصاص یابد و نسبت به تعمیر قنات‌های خرده‌مالکان تهیدست فوراً اقدام کند (ساکما،

۹۷/۲۹۳/۲۳۵۷۵؛ معینیان، ۱۳۸۶: ۱۴۷). در سال ۱۳۳۷، بار دیگر سیل به روستاهای استهلک، امامزاده ابراهیم، غرقه و لالان گلپایگان خسارت وارد کرد (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۱۶۵۵۲).

وسعت سیلاب سال ۱۳۳۹، تخریب قنات‌ها و باغات روستای قمیشلوی شهرضا را به همراه داشت. جمعیت شیروخورشید سرخ خواربار و وسایل مورد نیاز را به روستاییان رساند و دولت با پرداخت وام پنج‌ساله به کشاورزان موافقت کرد (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۲۰۴۳۱). شهردار نایین در این سال با توجه به سابقهٔ سیل‌ها از ادارهٔ راه اصفهان خواست با بولدوزر و به هزینهٔ شهرداری، سیل‌بند نایین را تعمیر کند، اما به این درخواست، توجهی نشد. در سال ۱۳۴۲ نیز استاندار اصفهان به استناد گزارش شهردار نایین و برای حفاظت از جان و مال اهالی در برابر سیل، به مدیر ادارهٔ راه دستور داد تا با اعزام بولدوزر، سیل‌بند نایین را بازسازی کند. ادارهٔ راه به‌دلیل نامشخصی فرستادن بولدوزر را ناممکن اعلام کرد (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۱۱۴۵۴). سلسله‌مراتب دستگاه‌های دولتی در دورهٔ پهلوی به صورتی بود که مدیران مستقر در مراکز استان‌ها و ادارات تابع، مستقل از استاندار، پاسخگوی وزرا بودند و چارچوب مشخصی برای همکاری بین بخش‌ها در سطح منطقه‌ای وجود نداشت (هادی زنوز، ۱۳۸۹: ۲۵۹). در اردیبهشت ۱۳۴۵، قنات روستای مهرجان خور و بیابانک در اثر ورود سیلاب به مجاری آن مسدود شد. با وجود نامه‌های متعدد کشاورزان در ارتباط با خشک‌شدن محصول، نداشتن درآمد و اجبار به مهاجرت، بانک کشاورزی با گذشت پنج ماه همچنان در بازدید از محل و برآورد هزینهٔ خسارت‌ها تعلل می‌ورزید (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۱۰۸۸۲). این گریز از مسئولیت مدیران در سال‌های بعد نیز در این منطقه ادامه یافت. سیلاب، قنات‌های دهستان چوپانان و سیل‌بند خور و بیابانک را در سال ۱۳۵۴ ویران کرد. استاندار، ادارهٔ راه را موظف کرد برای مرمت سیل‌بند و دورکردن خطر از منطقه، یک دستگاه بولدوزر به همراه تانکر آب آشامیدنی اعزام کند. اما ادارهٔ راه به عذر مشغول‌بودن به ترمیم جادهٔ اصلی خور به نایین و نداشتن امکانات کافی، سه هفته امدادرسانی را به تأخیر انداخت (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۱۵۹۲). اگرچه پس از وقوع حوادث، نهادهای مربوط به یاری حادثه‌دیدگان می‌شتافتند و وضعیت بحرانی را ساماندهی می‌کردند، اقدامات ضروری و کمک‌های مالی و غذایی نمی‌توانست برای بلندمدت، جوابگوی نیازهای آسیب‌دیدگان در روستاهای پراکنده و متعدد باشد. این شرایط، انگیزهٔ مهاجرت را در روستاییان تقویت می‌کرد.

۳-۳. آفات گیاهی

روستاهای اصفهان در دورهٔ پهلوی غالباً در معرض انواع آفات گیاهی قرار داشتند و شرایط را به‌سمت بحران پیش می‌برد. سن گندم از آفات مهم کشتزارهای اصفهان در دورهٔ پهلوی بود. شرایط اقلیمی گرم و خشک اصفهان، موقعیت مناسبی برای فعالیت این حشره در بهار به‌وجود می‌آورد. در اثر

حملات ملخ و سن، مزارع به‌صورت بایر درمی‌آمد و با احتساب ضرری که آفت‌ها به بار می‌آوردند، عامل قحطی و فقر برای کشاورزان بود. در اساسنامهٔ تعاونی‌های کشاورزی تأکید شده بود این مؤسسات موظف‌اند در امور زراعی، تأمین آب، بذر و مبارزه با آفات به دهقانان یاری برسانند، اما تعاونی‌ها به‌دلیل محدودبودن امکانات مالی و کارشناسی، در انجام وظایف محول‌شده ناتوان بودند (بختیار، ۱۹۹۶: ۱۳۰؛ آموزگار، ۱۳۷۵: ۳۱۵، ۳۲۴).

در سال ۱۳۰۷ ادارهٔ دارایی اصفهان تلگرافی درمورد تهاجم سن به روستاهای استان، برای وزارت مالیه فرستاد. در این گزارش تأکید شد کشاورزان تنگدست قادر نیستند گندم را از سایر شهرها خریداری کنند. درنتیجه قیمت غله رو به افزایش گذاشته و سختی ارزاق موجب تفرقهٔ جمعیت و جان باختن تعدادی از مردم خواهد شد (ساکما، ۳۱۰/۴۵۳۵؛ اطلاعات، ۱۳۰۷، ش ۴۹۰: ۳). وزارت فواید عامه با مشاهدهٔ بحران قحطی از وزارت مالیه خواست تا اعتبار کافی برای مبارزه با آفات در بودجهٔ سال ۱۳۰۸ پیش‌بینی شود (اطلاعات، ۱۳۰۷، ش ۷۰۰: ۳). در سال ۱۳۰۹ ملخ‌ها محصول گندم کوهپایه را از بین بردند، اما ادارهٔ مالیه بدون درنظرگرفتن شرایط بحرانی، بر دریافت مالیات پیشین اصرار داشت. کشاورزان شاکی به ادارهٔ مالیه اطلاع دادند در صورت ادامهٔ این وضع «محل را ترک می‌کنند» (شکایت اهالی کوهپایهٔ اصفهان از آفت محصول، ۸/۱۹۵/۱۵/۱/۱۴–۱۰۱۱: ۶ برگ). آفت مهلک سن در مزارع روستاهای اطراف اصفهان در سال ۱۳۱۹ سبب قحطی گسترده شد. هرچند استاندار سعی کرد با صدور مجوز خرید گندم به قحطی خاتمه دهد، با وضعیت ناگوار پیش‌آمده برخی از دهقانان برای گریز از مرگ و بیکاری به شهرها پناه بردند (ساکما، ۲۶۰/۹۶۳؛ ساکما، ۲۹۱/۳۵۶۶؛ ساکما، ۲۹۱/۳۶۳۱).

در سال ۱۳۲۶ بروز آفت سن در بلوک لنجان، روستاهای برخوار و ماربین گزارش شده است (همایی، ۱۳۹۵: ۶۹۵). این آفت‌زدگی در سال ۱۳۲۷ در لنجان ادامه یافت و به چادگان هم سرایت کرد (ساکما، ۳۱۰/۶۳۹۸۱؛ ساکما، ۲۹۱/۳۴۸۰). کاهش قابل‌توجه جمعیت موجب رکود بخش عمده‌ای از فعالیت کشاورزی شد و با گسترش این بحران، صفوی نمایندهٔ اصفهان از ریاست مجلس شورای ملی خواست هرچه سریع‌تر بودجهٔ دفع آفات در دسترس وزارت کشاورزی قرار گیرد تا مشغول عملیات سم‌پاشی شود (دورهٔ پانزدهم مجلس شورای ملی، مذاکرات ۲ مرداد، ۱۳۲۷). هم‌زمان، آفت شته میوه‌ها، و آفت کرم محصول چغندر گلپایگان را نیز از بین برد. مدیر ادارهٔ کشاورزی گلپایگان در نامه‌ای به وزارت کشاورزی، از مدیریت ضعیف و بی‌نتیجه‌بودن درخواست‌ها از آن وزارتخانه انتقاد کرد و تصریح کرد تأمین احتیاجات، مانند دستگاه سم‌پاش نو، سموم لازم برای دفع آفت چغندر و درختان میوه، مبارزهٔ رایگان با آفات، اعزام مأمور فنی و اختصاص اعتبار موجب

تشویق اهالی و سکونت آن‌ها در روستاها می‌شود (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۱۵۱۹۲). آفت سن در سال ۱۳۲۸ همچنان در مزارع گندم چادگان و چنارود در فریدن باقی ماند (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۱۵۱۱).

ادارهٔ کشاورزی اصفهان در سال ۱۳۳۲ به پرورش حشرهٔ ضد سن پرداخت، اما وزارت کشاورزی مبارزه با آفات نباتی را به‌دلیل کمبود بودجه و نیز کمبود کارشناس به‌صورت دائمی پیگیری نمی‌کرد و عملیات ضد آفت، اثر چندانی نداشت (اطلاعات، ۱۳۳۲، ش ۸۳۳۷: ۵؛ ساکما، ۹۷/۳۳۹/۱۳۸۹). نخلستان‌های خور و بیابانک به مدت ده سال دچار آفت شده بود و نخلداران خسارت‌دیده به‌دلیل فقر شدید، از عهدهٔ تأمین هزینهٔ سم‌پاشی برنمی‌آمدند. در سال ۱۳۳۸ هم از برنامهٔ آفت‌زدایی ادارهٔ کشاورزی اصفهان استقبال نکردند. در منطقهٔ خور، درآمد نخلداران به فروش خرما بستگی داشت و به‌تدریج با از بین رفتن نخیلات، جمعیت منطقه هم کاهش یافت (حکمت یغمایی، ۱۳۶۹: ۲۶۱؛ ساکما، ۹۷/۲۹۳/۱۱۰۴۸). شایان ذکر است وزارت کشاورزی برای ورود سم از خارج و توزیع آن بین کشاورزان زمان زیادی در انتظار می‌ماند و محصولات کشاورزی در این فاصله از بین می‌رفت. از این‌رو مجلس شورای ملی، لایحهٔ تأسیس کارخانهٔ تولید سم را در سال ۱۳۴۲ تصویب کرد (دورهٔ بیست‌ویکم مجلس شورای ملی، مذاکرات ۱۹ دی، ۱۳۴۲). از آنجا که محصولات کشاورزی دستخوش خطرات طبیعی زیادی بود (طوفان، آفات، یخبندان و...)، ابتدا در دههٔ ۱۳۲۰ و پس از آن در برنامهٔ عمرانی پنجم[۱] برای نخستین بار به‌صورت رسمی به ایجاد صندوق بیمهٔ کشاورزی اشاره شده است (ساکما، ۲۴۰/۱۸۲۷۸). اعضای انجمن شهر اصفهان[۲] در سال ۱۳۵۵ به لزوم بیمهٔ محصولات کشاورزی و تأثیر آن بر پایداری جمعیت روستاها اشاره کرده‌اند، اما این قانون تا آن زمان هنوز اجرا نشده بود (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۱۹۸۳۳). سال‌های پایانی دههٔ ۱۳۵۰ تراکم آفت در اصفهان افزایش یافت و بیشترین اقدام مؤثر علیه آفات در سال ۱۳۵۶ صورت گرفت (کردوانی، ۱۳۸۰: ۱۱۱–۱۱۲). سیاست تحقیق و شناخت مسائل کشاورزی در برنامهٔ عمرانی پنجم، ارتباط مستقیمی با موضوع آثار مخاطرات طبیعی در تولید محصولات کشاورزی داشت. از جملهٔ این موارد می‌توان به مادهٔ تهیهٔ مرغوب‌ترین بذر و نهال سازگار با شرایط خاص مناطق مختلف کشور، شناخت آفات و بیماری‌های گیاهی و دامی اشاره کرد[۳]. به‌نظر می‌رسد با اینکه سازمان‌های مختلف تلاش می‌کردند اشتغال غیرکشاورزی برای کشاورزان فراهم کنند، در کاربست این سیاست، موفقیت چشمگیری

۱. با ایجاد صندوق بیمهٔ کشاورزی دولتی یا خصوصی می‌توان به‌تدریج موجبات بیمه محصولات عمده را در مقابل مخاطرات طبیعی و همگانی فراهم کرد (برنامهٔ عمرانی پنجم، ۱۳۵۲).

۲. انجمن شهر اصفهان، نهاد منتخب مردمی بود که به نمایندگی از طرف مردم در ادارهٔ امور محلی مشارکت و نظارت داشت. روزنامهٔ اصفهان، ۱۳۵۰ ش، ش ۲۵۵۱: ۱۰.

۳. ر.ک: برنامهٔ عمرانی پنجم، ۱۳۵۲ ش.

به‌دست نیامد. گواه این ادعا هم آمار جمعیت روستایی استان اصفهان است که از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۵ روند کاهشی داشت. تحلیل آمار مهاجرت‌های بین‌استانی در سرشماری سال ۱۳۵۵ نشان می‌دهد از ۲۳ استان کشور، رتبهٔ پنجم از استان‌های مهاجرفرست و بالاترین رقم در مهاجرت از روستاها به استان اصفهان اختصاص داشته است (زنجانی، ۱۳۹۴: ۹۴؛ ۱۱۲ اسنادی از مهاجرت داخلی در ایران، ۱۳۹۰: ۴۲۵).

جدول ۱. سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان‌های استان اصفهان ۱۳۳۵-۱۳۵۵

نام شهرستان	سال ۱۳۳۵[1]	سال ۱۳۴۵[2]	سال ۱۳۵۵[3]
	درصد جمعیت روستایی	درصد جمعیت روستایی	درصد جمعیت روستایی
اردستان	۸۵/۸۳	۸۴/۹	۶۷/۹
اصفهان	۵۹	۴۸	۳۷
سمیرم	۹۴	۶۸/۳	۶۷/۹

۱. ر.ک: وزارت کشور (۱۳۳۵). گزارش مشروح حوزه‌های سرشماری (اردستان، ص ۳، اصفهان، ص ۳، شهرضا، ص ۳، فریدن، ص ۳، گلپایگان، ص ۳، نایین، ص ۳، نجف‌آباد، ص ۳).

۲. سازمان برنامه و بودجه (۱۳۴۵). سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان اردستان، ج ۲۱، تهران: مرکز آمار ایران، ص ۱. سازمان برنامه و بودجه (۱۳۴۵). سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان سمیرم. ج ۱۷، تهران: مرکز آمار ایران، ص ۱. سازمان برنامه و بودجه (۱۳۴۵). سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان شهرضا. ج ۱۹، تهران: مرکز آمار ایران، ص ۱. سازمان برنامه و بودجه (۱۳۴۵). سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان فریدن. ج ۲۳، تهران: مرکز آمار ایران، ص ۱. سازمان برنامه و بودجه (۱۳۴۵). سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان گلپایگان. ج ۱۶، تهران: مرکز آمار ایران، ص ۱. لنجان در سال‌های ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵ ش، شهرستان نبوده و تغییرات بین دو سرشماری، انجام نشده است. سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۵). سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان لنجان. تهران: مرکز آمار ایران، ص ۱. سازمان برنامه و بودجه (۱۳۴۵). سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان نایین. ج ۱۸، تهران: مرکز آمار ایران، ص ۱. سازمان برنامه و بودجه (۱۳۴۵). سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان نجف‌آباد. ج ۲۰، تهران: مرکز آمار ایران، ص ۱. شهرستان نطنز در سرشماری سال ۱۳۳۵ ش، جزو حوزهٔ کاشان بوده است و سرشماری مجزا ندارد. سازمان برنامه و بودجه (۱۳۴۵). سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان نطنز. ج ۱۵، تهران: مرکز آمار ایران، ص ۱.

۳. سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۵). سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان اردستان. تهران: مرکز آمار ایران، ص ۱. سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۵). سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان اصفهان. تهران: مرکز آمار ایران، ص ۱. سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۵). سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان سمیرم. تهران: مرکز آمار ایران، ص ۱. سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۵). سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان شهرضا. تهران: مرکز آمار ایران، ص ۱. سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۵). سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان فریدن. تهران: مرکز آمار ایران، ص ۱. سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۵). سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان گلپایگان. تهران: مرکز آمار ایران، ص ۱. سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۵). سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان نایین. تهران: مرکز آمار ایران، ص ۱. سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۵). سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان نجف‌آباد. تهران: مرکز آمار ایران، ص ۱. سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۵). سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان نطنز. تهران: مرکز آمار ایران، ص ۱.

نام شهرستان	سال ۱۳۳۵[1]	سال ۱۳۴۵[2]	سال ۱۳۵۵[3]
	درصد جمعیت روستایی	درصد جمعیت روستایی	درصد جمعیت روستایی
شهرضا	۷۰/۱۹	۵۳/۲	۴۰/۸
فریدن	۹۷/۱	۹۲/۷	۹۱/۲
گلپایگان	۸۹/۴۱	۵۶/۳	۵۴
لنجان	–	–	۴۹/۳
نایین	۸۶/۱۵	۸۵/۴	۷۴/۷
نجف‌آباد	۶۲/۳۹	۴۲/۹	۴۲/۶
نطنز	–	۸۴/۸	۶۳/۲

جدول ۲. توزیع جمعیت روستایی در دهستان‌ها–روستاهای استان اصفهان ۱۳۳۵–۱۳۵۵[1]

شهرستان–دهستان	روستا–دهستان	سال ۱۳۳۵	سال ۱۳۴۵	سال ۱۳۵۵
		تعداد جمعیت	تعداد جمعیت	تعداد جمعیت
شهرستان اردستان	دهستان کچومثقال	۱۵۰۸	۱۳۰۲	۹۳۰
دهستان برخوار (اصفهان)	کل جمعیت	۶۰۸۷۲	۳۳۷۹۵	۳۱۴۸۶
	علی‌آباد	۹	۴۵	خالی از سکنه
بخش خوروبیابانک (نایین)	کل جمعیت	۱۳۴۹۰	۱۲۹۴۸	۷۷۷۱
	دهستان چوپانان	۷۷۵	۱۲۴۶	۱۳۶۶
	مهرجان	۶۷۱	۶۶۳	۶۵۷
دهستان رودشت (اصفهان)	کل جمعیت	۸۹۱۰	۱۹۶۴۸	۱۰۹۴۳
	باقرآباد	۱۳۰	۱۸۰	خالی از سکنه
	خویا	۲۱	۷۸	۶۵
	سیان	۲۰۳	۳۵۵	۳۱۷
	فیض‌آباد	۹۹	۱۴۰	۱۶۶
	هرند	۳۸۴۰	۳۳۶۹	۲۶۰۳

۱. ر.ک: وزارت کشور (۱۳۳۵). گزارش مشروح حوزه‌های سرشماری (اردستان، ص ۳، اصفهان، ص ۳–۷، شهرضا، ص ۲، فریدن، ص ۱، گلپایگان، ص ۳، نایین، ص ۴، نجف‌آباد، ص ۳).

سازمان برنامه و بودجه (۱۳۴۵). فرهنگ آبادی‌های کشور، استان اصفهان. ج ۷، تهران: مرکز آمار ایران، ص ۱–۴۹. سازمان برنامه و بودجه (۱۳۴۵). فرهنگ آبادی‌های کشور، استان اصفهان، ج ۸، تهران: مرکز آمار ایران، ص ۱–۲۴. سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۵). فرهنگ آبادی‌های کشور، استان اصفهان. ج ۲، تهران: مرکز آمار ایران، ص ۶–۱۰۵. فرهنگ جغرافیایی ایران (۱۳۲۹). زیر نظر علی رزم‌آرا. ج ۳. بی‌جا: انتشارات دایره جغرافیایی ستاد ارتش، ص ۳۸، ۲۰۹، ۲۴۱، ۲۹۶. فرهنگ جغرافیایی ایران (۱۳۳۰). زیر نظر علی رزم‌آرا. ج ۶. بی‌جا: انتشارات دایرهٔ جغرافیایی ستاد ارتش، ص ۶، ۹۵، ۱۵۲، ۲۳۸، ۲۶۳، ۲۸۴، ۳۲۶. فرهنگ جغرافیایی ایران (۱۳۳۲). زیر نظر علی رزم‌آرا. ج ۱۰. بی‌جا: انتشارات دایرهٔ جغرافیایی ستاد ارتش، ص ۶، ۱۳، ۶۱، ۶۶، ۱۰۷، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۹۹، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۷۶، ۴۹۱.

شهرستان-دهستان	روستا-دهستان	سال ۱۳۳۵	سال ۱۳۴۵	سال ۱۳۵۵
شهرستان شهرضا	دهک	۳۱۱	۳۵۱	۳۵
	قمیشلو	۲۳۶۰	۱۲۰۴	۱۵۲۵
	ماران	۳۱۱	۱۷۴	۱۳۷
	مسینه	۳۹۲	۲۷۹	۱۷۷
	میرآباد	۲۵۸	۲۴۴	۲۱۸
	یحی‌آباد	۲۲۴	۱۸۲	۱۳۲
شهرستان فریدن	آشجرد	۴۲۰	۵۳۴	۷۰۹
	تخماقلو	۱۲۲۷	۷۳۰	۹۵۱
	دهستان چادگان	۳۶۸۷۵	۳۶۳۳۲	۳۶۰۸۲
	دهستان چنارود	۱۱۰۴۷	۷۷۰۴	۸۲۹۳
	نماگرد	۲۷۲۹	۹۱۲	۶۵۲
دهستان کرون (نجف‌آباد)	کل جمعیت	۳۲۶۳۲	۲۶۵۲۲	۲۵۶۰۷
	آران	۱۵۸۲	۱۳۳۶	۱۲۷۳
	اسفیدواجان	۲۷۵۳	۲۲۰۸	۲۱۱۵
دهستان کوهپایه (اصفهان)	کل جمعیت	۳۳۲۰	۲۲۴۲	۲۰۱۳
	حسن‌آباد	۱۹	۶	خالی از سکنه
	شریف‌آباد	۱۸۱	۱۰	۲
	علون‌آباد	۷۶۷	۷۹۷	۷۱۶
	فشارک	۷۴۵	۸۱۵	۳۱۵
	مزرعهٔ علی‌ابراهیم	۵۶	۲	۶۳
شهرستان گلپایگان	استهلک	۴۴	۷۹	۶۴
	تیدجان	۱۳۰۰	۹۹۷	۷۳۶
	دُر	۸۶۰	۱۰۲۶	۷۷۵
	شورچه	۵۲۸	۲۶۴	۲۵۴
	غرقه	۲۵۷	۳۳۶	۳۲۳
	قودجان	۱۹۰۰	۱۶۱۸	۱۴۷۶
	لالان	۱۱۴	۱۴۹	۹۹
دهستان ماربین (اصفهان)		۴۴۰۰۰	۳۳۵۴۴	۲۷۳۳۹
دهستان میمه (اصفهان)	کل جمعیت	۱۷۰۰۰	۱۴۱۱۶	۱۶۶۱۳
	خسروآباد	۵۱۹	۴۰۸	۴۰۰
	سلیمانیه	–	۳۴	۳۰
	قاسم‌آباد	۲۰۰	۱۱۵	۶۱
	کلوخ	۵۰	۶۷	۷۶
شهرستان نطنز	دهستان بادرود	۸۴۰۰	۷۷۷۲	۴۸۱۶

جدول ۳. میانگین بارندگی شهرستان اصفهان ۱۳۲۹-۱۳۵۷[۱]

نام ایستگاه هواشناسی	سال	مجموع بارندگی ۲۴ ساعته
شهرستان اصفهان	۱۳۲۹	۹۴/۴
	۱۳۳۰	۱۲۴/۴۴
	۱۳۳۱	۱۴۴/۳
	۱۳۳۲	۳۳۸/۸۱
	۱۳۳۳	۱۲۰/۴۱
	۱۳۳۴	۱۷۴/۵۴
	۱۳۳۵	۲۱۵/۲۳۹
	۱۳۳۶	۶۵/۳
	۱۳۳۷	۶۸/۳۵
	۱۳۳۸	۴۰/۲۸
	۱۳۳۹	۱۲۱/۳
	۱۳۴۰	۸۷/۳۳
	۱۳۴۱	۴۸/۳
	۱۳۴۲	۶۶/۸
	۱۳۴۳	۵۶/۴۷
	۱۳۴۴	۹۲/۹۷
	۱۳۴۵	۷۷/۸۲
	۱۳۴۶	۱۵۶/۸۹
	۱۳۴۷	۱۱۰/۱
	۱۳۴۸	۱۱۷/۷
	۱۳۴۹	۱۲۷/۲۳
	۱۳۵۰	۱۴۸/۶۶
	۱۳۵۱	۴۹/۴
	۱۳۵۲	۱۶۹/۹۱
	۱۳۵۳	۱۴۴/۱۸
	۱۳۵۴	۱۶۸/۳۳
	۱۳۵۵	۱۴۸/۳۵
	۱۳۵۶	۱۱۷/۳۳
	۱۳۵۷	۱۸۲/۳۷
میانگین کل بارندگی		۱۲۳/۲۷

۱. منبع: ادارهٔ کل هواشناسی استان اصفهان

جدول ۴. میزان بارندگی دهستان جرقویه ۱۳۴۶–۱۳۵۵[۱]

نام ایستگاه هواشناسی	سال	مجموع بارندگی ۲۴ ساعته
جرقویه (پیکان)	۱۳۴۶	۷۱/۸
	۱۳۴۸	۳۷/۵
	۱۳۴۹	۴۹
	۱۳۵۰	۴۸
	۱۳۵۱	۵۰
	۱۳۵۳	۹۷
	۱۳۵۴	۵۴
	۱۳۵۵	۱۱۶/۵
میانگین کل بارندگی		۶۵/۴۷۵

جدول ۵. میزان بارندگی دهستان خوروبیابانک ۱۳۴۶–۱۳۵۷[۲]

نام ایستگاه هواشناسی	سال	مجموع بارندگی ۲۴ ساعته
خوروبیابانک (بیاضیه)	۱۳۴۶	۲۴۶/۶
	۱۳۴۷	۱۳۳/۲
	۱۳۴۸	۱۶۴
	۱۳۵۲	۱۱۶

۱. ر.ک: وزارت کشور (۱۳۳۵). گزارش مشروح حوزه‌های سرشماری (اردستان، ص ۳، اصفهان، ص ۷–۳، شهرضا، ص ۲، فریدن، ص ۱، گلپایگان، ص ۳، نایین، ص ۴، نجف‌آباد، ص ۳).

سازمان برنامه و بودجه (۱۳۴۵). فرهنگ آبادی‌های کشور، استان اصفهان. ج ۷، تهران: مرکز آمار ایران، ص ۱–۴۹. سازمان برنامه و بودجه (۱۳۴۵). فرهنگ آبادی‌های کشور، استان اصفهان، ج ۸، تهران: مرکز آمار ایران، ص ۱–۲۴. سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۵). فرهنگ آبادی‌های کشور، استان اصفهان. ج ۲، تهران: مرکز آمار ایران، ص ۶–۱۰۵. فرهنگ جغرافیایی ایران (۱۳۲۹). زیر نظر علی رزم‌آرا. ج ۳. بی‌جا: انتشارات دایره جغرافیایی ستاد ارتش، ص ۳۸، ۲۰۹، ۲۴۱، ۲۹۶. فرهنگ جغرافیایی ایران (۱۳۳۰). زیر نظر علی رزم‌آرا. ج ۶. بی‌جا: انتشارات دایرهٔ جغرافیایی ستاد ارتش، ص ۹۵، ۱۵۲، ۲۳۸، ۲۶۳، ۲۸۴، ۳۲۶. فرهنگ جغرافیایی ایران (۱۳۳۲). زیر نظر علی رزم‌آرا. ج ۱۰. بی‌جا: انتشارات دایرهٔ جغرافیایی ستاد ارتش، ص ۶، ۱۳، ۶۱، ۶۶، ۱۰۷، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۹۹، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۷۶، ۴۹۱.

۲. ر.ک: وزارت کشور (۱۳۳۵). گزارش مشروح حوزه‌های سرشماری (اردستان، ص ۳، اصفهان، ص ۷–۳، شهرضا، ص ۲، فریدن، ص ۱، گلپایگان، ص ۳، نایین، ص ۴، نجف‌آباد، ص ۳).

سازمان برنامه و بودجه (۱۳۴۵). فرهنگ آبادی‌های کشور، استان اصفهان. ج ۷، تهران: مرکز آمار ایران، ص ۱–۴۹. سازمان برنامه و بودجه (۱۳۴۵). فرهنگ آبادی‌های کشور، استان اصفهان، ج ۸، تهران: مرکز آمار ایران، ص ۱–۲۴. سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۵). فرهنگ آبادی‌های کشور، استان اصفهان. ج ۲، تهران: مرکز آمار ایران، ص ۶–۱۰۵. فرهنگ جغرافیایی ایران (۱۳۲۹). زیر نظر علی رزم‌آرا. ج ۳. بی‌جا: انتشارات دایره جغرافیایی ستاد ارتش، ص ۳۸، ۲۰۹، ۲۴۱، ۲۹۶. فرهنگ جغرافیایی ایران (۱۳۳۰). زیر نظر علی رزم‌آرا. ج ۶. بی‌جا: انتشارات دایرهٔ جغرافیایی ستاد ارتش، ص ۹۵، ۱۵۲، ۲۳۸، ۲۶۳، ۲۸۴، ۳۲۶. فرهنگ جغرافیایی ایران (۱۳۳۲). زیر نظر علی رزم‌آرا. ج ۱۰. بی‌جا: انتشارات دایرهٔ جغرافیایی ستاد ارتش، ص ۶، ۱۳، ۶۱، ۶۶، ۱۰۷، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۹۹، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۷۶، ۴۹۱.

نام ایستگاه هواشناسی	سال	مجموع بارندگی ۲۴ ساعته
خوروبیابانک (بیاضیه)	۱۳۵۳	۵۶
	۱۳۵۵	۹۱/۵
	۱۳۵۷	۱۱۴
میانگین کل بارندگی		۱۳۱/۶۱۴۳

جدول ۶. میزان بارندگی شهرستان شهرضا ۱۳۴۶-۱۳۵۷

نام ایستگاه هواشناسی	سال	مجموع بارندگی ۲۴ ساعته
شهرضا (مهیار)	۱۳۴۶	۱۵۸/۵
	۱۳۴۷	۱۴۰/۷
	۱۳۴۸	۱۲۷/۴
	۱۳۴۹	۱۵۴/۶
	۱۳۵۰	۱۳۶/۹
	۱۳۵۲	۱۵۸/۶
	۱۳۵۳	۱۲۸/۷
	۱۳۵۴	۱۳۱/۳
	۱۳۵۵	۱۳۰/۴
	۱۳۵۶	۱۲۳
	۱۳۵۷	۱۲۰/۲
میانگین کل بارندگی		۱۳۷/۲۸۳۶

جدول ۷. میزان بارندگی دهستان چادگان ۱۳۵۴-۱۳۵۵

نام ایستگاه هواشناسی	سال	مجموع بارندگی ۲۴ ساعته
فریدن (چادگان)	۱۳۵۴	۱۵۳/۵
	۱۳۵۵	۲۲۶
میانگین کل بارندگی		۱۸۹/۷۵

جدول ۸. میزان بارندگی شهر داران ۱۳۵۴-۱۳۵۷

نام ایستگاه هواشناسی	سال	مجموع بارندگی ۲۴ ساعته
داران (کلبعلی)	۱۳۵۴	۳۶۱/۴
	۱۳۵۵	۴۲۴/۴
	۱۳۵۶	۲۸۶/۸
	۱۳۵۷	۲۵۲/۷
میانگین کل بارندگی		۳۳۱/۳۲۵

جدول ۹. میزان بارندگی فلاورجان ۱۳۴۴-۱۳۵۷

نام ایستگاه هواشناسی	سال	مجموع بارندگی ۲٤ ساعته
فلاورجان (طاد)	۱۳۴۴	۱۳۰/۳

نام ایستگاه هواشناسی	سال	مجموع بارندگی ۲٤ ساعته
	۱۳۴۵	۹۸/۸
	۱۳۴۶	۱۶۴/۴
	۱۳۴۷	۱۷۹/۱
	۱۳۴۸	۱۵۶/۲
	۱۳۴۹	۱۵۹/۵
	۱۳۵۰	۱۷۲
	۱۳۵۱	۷۱
	۱۳۵۲	۱۷۵
	۱۳۵۳	۱۷۱/۵
	۱۳۵۴	۲۳۴
	۱۳۵۵	۱۸۱/۵
	۱۳۵۶	۱۴۶
	۱۳۵۷	۱۷۰/۲
میانگین کل بارندگی		۱۵۷/۸۲۱۴۳

جدول ۱۰. میزان بارندگی دهستان کوهپایه ۱۳۴۴-۱۳۵۶

نام ایستگاه هواشناسی	سال	مجموع بارندگی ۲۴ ساعته
کوهپایه	۱۳۴۴	۱۴۷/۲
	۱۳۴۵	۸۲/۸
	۱۳۴۶	۸۱
	۱۳۴۷	۵۵
	۱۳۴۸	۵۴/۵
	۱۳۴۹	۳۴
	۱۳۵۰	۵۲
	۱۳۵۱	۲۴
	۱۳۵۲	۱۲۹
	۱۳۵۳	۴۹
	۱۳۵۴	۴۰
	۱۳۵۵	۵۹/۵
	۱۳۵۶	۳۸/۵
میانگین کل بارندگی		۶۵/۱۱۵۳۸

جدول ۱۱. میزان بارندگی شهرستان لنجان ۱۳۴۴-۱۳۵۷

نام ایستگاه هواشناسی	سال	مجموع بارندگی ۲۴ ساعته
لنجان (کلیشاد رخ)	۱۳۴۴	۳۰۷

نام ایستگاه هواشناسی	سال	مجموع بارندگی ۲۴ ساعته
لنجان (کلیشاد رخ)	۱۳۴۵	۲۳۲/۵
	۱۳۴۶	۳۳۸
	۱۳۴۷	۳۲۹
	۱۳۴۸	۳۶۴
	۱۳۴۹	۲۵۹/۵
	۱۳۵۰	۲۷۲/۸
	۱۳۵۱	۲۰۲
	۱۳۵۲	۲۵۵/۵
	۱۳۵۳	۲۷۲
	۱۳۵۴	۳۸۵/۵
	۱۳۵۵	۴۳۰/۴
	۱۳۵۶	۲۹۰/۸
	۱۳۵۷	۲۸۰/۴
میانگین کل بارندگی		۳۰۱/۳۸۵۷

جدول ۱۲. میزان بارندگی شهرستان نجف‌آباد ۱۳۴۶-۱۳۵۷

نام ایستگاه هواشناسی	سال	مجموع بارندگی ۲۴ ساعته
نجف‌آباد (کردعلیا)	۱۳۴۶	۳۹۲/۱
	۱۳۴۷	۵۱۶/۵
	۱۳۴۸	۲۵۴/۲
	۱۳۴۹	۳۲۹/۸
	۱۳۵۰	۳۵۸/۵
	۱۳۵۱	۲۵۶/۶
	۱۳۵۲	۲۷۶/۸
	۱۳۵۳	۳۶۴/۲
	۱۳۵۴	۳۹۶/۴
	۱۳۵۵	۵۴۷/۹
	۱۳۵۶	۲۹۲/۴
	۱۳۵۷	۲۹۹/۳
میانگین کل بارندگی		۳۵۷/۵۸۳۳

جدول ۱۳. میزان بارندگی شهر همایونشهر ۱۳۴۶-۱۳۵۷

نام ایستگاه هواشناسی	سال	مجموع بارندگی ۲۴ ساعته
همایونشهر (اسفریز)	۱۳۴۶	۱۵۷/۳
	۱۳۴۷	۱۵۷

نام ایستگاه هواشناسی	سال	مجموع بارندگی ۲۴ ساعته
همایونشهر (اسفریز)	۱۳۴۹	۱۲۲/۲
	۱۳۵۰	۲۱۶/۶
	۱۳۵۲	۱۵۶/۸
	۱۳۵۳	۱۳۷/۳
	۱۳۵۴	۱۴۶/۷
	۱۳۵۵	۱۲۶/۵
	۱۳۵۶	۱۲۹/۳
	۱۳۵۷	۱۵۸/۷
میانگین کل بارندگی		۱۵۰/۸۴

این اعداد گویای میانگین پایین بارش در اصفهان است؛ عاملی که خشکسالی‌های پیوسته، بازتاب مهم آن محسوب می‌شود. در سال‌هایی که استان با بحران‌های طبیعی درگیر بود، تلاش مسئولان به دریافت اعتبارات بانکی، مواد غذایی و تخفیف مالیاتی معطوف بود. اگرچه این اقدامات لازم و حیاتی بود، حفظ و پایداری جمعیت در روستاها به برنامه‌ریزی‌های بلندمدت روستایی نیاز داشت.

۴. نتیجه‌گیری

روستاهای استان اصفهان در دورهٔ پهلوی به‌علت ضعف بنیهٔ مالی و نداشتن امکانات، در مواجهه با حوادث طبیعی آسیب‌پذیر بود. دولت با توجه به هزینه‌های سنگین جبران خسارت در برنامهٔ عمرانی پنجم (۱۳۵۲)، ضرورت پیشگیری و آمادگی در برابر مخاطرات طبیعی را به‌عنوان یک حلقهٔ اجتناب‌ناپذیر در برنامه‌های توسعه‌ای پذیرفت. از سوی دیگر انواع محدودیت‌های اعتباری، فنی و نارسایی‌های ساختار اداری موجب شد تأثیرات متوالی و پایدار این بحران‌ها مانند قحطی، فقر و بیکاری همواره زندگی روستاییان را تهدید کند. مقامات مسئول استانی نیز در مقابله با بحران‌های طبیعی، شیوه‌های مقطعی و براساس ضرورت زمان و مکان را دنبال می‌کردند که نتیجهٔ مثبت و بلندمدتی نداشت؛ بنابراین چرایی مهاجرت روستاییان اصفهان را باید در تداوم این مسائل جست‌وجو کرد. سرانجام حوادث طبیعی جمعیت روستاها و بازدهی بخش کشاورزی را کاهش داد و تعادل اجتماعی میان شهرها و روستاها را بر هم زد. این عدم توازن که ابتدا با کاهش محسوس ساکنان روستاهای اصفهان همراه بود، به‌تدریج با کم‌رنگ‌شدن نقش روستاییان در تولید محصولات اساسی همراه شد؛ موضوعی که به ناکارآمدی برنامه‌های توسعه در این دوره افزود و وابستگی به خارج را در تأمین کالاهای اساسی تشدید کرد.

منابع

آگهی درمورد دفع سن در استان دهم (۱۳۳۱). شناسهٔ سند ۹۷/۳۳۹/۱۳۸۹، ۱ برگ، ۳۳۹/۱/۲۵.

آموزگار، جهانگیر (۱۳۷۵). *فراز و فرود دودمان پهلوی*. ترجمهٔ اردشیر لطفعلیان. بی‌جا: مرکز ترجمه و نشر کتاب.

ادارهٔ کل هواشناسی استان اصفهان.

اعتراض به تشخیص مازاد گندم، صدور جواز حمل غله و تهیهٔ بذر، آفات نباتی (۱۳۱۹). شناسهٔ سند ۲۹۱/۳۵۶۶، ۳۲۳ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۲/۲۳.

اعطای وام گندم به کشاورزان و خرده‌مالکان نایین (۱۳۳۷). شناسهٔ سند ۲۳۰/۲۹۲۱۲، ۱۹ برگ، شمارهٔ پرونده ۴۵۱۵۷۴۰.

اعظام قدسی، حسن (۱۳۴۲). *خاطرات من*. جلد ۲. بی‌جا: حیدری.

اهداف اساسی برنامهٔ عمرانی پنجم در زمینهٔ عمران روستایی (۱۳۵۲). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۱۳۲۳، ۱۲ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۹۳/۱/۱۳۲۳.

بختیار، شاپور (۱۹۹۶). *خاطرات شاپور بختیار*. ویراستار حبیب لاجوردی. بی‌جا: مرکز مطالعات خاورمیانهٔ دانشگاه هاروارد.

بخشنامه‌ها (۱۳۴۰). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۲۱۹۸، شمارهٔ پرونده ۲۹۳/۱/۲۱۹۸.

برقی، حمید، قنبری، یوسف و حجاریان، احمد (۱۳۹۰). تحلیل درجهٔ توسعه‌یافتگی شهرستان‌های استان اصفهان در شاخص‌های عمدهٔ بخش کشاورزی. مجلهٔ *پژوهش و برنامه‌ریزی شهری*، ۴، ۱۱۳-۱۲۸.

بروز خشکسالی در بلوک عربستان گلپایگان (۱۳۲۷). شناسهٔ سند ۳۱۰/۳۸۷۹، ۶ برگ.

تاجزاده، میر امین (۱۳۹۸). *تمرکزگرایی در مهاجرت*. تهران: جامعه‌شناسان و روش‌شناسان.

تقاضای اهالی دهات اردستان از حکومت جهت مساعدت به‌علت جاری‌شدن سیل (۱۳۱۴). شناسهٔ سند ۲۹۱/۱۳۱۹، ۲۷ برگ، شمارهٔ پرونده ۵/۷۸.

تقاضای نمایندهٔ مجلس و کشاورزان منطقهٔ شهرضا مبنی بر بررسی امکانات تهیهٔ آب برای آنجا (۱۳۴۶). شناسهٔ سند ۳۷۰/۳۶۰، ۱۹ برگ، شمارهٔ پرونده ۳/۶۳۴.

تلگراف رعایای سیل‌زده روستاهای برخوار و درخواست مساعدت از مقامات، ۱۵/۳۷/۹/۵/۳۹-۱۰۱۱.

جاری‌شدن سیل در روستای چوپانان انارک (۱۳۵۴). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۱۵۹۲، ۲۰ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۹۳/۱/۱۵۹۲.

جلوگیری از مهاجرت کشاورزان نایین (۱۳۳۸). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۱۱۱۲۸، ۳۰ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۹۳/۱/۵۰۱.

جمالی، مسیح‌الله (۲۵۳۵). *تاریخ شهرضا*. اصفهان: ثقفی.

حکمت یغمایی، عبدالکریم (۱۳۶۹). *بر ساحل کویر نمک*. بی‌جا: توس.

حیدری نجات، علی (۱۳۹۸). *دولت و مقابله با حوادث طبیعی در یکصد و ده سال گذشته*. یزد: یادداشت نو.

خالدی، شهریار (۱۳۸۰). *بلایای طبیعی*. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

خسارات وارده از سیل (۱۳۳۳). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۱۶۰۱۹، ۱۶۵ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۹۳/۱/۹۹۸.

در خصوص کمک‌های مالی و توزیع اجناس و خواروبار و عمران جهت روستاهای استان‌ها و خلاصهٔ احتیاجات دهات (۱۳۴۲). *شناسهٔ سند* ۹۷/۲۹۳/۳۳۹۹، ۴۰۲ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۹۳/۱/۳۳۹۹.

در خصوص کنترل دقیق مسافرت روستاییان قراء شهرضا به مرکز (۱۳۳۵). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۲۲۱، ۴ برگ، شمارهٔ پرونده ۳۶۴/۱/۱۰.

درخواست ارسال غله به گلپایگان به‌دلیل خشکسالی و کمبود (۱۳۴۳). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۵۳۴۰، ۵ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۹۳/۱/۲۰۲.

درخواست اصلاح حوضه‌های آبخور زاینده‌رود (۱۳۰۷). شناسهٔ سند ۳۱۰/۶۴۷۳۶، ۶ برگ، شمارهٔ پرونده ۱۱۸۰۰۹/۱۱۹۴.

درخواست دفع آفت سن در اراضی کشاورزی لنجان (۱۳۲۶). شناسهٔ سند ۳۱۰/۶۳۹۸۱، ۳ برگ، شمارهٔ پرونده ۱۱۸۰۰۳/۴۴۰.

درخواست رسیدگی به مسئلهٔ کم‌آبی روستای میرآباد شهرضا (۱۳۴۶). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۴۱۸۵، ۳ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۹۳/۱/۴۱۸۵.

درمورد طرح شمارهٔ ۲۲۰ امور عام‌المنفعه مربوط به سیل‌بند نایین (۱۳۴۲). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۱۱۴۵۴، ۱۰ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۹۳/۱/۵۱۳.

دستور وزارت داخله برای اهالی اصفهان و توابع مبنی بر کشت و کار طبق سهم حقابه و خودداری از کشت محصولات پرمصرف آب (۱۳۱۱). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۲۸۵۱۲، ۱ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۹۳/۱/۲۷۶۲.

دفع آفات نباتی و شیوع امراض (۱۳۲۷). شناسهٔ سند ۲۹۱/۳۴۸۰، ۱۹ برگ، شمارهٔ پرونده ۱۸/۴۲.

راجع به جلوگیری از عزیمت بیکاران به خوزستان (۱۳۳۰). شناسهٔ سند ۹۷/۳۶۴/۸۵۷، ۱ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۶۴/۱/۲۷.

راجع به جلوگیری از هجوم بیکاران شهرستان‌ها به تهران (۱۳۳۷). شناسهٔ سند ۹۷/۲۶۰/۲۳۳، ۳ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۶۰/۱/۲۳.

ربانی، رسول و علیزاده اقدم، محمدباقر (۱۳۹۲). *حاشیه‌نشینی شهری*. اصفهان: دانشگاه اصفهان.

رسیدگی به خسارات وارده از سیل و زلزله به اماکن و روستاهای نایین و خور (۱۳۳۲). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۱۰۴۳۲، ۳۲ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۹۳/۱/۴۷۷.

رسیدگی به وضعیت نان و ارزاق، آفات نباتی (۱۳۳۴). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۳۷۷۹، ۴ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۹۳/۱/۳۷۷۹.

رکن‌الدین افتخاری، عبدالرضا، پورطاهری، مهدی، صادقلو، طاهره و سجاسی قیداری، حمدالله (۱۳۸۹). تحلیل عوامل مؤثر در مدیریت مشارکتی سیل در مناطق روستایی (مطالعهٔ موردی: روستاهای سیل‌زده حوضهٔ گرگانرود استان گلستان). فصلنامهٔ *پژوهش‌های روستایی*، ۱(۲)، ۱-۲۶.

روزنامهٔ اصفهان (۱۳۵۰)، شمارهٔ ۲۵۵۱.

روزنامهٔ اصفهان (۱۳۵۲)، شمارهٔ ۳۷۵۱.

روزنامهٔ اطلاعات (۱۳۰۷)، شمارهٔ ۴۹۰.

روزنامهٔ اطلاعات (۱۳۰۷)، شمارهٔ ۷۰۰.

روزنامهٔ اطلاعات (۱۳۱۵)، شمارهٔ ۲۸۹۳.

روزنامهٔ اطلاعات (۱۳۳۲)، شمارهٔ ۸۳۳۷.

زنجانی، حبیب‌الله (۱۳۹۴). *مهاجرت*. چاپ چهارم. تهران: سمت.

سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی ایران (ساکما)

سازمان برنامه و بودجه (۱۳۴۵). *سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان اردستان*. جلد ۲۱. تهران: مرکز آمار ایران.

سازمان برنامه و بودجه (۱۳۴۵). *سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان سمیرم*. جلد ۱۷. تهران: مرکز آمار ایران.

سازمان برنامه و بودجه (۱۳۴۵). *سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان شهرضا*. جلد ۱۹. تهران: مرکز آمار ایران.

سازمان برنامه و بودجه (۱۳۴۵). *سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان فریدن*. جلد ۲۳. تهران: مرکز آمار ایران.

سازمان برنامه و بودجه (۱۳۴۵). *سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان گلپایگان. جلد ۱۶*. تهران: مرکز آمار ایران.

سازمان برنامه و بودجه (۱۳۴۵). *سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان نایین*. جلد ۱۸. تهران: مرکز آمار ایران.

سازمان برنامه و بودجه (۱۳۴۵). *سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان نجف‌آباد*. جلد ۲۰. تهران: مرکز آمار ایران.

سازمان برنامه و بودجه (۱۳۴۵). *سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان نطنز*. جلد ۱۵. تهران: مرکز آمار ایران.

سازمان برنامه و بودجه (۱۳۴۵). *فرهنگ آبادی‌های کشور، استان اصفهان*. جلد ۷. تهران: مرکز آمار ایران.

سازمان برنامه و بودجه (۱۳۴۵). *فرهنگ آبادی‌های کشور، استان اصفهان*. جلد ۸. تهران: مرکز آمار ایران.

سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۵). *سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان اردستان*. تهران: مرکز آمار ایران.

سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۵). *سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان اصفهان*. تهران: مرکز آمار ایران.

سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۵). *سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان سمیرم*. تهران: مرکز آمار ایران.

سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۵). *سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان شهرضا*. تهران: مرکز آمار ایران.

سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۵). *سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان فریدن*. تهران: مرکز آمار ایران.

سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۵). *سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان گلپایگان*. تهران: مرکز آمار ایران.

سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۵). *سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان لنجان*. تهران: مرکز آمار ایران.

سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۵). *سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان نایین*. تهران: مرکز آمار ایران.

سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۵). *سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان نجف‌آباد*. تهران: مرکز آمار ایران.

سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۵). *سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان نطنز*. تهران: مرکز آمار ایران.

سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۵). *فرهنگ آبادی‌های کشور، استان اصفهان*. جلد ۲. تهران: مرکز آمار ایران.

شفیعی، علی (۱۳۷۲). *گرکویه (جرقویه) سرزمینی ناشناخته بر کران کویر*. اصفهان: گلبن.

شکایات زارعین فریدن در خصوص آفت‌زدگی محصول و کمک‌رسانی به روستاهای آسیب‌دیده (۱۳۲۸). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۱۵۱۱، ۱۸ برگ، شمارهٔ پرونده ۱۰/۱۵۱۱.

شکایت اهالی قهپایه از آفت محصول و مطالبه مالیات جزو جمعی، ۸/۱۹۵/۱۵/۱/۱۴–۱۰۱۱.

شکایت رعایای روستای بادرود نطنز از ویرانی سیل و تخریب قنوات، ۷/۱۴۳/۲۸/۲/۶۰.

صدور پروانهٔ تهیهٔ نان و آرد، خریدوفروش گندم به روستاها، هجوم آفات نباتی (۱۳۱۹). شناسهٔ سند ۲۹۱/۳۶۳۱، ۳۴۶ برگ، شمارهٔ پرونده ۱۶/۴۹.

صورت‌جلسات انجمن شهر اصفهان (۱۳۵۵). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۱۹۸۳۳، ۱۱۵ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۹۳/۱/۱۳۷۷.

طبرسا، غلامعلی (۱۳۸۳). تبیین شاخص‌های مدیریت حوادث با رویکرد پیشگیری از وقوع بحران. *مجلهٔ کمال مدیریت*، ۴–۵، ۵۳–۷۴.

عابدی، حسن (۱۳۳۴). *اصفهان از لحاظ اجتماعی و اقتصادی*. بی‌جا: بی‌نا.

عابدی، قدرت‌الله (۱۳۷۷). بررسی بلایای طبیعی و نقش آن در توسعهٔ پایدار با تأکید بر ایران. *مجلهٔ اطلاعات جغرافیایی*، ۲۸، ۵۲–۶۴.

عبدالله اف، ز. ز (۱۳۵۶). طبقات بورژوا و کارگر در ایران در اوایل قرن بیستم. ترجمهٔ حسین ادیبی. *مجلهٔ نامهٔ علوم اجتماعی*، ۷، ۳–۳۲.

عطائی، منصور و همکاران (۱۳۴۳). گزارش‌ها و تحقیقات گروه‌های تحقیق: گزارش اقتصادی دربارهٔ زراعت‌های منطقه اصفهان و یزد (استان دهم). *مجلهٔ تحقیقات اقتصادی*، ۹–۱۰، ۸۱–۱۸۵.

علم، اسدالله (۱۳۷۰). *خاطرات علم*. ویرایش علینقی عالیخانی. ج ۴. لندن: بی‌نا.

علمداری، شهرام (۱۳۸۹). *الگوها و دیدگاه‌ها در مدیریت بحران*. تهران: بوستان حمید.

عملکرد مأموران جمع‌آوری مازاد غلهٔ استان اصفهان، قحطی، خشکسالی (۱۳۲۳). شناسهٔ سند ۲۹۱/۳۶۷۳، ۲۸۱ برگ، شمارهٔ پرونده ۱۲/۲۲.

فرهنگ جغرافیایی ایران (۱۳۲۹). زیر نظر علی رزم‌آرا. جلد ۳. بی‌جا: انتشارات دایرهٔ جغرافیایی ستاد ارتش.

فرهنگ جغرافیایی ایران (۱۳۳۰). زیر نظر علی رزم‌آرا. جلد ۶. بی‌جا: انتشارات دایرهٔ جغرافیایی ستاد ارتش.

فرهنگ جغرافیایی ایران (۱۳۳۲). زیر نظر علی رزم‌آرا. جلد ۱۰. بی‌جا: انتشارات دایرهٔ جغرافیایی ستاد ارتش.

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (کِمام)

کردوانی، پرویز (۱۳۸۰). *خشکسالی و راه‌های مقابله با آن در ایران*. تهران: دانشگاه تهران.

کشاورزی شهرضا (۱۳۱۹). *شناسهٔ سند* ۹۷/۳۳۹/۲۳۳۴، ۲۶ برگ، شمارهٔ پرونده ۳۳۹/۱/۴۹

کلباسی، علی (۱۳۵۳). *اقتصاد شهر اصفهان*. تهران: فاروس.

کمبود آب زاینده‌رود و درخواست کشاورزان رودشت ممنوعیت کشت شلتوک در بالادست (۱۳۲۶). شناسهٔ سند ۳۱۰/۶۴۹۲۳، ۱۸ برگ، شمارهٔ پرونده ۱۱۸۰۰۹/۱۳۸۱.

کمک به آسیب‌دیدگان ناشی از سیل در روستاهای خور (۱۳۴۵). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۱۰۸۸۲، ۲۹ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۹۳/۱/۴۹۳.

گزارش فعالیت وزارتخانه‌ها (۱۳۳۳). شناسهٔ سند ۲۳۰/۳۹۰۹۳، ۴۵ برگ، شمارهٔ پرونده ۱۶۲۸.

گزارش نتیجه بررسی مسائل منطقه‌ای استان اصفهان در زمینه امور کشاورزی توسط بازرسان شاهنشاهی (۱۳۵۶). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۴۶۱، ۵۷ برگ، ۲۲۶/۴۶۱.

گزارش وضعیت محصولات گندم و جو سن‌زده در روستاهای استان اصفهان و تقاضای تأمین ارزاق (۱۳۱۹). شناسهٔ سند ۲۶۰/۹۶۳، ۹۸ برگ، شمارهٔ پرونده ۴/۳۵۳.

گزارش‌های ماهیانه استانداری اصفهان (۱۳۵۶). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۳۷۸۵، ۲۰۸ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۹۳/۱/۳۷۸۵.

گزارشی از وضعیت اسفناک کشاورزان در گلپایگان (۱۳۲۷). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۱۵۱۹۲، ۲۸ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۹۳/۱/۸۸۶.

گودرزی، داریوش (۱۳۵۰). *موقعیت جمعیتی اصفهان*. پایان‌نامهٔ کارشناسی، به راهنمایی ایرانپور جزنی. تهران: دانشگاه ملی ایران.

مالجو، محمد (۱۴۰۰). *کوچ در پی کار و نان*. تهران: اختران.

مبارزه با آفات گیاهی نایین (۱۳۳۸). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۱۱۰۴۸، ۱۸ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۹۳/۱/۴۹۸.

متین دفدری، احمد (۱۳۷۰). *خاطرات یک نخست‌وزیر*. تدوین باقر عاقلی. تهران: علمی.

مجیدی، عبدالمجید (۱۳۹۸). *خاطرات عبدالمجید مجیدی*. ویراستار حبیب لاجوردی. تهران: گام نو.

محمدی آئین، شهرزاد، جعفری، علی‌اکبر و کجباف، علی‌اکبر (۱۴۰۰). تبیین عملکرد کدخدایان در مدیریت بحران‌های طبیعی روستاهای استان اصفهان در دورهٔ پهلوی (۱۳۰۴–۱۳۵۷). *فصلنامهٔ تاریخ ایران*، ۱۴(۱)، ۲۴۲–۲۶۰.

محمودزاده، امیر، هاشمی، مهدی و یوسفی، فریبا (۱۳۹۲). *سناریونویسی در مدیریت بحران‌های طبیعی*. اصفهان: علم آفرین.

مذاکرات دورهٔ بیست و یکم مجلس شورای ملی، ۱۱ آذر، ۱۳۴۲ ش.

مذاکرات دورهٔ بیست و یکم مجلس شورای ملی، ۱۹ دی، ۱۳۴۲ ش.

مذاکرات دورهٔ پانزدهم مجلس شورای ملی، ۲ مرداد، ۱۳۲۷ ش.

مذاکرات دورهٔ شانزدهم مجلس شورای ملی، ۱۹ آذر، ۱۳۲۹ ش.

مرتضوی، مسعود (۱۳۸۳). *مهاجرت روستاییان به شهرها و تأثیرات اقتصادی و سیاسی آن در دورهٔ پهلوی دوم*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

مرکز پژوهش، سنجش و اسناد ریاست جمهوری (۱۳۹۰). *اسنادی از مهاجرت داخلی در ایران ۱۳۵۷–۱۳۱۱ هـ ش* به کوشش محمدحسن صالحی‌مرام، ایرج محمدی و علی‌اکبر رضایی. تهران: خانهٔ کتاب.

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۳۵۲). *برنامهٔ پنجم عمرانی ۱۳۵۶–۱۳۵۲ ش*. rc.majlis.ir

مطالعات لازم جهت کنترل خشکسالی و اعطای وام به کشاورزان خسارت‌دیده شهرضا (۱۳۴۶). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۲۰۵۲۵، ۳۴ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۹۳/۱/۱۴۶۶.

معینیان، محمدتقی (۱۳۸۶). *میمه شهری ناشناخته در حاشیهٔ کویر*. اصفهان: جهاد دانشگاهی اصفهان.

مقاله‌ای درمورد عوامل تأثیرگذار در کشاورزی، حمایت‌های دولت در بیمه (۱۳۲۶). شناسهٔ سند ۲۴۰/۱۸۲۷۸، ۱۴۴ برگ، شمارهٔ پرونده ۳۲۸/۸.

مکاتبات اداری در زمینهٔ حوادث غیرمترقبهٔ منطقهٔ میمه (۱۳۳۵). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۲۳۵۷۵، ۹۴ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۹۳/۱/۱۸۵۶.

مکاتبه در خصوص کمک به اهالی قریهٔ عطاآباد به‌دلیل خشکسالی در آن منطقه (۱۳۴۰). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۳۷۷۰، ۹ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۹۳/۱/۳۷۷۰.

ممانعت از مهاجرت بیکاران به شهرها و سایر نقاط ایران (۱۳۲۹). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۱۴۴۲، ۶ برگ، شمارهٔ پرونده ۱۰/۱۴۴۲.

ممانعت از مهاجرت کشاورزان در شهرضا (۱۳۲۹). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۲۰۳۵۴، ۳۱ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۳/۱/۱۴۴۸.

مهاجرت کشاورزان، بخشنامه‌های وزارت کشور به استانداری اصفهان (۱۳۲۹). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۲۰۰۵۶، ۸۷ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۹۳/۱/۱۴۱۵.

نقوی، محمدرضا و بیگلری، شادی (۱۳۹۲). نقش مخاطرات طبیعی (خشکسالی کشاورزی) در مهاجرت روستایی، با استفاده از روش (SAW)؛ نمونهٔ موردی: دهستان شهدا شهرستان بهشهر. *نشریهٔ جغرافیای طبیعی*، ۱۹، ۸۵–۹۸.

وزارت کشور (۱۳۳۵). *گزارش مشروح حوزهٔ سرشماری اردستان.*

وزارت کشور (۱۳۳۵). *گزارش مشروح حوزهٔ سرشماری اصفهان.*

وزارت کشور (۱۳۳۵). *گزارش مشروح حوزهٔ سرشماری شهرضا.*

وزارت کشور (۱۳۳۵). *گزارش مشروح حوزهٔ سرشماری فریدن.*

وزارت کشور (۱۳۳۵). *گزارش مشروح حوزهٔ سرشماری گلپایگان.*

وزارت کشور (۱۳۳۵). *گزارش مشروح حوزهٔ سرشماری نایین.*

وزارت کشور (۱۳۳۵). *گزارش مشروح حوزهٔ سرشماری نجف‌آباد.*

وضعیت نابسامان چند روستا در اطراف گلپایگان از وقوع خشکسالی و کمک صندوق تعاون روستاییان به آن‌ها (۱۳۳۹). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۳۱۱۴۸، ۲ برگ، شمارهٔ پرونده ۶/۳۹/۹۰۸.

وقوع خشکسالی و قحطی در فریدن و تقاضا از وزارت مالیه جهت ارسال کمک‌های غذایی (۱۳۱۳). شناسهٔ سند ۲۴۰/۲۵۱۷۹، ۳ برگ، شمارهٔ پرونده ۱۳/۱/۲۵۰۳۷.

وقوع سیل در روستاهای اصفهان (۱۳۳۳). شناسهٔ سند ۲۳۰/۵۶۳۳۱، ۳۱ برگ، بدون شمارهٔ پرونده.

وقوع سیل در روستاهای اطراف رودخانه و کمک مالی به آن‌ها در گلپایگان (۱۳۳۷). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۱۶۵۵۲، ۲۴ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۹۳/۱/۱۰۵۵.

وقوع سیل در گلپایگان و حومه (۱۳۱۳). *شناسهٔ سند ۱۷۶۱۴/۹۷/۲۹۳*، ۴ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۹۳/۱/۳۴۰.

وقوع سیل و ایجاد خسارات در چند روستای گلپایگان و کمک‌رسانی به آنجا (۱۳۲۸). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۲۱۸۷۲، ۳۸ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۹۳/۱/۱۵۹.

وقوع سیل، تخریب قنات‌ها و کمک به سیل‌زدگان شهرضا (۱۳۳۹). شناسهٔ سند ۹۷/۲۹۳/۲۰۴۳۱، ۱۱ برگ، شمارهٔ پرونده ۲۹۳/۱/۱۴۵۷.

هادی زنوز، بهروز (۱۳۸۹). *بررسی نظام برنامه‌ریزی اقتصادی در ایران*. تهران: مجلس شورای اسلامی.

هجوم آفت سن و کم‌آبی در اراضی اصفهان (۱۳۰۷). شناسهٔ سند ۳۱۰/۴۵۳۵، ۳ برگ، شمارهٔ پرونده ۱۰۱۰۰۹/۴۵۱۷.

همایی، جلال‌الدین (۱۳۹۵). *تاریخ اصفهان*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

هوگلاند، اریک (۱۳۹۲). *زمین و انقلاب در ایران ۱۳۶۰-۱۳۴۰*. ترجمهٔ فیروزه مهاجر، تهران: پردیس دانش.

یادداشت‌های سیاسی ایران ۱۳۴۴-۱۲۶۰ ش (۱۳۸۹). ویراستار بارل. آر. ام. ترجمهٔ افشار امیری. جلد ۱۴. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

یگانه، محمد (۱۳۹۹). *خاطرات محمد یگانه*. به کوشش حبیب لاجوردی. تهران: ثالث.

Print ISSN: 2251-9254
Online ISSN: 2676-3370
https://jhss.ut.ac.ir/

University Of Tehran faculty Of Literature and Humanities

Journal of Historical Sciences Studies

(JHSS)

Research Paper

doi 10.22059/JHSS.2023.355954.473626

The Historical Identity of the Medes or Cimmerians; Manda in the First Millennium BCE

Sorena Firouzi[1,*], Muhammad Amin Saadat Mehr[2]

1. Corresponding author, PhD Candidate of Mazandaran University, Mazandaran, Iran. E-Mail: sorena.firouzi@gmail.com
2. PhD Candidate of Department of Archeology of Mazandaran University, Mazandaran, Iran. E-Mail: ma.saadatmehr@gmail.com

Article Info.

Received: 2023/02/25

Accepted: 2023/05/27

Keywords:
Cimmerian, Scythian, Medes, Umman-manda, ERIN-manda, Assyria.

Abstract

In the first half of the first millennium BCE, the invasion to Manai, Urartu, Media, and Assyria by two large military forces was one of the most significant events in the West Asian region. This invasion is reflected in both the inscriptions of the Assyrian court and the texts of later Greek authors. This is significant because with the arrival of these emerging groups, new cultural materials infiltrated the conquered territory, and the previously established border equations were disrupted. Concerns have been expressed regarding the population from which these invaders originated, their ethnicity, and their cultural background. While examining these aspects, leading research also addresses where Assyrian cognition and later Persian descriptions of Gimeri/Cimmerian identity originated and how they were created. The present study shows that the two terms "umman-man-da / ma-an-da / man-du" and "ÈRIM/N-man-da / ma-an-da / man-du" in the first millennium BC, in particular, carry both the Medes identity and the prevailing mentality among the kings and court scribes, its expression was specific to the Medes, which, of course, along with them, other forms and sounds have also been used in the mentioned texts. The fact that the name manda was first applied to the land of the Medes in the mentioned millennium is a fundamental point that is discussed in this article.

How To Cite: Firouzi, S., & Saadat Mehr, M. A. (2023). The Historical Identity of the Medes or Cimmerians; Manda in the First Millennium BC. *Journal of Historical Sciences Studies*, *15*(1), 127-153.

Publisher: University of Tehran Press.

فصلنامه
پژوهش‌های علوم تاریخی
سال ۱۵، شماره ۱، بهار ۱۴۰۲، شماره پیاپی ۳۳
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
مقالهٔ علمی-پژوهشی

هویت‌های مادی و گیمری در هزارهٔ یکم پیش از میلاد؛ مَندَ و یک بازنگری

سورنا فیروزی[۱،*]، محمد امین سعادتمهر[۲]

۱. نویسندهٔ مسئول، دانشجوی دکتری، دانشگاه مازندران، مازندران، ایران. رایانامه: sorena.firouzi@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری گروه باستان‌شناسی، دانشگاه مازندران، مازندران، ایران. رایانامه: ma.saadatmehr@gmail.com

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۰۶

واژه‌های کلیدی:
آشور، اومَن-مَندَ، اِرین-مَندَ، گیمری، ماد.

چکیده

تاختن دو نیروی پرجمعیت نظامی به سرزمین‌های مانئا، اورارتو، ماد و آشور، یکی از رخدادهای مهم منطقهٔ آسیای غربی در نیمهٔ نخست هزارهٔ یکم پیش از میلاد است که بازتاب آن، هم در نبشته‌های هم‌زمان با آن آشوریان دیده می‌شود و هم در نوشته‌های بعدی نویسندگان یونانی‌زبان. اینکه این مردمان از چه جمعیتی و با چه تباری بوده‌اند، موضوعاتی است که به آن‌ها پرداخته شده است. پژوهش پیش‌رو ضمن بررسی این نکته‌ها، به این مسئله می‌پردازد که شناخت آشوری‌ها و بعدها توصیف پارسیان از هویت گیمری برآمده از چه نگرشی بوده و بر چه پایه‌هایی ایجاد شده‌اند. مطالعهٔ کنونی نشان می‌دهد دو اصطلاح «اومَن-مَندَ/ ماندَ/ مَندو» و «اِرین-مَندَ/ ماندَ/ مَندو» در هزارهٔ نخست پیش از میلاد، به‌طور ویژه هم حامل نام تباری مادی‌ها و هم ذهنیت حاکم نزد شاهان و کاتبان درباری بوده است، همچنین هدف از بیان آن، خطاب‌کردن اختصاصی مادی‌ها بوده که البته در کنار آن‌ها، صورت‌ها و آوای دیگر نیز در متون به کار رفته است. اینکه در هزارهٔ یادشده، نام مَندَ برای نخستین‌بار برای سرزمین مادی‌ها به‌کار برده شده، نکتهٔ بنیادینی است که از آن یاد شده است. این مقاله نشان می‌دهد توصیف دو فرمانروای گیمری در متون اسرحدون و آشوربانیپال با نام یادشده، نه به‌منظور تعلق آنان به جمعیت مَندَ، بلکه اولاً در سطح فرهنگ آشوری ندانستن فرهنگ جمعیت‌های غرب فلات و دوم، انتساب نامشان به برخی از دشمنان برای تحقیرشان بوده است. این مسئله، هم برای نام آن نام‌ها و هم برای نام گوتی بارها دیده شده است.

استناد به این مقاله: فیروزی، سورنا، و سعادتمهر، محمد امین (۱۴۰۲). هویت‌های مادی و گیمری در هزارهٔ یکم پیش از میلاد؛ مَندَ و یک بازنگری. فصلنامهٔ پژوهش‌های علوم تاریخی، ۱۵(۱)، ۱۲۷-۱۵۳.

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

برهم‌کنش فرهنگ‌های ساکنان غرب و شمال غرب فلات ایران با فرهنگ‌های نزدیک به نوآشوری و بابل در نیمهٔ نخست از هزارهٔ یکم پیش از میلاد، منتج به یک پایداری در یکجانشین‌شدن مردمان منطقه شده بود. در عصر فرمانروایی اسرحدون (۶۶۹–۶۸۰ پ.م.) و پسر او آشوربانیپال (۶۳۱–۶۶۸ پ.م.)، یعنی روزگاری که مورد نظر محتوای این مقاله است، از یک سو دربار قدرتمند اورارتو یا ^{KUR}URI/^{KUR}*ur-ár-ṭi* (Leichty, 2011: 85; Novotny & Jeffers, 2018: 65) به همراه مانئا ^{KUR}*man-na-a-a* (Leichty, 2011: 18; Novotny & Jeffers, 2018: 63)، راه حدود جنوبی قفقاز را بر کوچ‌روهای آن سرزمین بسته بودند و از سوی دیگر، سکونتگاه‌های گستردهٔ مادی در مرکز فلات ایران و زاگرس مرکزی، گونه‌ای از ثبات و آرامش را برقرار ساخته بودند؛ البته آرامشی که هر از گاهی یکی از همین زورمندان آشوری و اورارتویی بر هم می‌زد. اسرحدون در سال دوم از فرمانروایی خود (۶۷۹ پ.م.) بر آن می‌شود تا به شهری به نام «اَرزا» (Arzâ) در نزدیکی مرزهای مصر حمله کند و آن را تاراج می‌کند. پس از آن، سپاه خود را سوی آسیای کوچک برد و با «تِئوشپا» (^{m}*te-uš-pa-a*) روبه‌رو شد که در چهار جا با عنوان «مرد/شاه گیمری» (LÚ.*gi-mir-ra-a-a*) و «یک سپاهی/نیروی مَندَ/مَندو» (ERIM.ḪI.A-*man-da*/*man-du*) یاد می‌کند (Leichty, 2011: 8, 18, 29, 37 & 42)، ولی در اشارات دیگر، فقط لقب نخست را بیان کرده است (ibid.: 76, 135, 155, 158, 161, 175 & 181). او چنین نوشته که این شاه خانه‌اش (سرزمینش) در جایی دورافتاده است و به سپاه او (ERIM.ḪI.A-*šu*) در سرزمین «خوبوشنَ» (^{KUR}*ḫu-bu-uš-na*) ضربه زده است. برمبنای بند بعدی که به اسارت مردمان سرزمین کیلیکیه (^{KUR}*ḫi-lak-ki*) و کوهنشینان حدود هیتی (*ḫat-te-e*) اشاره کرده (ibid.: 18 & *passim*)، می‌توان دریافت که قلمرو تِئوشپا، در قلب آسیای کوچک بوده است. نکتهٔ مهم این است که شاه آشور، کمابیش در نیمی از یادکردهای مربوطه، شاه گمیریان را با هویت دوم (سپاهی یا نظامی مَندَ/مَندو) خوانده است و چرایی آن موجب چالش‌های زیادی شده است که در ادامه به آن‌ها اشاره خواهد شد. مشابه همین نگرش، نسبت به شاه بعدی گیمری‌ها نیز تکرار شده است؛ آن‌جا که آشوربانیپال، پسر اسرحدون، «توگدَمِی» (^{m}*tug-dam-mì-i*) را «شاه سپاه مَندَ» (LUGAL ERIM-*man-da*) خطاب می‌کند (Novotny & Jeffers, 2018: 291). اما در جاهای دیگر، از او چنین یاد نشده است.

از طرفی، این مسئله روشن است که از مادی‌ها با واژهٔ مَندَ، ماندو و منَد یا ترکیب آن‌ها با واژگان اومَّن و ارین/م، در ادبیات نبشته‌های شاهانهٔ سارگن دوم آشوری دو بار و با نام «مَندَ» (لغوی: سرزمین اهالی مَندَ؛ ^{KUR}*man-da-a-a*) و در کتیبه‌های نوبابلی، بارها و به‌صورت «اومَّن–مندَ» (*um-man-ma-an-da*/*umman-man-da*) در لوح سقوط نینوا و در سنگ یادبود بازالتی نبونئید

Gadd, 1923: 34, 35 & 36; Grayson, 1975: 94: Chronicle 3, 35 & 96: 65; Adali,) (ÉRIN-*man-da*) «اِرین–مَندَ»، (2009: 192; Weiershäuser & Novotny, 2020: 62 در استوانهٔ سیپَّر از نبونئید (Adali, 2009: 189, 193 & 194)، «ارین–مندو» (ÉRIN-*man-du*) در همان سنگ یادبود و نیز در استل بابل (Adali, 2009: 193; Weiershäuser & Novotny, 2020: 70) یاد شده است؛ مسئله‌ای که آشکارا نشان می‌دهد دست‌کم در هزارهٔ یکم پیش از میلاد، واژه‌های مَندَ، ماندو و منَد، نه یک واژهٔ عام، بلکه واژگانی خاص و مرتبط با نسبت تباری–قومی بوده‌اند.

نام ماد در اشاره‌های دیگر آشوریان از این قرار آمده است:

به صورت «اَمَدَیَ» (لغوی: سرزمین اهالی اَمَدَ؛ ^{KUR}*a-ma-da-a-a*) در کتیبه‌ای از شلمانسر سوم (Grayson, 1996: 68)، به صورت «مَدَیَ» (لغوی: سرزمین اهالی مَدَ؛ ^{KUR}*ma-da-a-a*; ^{KUR}*mada-a-a*) در کتیبه‌ای از «ادَد– ناراری» سوم، در کتیبه‌هایی از تیگلات–پیلسر سوم (Grayson & Novotny, 1996: 212; Tadmor & Yamada, 2011: 32, 48, 52, 53, 72, 84, 86, 97, 98 & *passim*).

۲. هدف، فرضیه و پرسش‌ها

با توجه به توضیحاتی که در مقدمه آمد، هدف این پژوهش آن است که ضمن بررسی مفهوم واژه‌های مَندَ، ماندو و ماندَ، بررسی کند که مقصود شاهان آشوری از انتساب اختصاصی و گاهی دو شاه گیمری به هویت مَندَ/مَندو چه بوده است. از این‌رو، مقالهٔ پیش‌رو ضمن پیگری این فرض که واژه‌های یادشده، یک نام تباری خاص بوده‌اند و نه یک صفت عام و اینکه پنداشت اخیر موجب تفسیرهای نادرست در ارزیابی‌های تاریخی و حتی ترجمهٔ برخی از کتیبه‌های آشوری و بابلی مرتبط با هزارهٔ یکم پیش از میلاد شده است، به بررسی پرسش‌های زیر می‌پردازد:

۱. آیا مقصود کتیبه‌های هزارهٔ یکم پیش از میلاد از واژگان «اومَّن–مَندَ» و «اِرین/م مَندَ» و مشتقات و آواهای دیگر آن‌ها، بیان یک گروه جمعیتی خاص از همسایگان خود بوده یا توصیف یک صفت عام را می‌کرده است؟

۲. آیا گیمریان نسبتی با مادی‌ها داشته‌اند که از دید اسرحدون و آشوربانیپال، با نام مَندَ و مَندو خطاب شده‌اند یا این انتساب دلیل دیگری داشته است؟

۳. روش‌شناسی پژوهش

در مطالعهٔ کنونی با بهره‌گیری از محتوای منابع مکتوب میان‌رودانی (متون اکدی) و تحلیل‌های قیاسی و تطبیقی اطلاعات مرتبط با جای‌نام‌ها و قوم‌نام‌های مرتبط با پژوهش، به استنتاج دربارهٔ کیستی و ماهیت مردمان «مَندَ»، گیمری، سکایی و مادی در نبشته‌های یادشده پرداخته می‌شود. شالودهٔ روش این مقاله، بررسی دقیق واژگان یادشده، هم برمبنای ترجمه و هم برپایهٔ نویسه‌گردانی و آوای بنیادین آن‌ها در کتیبه‌ها است.

۴. پیشینهٔ پژوهش

دربارهٔ تاریخ و باستان‌شناسی شرق دجله، زاگرس مرکزی در هزارهٔ اول و دورهٔ ماد پژوهش‌های مهمی انجام شده است که با وجود بررسی دقیق سرگذشت سیاسی آشور و ماد و نیز جغرافیای آن مناطق و سکونتگاه‌های مرتبط با آن‌ها، به موضوع جمعیت‌شناسی و ارزیابی نام‌های جمعیتی مردمان حدود یادشده چندان پرداخته نشده است. از مهم‌ترین این پژوهش‌ها می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

دیاکونوف (ترجمهٔ ۱۳۴۵)؛ علی‌یف (ترجمهٔ ۱۳۸۸)؛ ملازاده و طاهری دهکردی (۱۳۹۰؛ ۱۳۹۲ و ۱۳۹۴)؛ ملازاده (۱۳۹۳)؛ جلیلیان و حیدرزاده (۱۳۹۶)؛ جلیلیان (۱۴۰۰)؛ پاتس (ترجمهٔ ۱۴۰۰)؛ Genito (1986); Postgate (1989); Diakonoff (1985); Young (1988); Sancisi-Weerdenburg (1988; 1995); Liverani (1995; 2003); Boucharlat (1998; 2011); Kienast (1999); Stronach (2003); Schmitt (2003); Jursa (2003); Henkelman (2003); Roaf (2003); Panaino (2003); Wiesehöfer (2003); Gopnik (2003; 2011; 2017); Lanfranchi (2003; 2021); Radner (2003); Rollinger (2003a; 2003b; 2005; 2009; 2010; 2011; 2020; 2021); Meier *et al*. (2004); Waters (2005); Adali (2009; 2011); Rossi (2010; 2017); Wiesehöfer *et al*. (2011); Fuchs (2011; 2023); Zawadzki (2011–2012); Gufler (2016); Matthew (2017); Degen & Rollinger (2020); Novotny (2023); Frahm (2023).

اشتُل نیز در مدخل اومَّن–مندَ (Umman-manda) به طور فشرده (Stol, 2014: 330-331) و ادَلی در پژوهش‌هایی (2009; 2010; 2011) به طور کامل درباره تاریخچه ظهور این نام در متون تاریخی بحث کرده است. درباره خاستگاه و کیستی گیمریان و به طور اختصاصی نیز پژوهش‌های پرشماری صورت گرفته است و در این‌باره، چندین مدخل تخصصی مرتبط نیز در دانش‌نامه معتبر جهانی تعریف شده‌اند. در این آثار، گاه از مردمان یا نیروهای مندَ در جایگاه یک گروه تباری ویژه یاد شده است (مانند Adali, 2009) و گاه همچون بیشتر پژوهش‌های دیگر ضمن به مفهوم وحشی دانستن معنای آن در نبشته‌های میان‌رودانی، آن را مرتبط با نام خاص یک یا چند جمعیت کهن

خاص فرض نکردند. در پژوهش پیش رو، به طور جزئی به جایگاه نام مندَ در نبشته‌های میان‌رودانی اشاره و هر نمونه تاریخی، ارزیابی شده است. از مهم‌ترین مطالعات پیشین می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

Heubeck (1963); Terenozhkin (1976); Spalinger (1978); Fales & Lanfranchi (1981); Tokhtas'ev (1984; and 1996); Lanfranchi (1990; and 2003); Ivantchik,(1993; 2005; 2012); Adali, (2009; 2010); Xydopoulos (2015).

۵. گیمری‌ها و سکاها در متون آشوری

روی‌هم‌رفته، نام گیمریان در منابع گوناگون به این صورت ثبت شده است: در متون آشوری و بابلی به‌صورت «گَمیر» (*Ga-mir*)، «گیمیرَّ» (*Gamir-(r)a*)؛ «گیمیریَ» (*Gi-mir-a-a*) و «گیمیرَیَ» (*Gi-mir-ra-a-a*) (Pinches, 1913: 611; Parpola, 1970: 122-33; Leichty, 2011: 8, 18, 29, 37, 42, 76, 135, 155, 158, 161, 175 & 181; Novotny & Jeffers: 50, 62, 87, 121, 146, 195, 237 & 238)، در *تورات* به شکل «*gmr*» که «گُمِر» (*Gomer*) خوانده می‌شود (*پیدایش*، ۲:۱۰ و *حزقیال*، ۶:۳۸).

به علت کشته شدن سارگن دوم به دست مردمان گیمری یا اهالی سرزمین کولومَ (Kulumma)در یک نبرد و گم‌شدن به نوعی اهانت‌آمیز پیکر او (Tadmor, 1989: 11 & 28; Leichty, 2011: 1)، جانشینان این شاه مطرح آشوری، در دل خود، کینه‌ای سخت نسبت به قاتلان این شاه گرفتند. از همین‌رو است که اسرحدون، بر مردمان گیمری سخت گرفت. هم‌زمان با این رخداد، او در شرق قلمرو خود به اهالی مانئا و همچنین مردمان ماد نیز حمله‌ور شد؛ چنان‌که از خویش با لقب پراکنده‌گر مانائی‌ها یاد می‌کند. در ادامه بی‌آن‌که از هویت گوتیایی (*qu-tu-u*) نام ببرد، بلافاصله به گوتیایی‌های بی‌نظم یا پرورش‌نیافته اشاره می‌کند و این‌گونه، میان اهالی مانئا و گوتیایی‌ها تفاوتی نمی‌شناسد،[۱] سپس از یک رهبر سکایی با نام «ایشپَکایَ» (Išpakāia) یاد کرده که در یک جا او را اهل «شهر اَسگوزَ» (^{URU}*as-gu-za-a-a*) و در جاهای دیگر او را متعلق به «سرزمین اَشگوزَیَ» (^{KUR}*áš-gu-za-a-a*) دانسته است (Leichty, 2011: 18, 29, 30, 37 & 51).

اشارهٔ اسرحدون همان‌طور که در رابطه با انتساب مَندَ به گیمری‌ها با آن‌چه سارگن دوم پیش از او و آن‌چه شاهان نوبابلی و نیز کوروش بزرگ نسبت به تعلق‌دادن این نام به مادی‌ها انجام داده‌اند

۱. کتیبه Esarhaddon 1 از اسرحدون: «من مردمان مانئایی–گوتیان پرورش‌نیافته–و سپاهش (م: سپاهشان) را پراکنده کردم» (همچنین بنگرید به Leichty, 2011: Esarhaddon 1, iii 59; 2, ii 20-21; 3, ii 30'; 77, 30; 93, 15).

دارای تضاد بود، در اینجا نیز با محتوای کتیبهٔ داریوش بزرگ در بیستون و برابردانستن «سَکا» (*sakā*) با «گیمیری» (^{KUR}*gi-mi-ri*) (ملبرن–لابا، ۱۳۸۸: ۱۴) همخوانی ندارد. به سخن دیگر، از دید داریوش، میان سکایی و اهل گیمری تفاوت وجود ندارد، اما از دید اسرحدون، دو گروه جدا از هم بوده‌اند. این وضعیت برای مَندَ نیز چنین است. اسرحدون، ماد را به‌طور ثابت و با آوای «مَدَ» (لغوی: سرزمین اهالی مَدَ؛ ^{KUR}*ma-da-a-a*) خوانده است (Leichty, 2011: 20, 32, 39, 43, 50, 155, 159, 162 & 176)؛ در صورتی که پسر او آشوربانیپال این از این سرزمین، با نام «سرزمین مَتَ» (لغوی: سرزمین اهالی مَتَ؛ ^{KUR}*ma-ta-a-a*) و از مردمان آن به‌صورت «*mad-aa*» اسم برده است (ibid.: 65, 89, 125, 170 & 413). کاتب داریوش بزرگ در نسخهٔ اکدی کتیبهٔ بیستون، از صورت موجود در کتیبه‌های سناخریب برای بیان نام ماد (^{KUR}*ma-da-a-a*) بهره برده است (ملبرن–لابا، ۱۳۸۸: ۱۴، ۱۶ و غیره). این در حالی است که کاتب استوانهٔ کوروش بزرگ، از آوای رایج روزگار نوبابلی (*Um-man-man-da*) برای وصف مادی‌ها استفاده کرده است (Rogers, 1914: 381; Adali, 2009: 211 13).

دربارهٔ پیشینهٔ به‌کار رفتن واژگان مَندَ، ماندَ، ماندو و مَندو، اشارهٔ اسناد به ربع آخر هزارهٔ سوم (بنگرید به ادامه) و کهنگی مدارک به اواخر این هزاره (متن YOS 10 44 53 و به‌صورت *Um-ma-an-ma-ad-da*) می‌رسد. در دو رونوشت از متنی موسوم به «افسانهٔ کوتَ» (Cuthean/*Kutha* legend) با شناسه‌های *H Tupsinaa* (به همراه متن دیگری به نام *kBo 3*) و *SB Tupsinaa* که به‌ترتیب متعلق به نیمهٔ نخست سدهٔ چهاردهم پیش از میلاد و روزگار آشوربانیپال هستند، از این موارد یادشده است: الف) حملهٔ «سپاه مَندَ» (ÉRÍN-*man-da*) به سوبرتو و کشتار مردمان آن؛ ب) حملهٔ آن‌ها به گوتیوم (بلندی‌های زاگرس واقع در شرق میان‌رودان) و آشفتن آن؛ پ) رسیدن این سپاه به ایلام و آشفتن آن؛ ت) رسیدن به جلگه و کشتار هر آن که رهگذر بود؛ ث) کشتار در دیلمون، مَگَن و ملوخَ واقع در دریای پایین از سوی آنان؛ ج) پیوستن ۱۷ شاه به آن‌ها و به ۹۰ هزار تن رسیدن قوای ایشان و ح) آغاز ایستادگی نرام–سین در برابر این مهاجمان (Adali, 2009: 228-230, 232-240, 245-251; Zawadzki, 2011-2012: 276; Hennerbichler, 2014: 194). تاریخی که این متون از آن صحبت می‌کنند، بازهٔ زمانی ۲۲۱۸–۲۲۵۴ پ.م.) است. البته منشأ این حرکت، «شوبت–اِنلیل» (تل‌لیلان امروزی در شمال شرقی سوریه) گزارش شده است، اما این مسئله الزاماً به معنای خاستگاه تباری آنان نیست.

به‌طور جالبی میان اطلاعات دو متن یادشده، با دو گزارش مستقل از هم دیودور به نقل از کتسیاس (Diodorus, II:1-2) و یوسبیوس به نقل از الکساندر پلی‌هیستور (Eusebius,

(*Chronicle*: 24-25) هم‌خوانی برقرار است. در گزارش یوسبیوس این‌طور آمده که ۱۵۴۱ سال پیش از آغاز سلطنت سناخریب آشوری (۷۰۵ پ.م.)، یک گروه مادی به‌سوی بابل حمله کردند. سپس بدون ذکر نام، از سلطنت هشت شاه مادی در منطقه (زاگرس غربی؟) یاد کرده و طول مدت فرمانروایی این ۸ تن را روی هم ۲۲۴ سال بیان می‌کند (ibid.: 24-26). با برشمردن این سال‌ها برمبنای سال بر تخت نشستن سناخریب، سال این حملهٔ اساطیری، ۲۲۴۶ پ.م. محاسبه می‌شود که درست منطبق بر روزگار حکومت نرام–سین اکدی است (فیروزی و همکاران، ۱۴۰۰). از طرف دیگر، دیودور به نقل از کتاب *آسوریکا* از کتسیاس بیان کرده است که میان یک شاه که او را مادی خوانده و یک شخص دیگر که او را آشوری معرفی کرده است، در سرآغاز حکومت این شاه آشوری (سال یکم او) نبردی رخ داده است که سرانجام آن اسارت و مرگ فرمانروای مادی شد. برمبنای سیاههٔ جانشینان این شاه آشوری و سال‌شمار حکومت آن‌ها، تا سال پایانی آخرین شاه در این سیاهه (سال ۴۰ پیش از المپیک اول یونانیان برابر ۸۱۶ پ.م.)، تاریخ آن نبرد یادشده، ۱۲۰۶ سال پیش از این زمان (Diodorus, II: 2-26; Eusebius, *Chronicle*: 64-67) یعنی برابر با سال ۲۰۲۲ پ.م. محاسبه می‌شود. نکتهٔ مهم این مسئله آن است که میان مرگ این شاه اساطیری مادی در گزارش دیودور به نقل از کتسیاس و زمان حملهٔ شاه مادی (سال نخست از نخستین شخص در میان ۸ تن یادشده) در نوشتهٔ یوسبیوس به نقل از الکساندر پلی‌هیستور، دقیقاً ۲۲۴ سالی است که پیش‌تر از آن یاد شد. به سخن دیگر، میان محتوای دو اسطورهٔ مطرح‌شده از سوی دیودور و اوسبیوس و رونوشت‌های مرتبط با افسانهٔ کوتیً (حملهٔ اومَّن–مَندَ به همسایگان شمالی و شرقی اکد و سپس قلمرو اکد در روزگار نرام–سین) یک ارتباط مستحکم زمانی و توصیفی برقرار است. درنهایت اینکه این امر قابل‌اثبات نیست که جمعیت اومَّن–مندَ یا اِرین–مَندَ مرتبط با هزارهٔ سوم و دوم پیش از میلاد، ارتباطی نیا–نواده‌ای با مادی‌های توصیف شده با این دو اصطلاح و مشتقات آن در متون آشوری، بابلی و استوانهٔ کوروش بزرگ داشته باشد، اما آنچه واضح است، این است که دست‌کم از هزارهٔ یکم پیش از میلاد و نزد ذهنیت نویسندگان متون غیردرباری مختلف، آن دو اصطلاح در متون اکدی، در درجهٔ نخست، با ماد برابر دانسته می‌شد و نه با جمعیت دیگری. البته ذکر این مطلب دربارهٔ تبار مردمان اومَّن–مندَ (اِرین–مندَ) قبل از هزارهٔ یکم پیش از میلاد نیز شایسته است که نام برجای‌مانده از یک شاه متعلق به آن‌ها به نام زالوت/دیش (*Za-a-lu-d/ti-iš*) که در یک متن هیتیایی (*KBo 7 14 14*) و احتمالاً متعلق به سدهٔ هفدهم پیش از میلاد که هندواروپایی شناخته شده است (ibid.: 3, 37, 112, 240-242)، به شناخت بهتر این مردمان کمک می‌کند.

۶. کیستی سکاهای مهاجم به آشور و ماد

چنان‌که پیش‌تر نیز گفته شد، به نام سکاها در نوشته‌های اسرحدون و آشوربانیپال به دو صورت *áš-gu-za-a-a* و *iš-ku-za(-a-a)* اشاره شده است (Ivantchik, 1996: 185-86, 212-16, 218-221, 224-26; Leichty, 2011: 18, 29, 30, 37 & 51)، در نسخهٔ پارسی قدیم، *sakā*، در رونوشت بابلی بیستون، همان‌طور که گفته شد، گیمری و در رونوشت ایلامی بیستون نیز این نام به‌صورت *šá-ak-ka* (سوزینی و همکاران، ۱۳۸۷: ۶؛ علی‌یاری، ۱۳۹۴: ۱۰۳) آمده است که اگر تفسیر گرشویچ (Gershevitch, 1969: 229) که آن را برگرفته از نام مادی جانور سگ در نظر نگیریم، در الواحی چون PF 1340: 3، PF 1970: 19، PF 1987: 56، PFNN 6: 3، PFNN 2270: 2, 12 و نمونه‌های دیگر، به نام این جمعیت با آوای ایلامی روزگار هخامنشی نیز اشاره شده است (Tavernier, 2007: 62). در *تورات* این نام به‌صورت «آشکوز» (*ʾškwz*) (*پیدایش*، ۱۰:۳؛ *تواریخ* ۱، ۱:۶؛ *ارمیا*، ۵۱:۲۷) و در عمدهٔ متون یونانی، شکل نگارشی آن به‌صورت Σκύθαι (Herodotus, IV: 1-3) و با آوای «اِسکوثای» ثبت شده است.

فان ویندکن برمبنای واژهٔ مادی *-spaka* که به معنی سگ است، *-Saka* را به همین مفهوم معرفی می‌کند (Van Windekens, 1949: 99-100) که البته شمرنی با آن مخالف است و نامیدن یک قبیله با چنین اسمی را منطقی نمی‌داند (Szemerényi 1951: 211). از دید محقق اخیر، واژهٔ «سَکا» از ریشهٔ آغاز ایرانی *-sak* و به معنای حرکت‌کردن و رفتن است، او واژه‌های اوستایی *-sak* (گذر کردن)، پارسی قدیم Oakatd (به‌انجام‌رسانده) را از همین ریشه می‌داند (Szemerenyi, 1951: 212; 1980: 44-45). روی‌هم‌رفته، معنای نام این جمعیت، «عشایر کوچ‌رو» است. بیلی و گلسر در نظری متفاوت بیان کرده‌اند که نام سکا برگرفته از *-sak* به مفهوم نیرومندبودن و ماهربودن و هم‌ریشه با «Mica» (به‌آسانی انجام‌شدن) در هندی کهن است (Bailey, 1958: 133; Glaesser 1976: 269).

اشارهٔ پیش‌تر یادشدهٔ اسرحدون به سکاها، کهن‌ترین مستند مکتوب از حضور این مردمان در منطقهٔ آسیای غربی است. زمان این واقعه (۶۷۹ پ.م.)، اندکی بیش از نیم قرن پیش از آن حملهٔ مهم و معروف سکاها است (۶۲۵ یا ۶۲۴ پ.م.) که به دنبال کیمریان وارد ماد شدند. به این حمله کتسیاس نیز اشاره کرده است (Diodorus, II: 34).

۷. خاستگاه گیمری‌ها

نخستین ردی که از گیمریان در تاریخ وجود دارد، اشارهٔ هومر (سدهٔ هشتم پیش از میلاد) به آن‌ها است. در کتاب یازدهم مجموعهٔ *ادیسه* در این‌باره آمده است: «سپس، هنگامی که به کرانهٔ دریا فرود

آمدیم، کشتی خود را به داخل آب کشیدیم و دکل و بادبان‌های او را به داخل او بردیم. ما نیز گوسپندان را سوار کردیم و با گریه و ناراحتی شدید، جای خود را گرفتیم. سیرس [Κίρκη]، آن خدای‌بانوی بزرگ و حیله‌گر، باد مناسبی را برای ما فرستاد که از پشت می‌وزد و پیوسته در کنار ما ایستاده بود و بادبان‌هایمان را همیشه پر [باز] نگه می‌داشتیم؛ بنابراین ما هر کاری که می‌خواستیم، با وسایل کشتی انجام دادیم و درحالی که باد و سکاندار او را هدایت می‌کردند، او را رها کردیم. در تمام روز بادبان‌های او پر [باز] بود؛ در حالی که مسیر خود را بر فراز دریا حفظ می‌کرد، اما هنگامی که خورشید غروب کرد و تاریکی سراسر زمین را فراگرفت، ما به آب‌های ژرفین رودخانهٔ اقیانوس، جایی که سرزمین و شهر گیمریایی‌ها [Κιμμεριοι] قرار دارد، رسیدیم. آنان که در مه و تاریکی زندگی می‌کنند که پرتوهای خورشید هرگز نه در طلوع آن و نه هنگام غروب، دوباره از آسمان، آن را سوراخ نمی‌کند، اما [آن] بدبختان بیچاره در یک شب طولانی آزاردهنده زندگی می‌کنند. آن هنگام که به آنجا رسیدیم، کشتی را کنار زدیم، گوسپندان را از آن بیرون آوردیم و در کنار آب‌های اقیانوس رفتیم تا به جایی رسیدیم که سیرس به ما گفته بود» (Homer, *Odyssey*: XI/14-19).

آن‌چه هومر دربارهٔ آن نشانی داده است، در حدود دریاچهٔ آورنوس (Avernus) واقع در ایتالیا می‌شود، اما چنان‌که آشکار است، چنین چیزی با آن حضور کوتاه‌مدت بعدی در آسیای کوچک همخوانی ندارد. به سخن دیگر، پیش از آنکه سارگن دوم آشوری در اواخر سدهٔ هشتم پیش از میلاد و پس از او اسرحدون در اوایل سدهٔ بعدی، با گیمریان در آسیای کوچک درگیر شوند، این مردمان نمی‌توانستند از سرحدات این سرزمین چندان دورتر بوده باشند. از همین‌رو است که امروزه نظر بر این است که آنان پیش از آنکه درون آسیای کوچک شوند، در کرانه‌های شمالی دریای سیاه زندگی می‌کرده‌اند. دربارهٔ علت چنان وصفی از هومر، این تفسیر وجود دارد که او آن نواحی سردسیر شمالی را در نزدیکی قلمرو هادِس (Ἅδης) خدای جهان زیرین پنداشته بود (Tokhtas'ev, *Encyclopædia Iranica*: "CIMMERIANS").

مجموع این داده‌ها نشان می‌دهد مردمان گیمری خاستگاهی بسیار دور نسبت به غرب فلات ایران داشته و تازه در اواخر سدهٔ هشتم و اوایل سدهٔ هفتم پیش از میلاد به مرزهای آشور نزدیک شده‌اند و بنابراین، نمی‌توانستند معرف جمعیت اومَّن–مَندَ یا اِرین–مَندَ در هزارهٔ دوم و سوم پیش از میلاد به شمار آیند، بلکه این یک نام عاریتی منتسب به آن‌ها از روی جمعیتی دیگر بوده است.

هرودوت، خاک نخستین آنچه او مردمان کیمری (Κιμμερικός) می‌نامد، در حدود جایی دانسته است که امروزه رود دنیپتر (در اوکراین) واقع است و گفته است این همان حدودی است که به روزگار هرودوت، سکاها سکنی گزیده‌اند. در حقیقت، با پیشروی سکاها به سرزمین یادشده، بخشی از

مردمان کیمری/گیمری به آسیا گریختند که البته سکاها نیز آن‌ها را دنبال کردند و سرانجام، پس از گم‌کردن کیمریان، به سرزمین ماد رسیدند (Herodotus, IV: 1, 11-13). این مسئله آشکارا نشان می‌دهد اولاً خاستگاه مردمان گیمری، همان حدود شمالی دریای سیاه بوده است و دوم اینکه اگر هم طبق نظر داریوش بزرگ، ارتباطی تباری–جمعیتی میان این مردمان و سکاها فرض شود، دست‌کم میان آن گروه از سکاها که داریوش آنان را «سکاهای فرادریا» (*sakā paradraya*) خوانده است (شارپ، ۱۳۸۴: ۸۵؛ Kent, 1950: 137) و گیمریان، این ارتباط برقرار نبوده و هر دو موجودیتی مستقل از هم داشته‌اند.

۸. مَندَ/مَندو و تحلیل آن در متون اسرحدون و آشوربانیپال

در اینجا نوبت آن است که به چرایی انتساب نام هویتی مَندَ و مَندو از سوی دو شاه آشوری یادشده به فرمانروایان گیمری پرداخته شود. چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، اسرحدون و آشوربانیپال، مادی‌ها را با واژهٔ «مَندَ» و «مَندو» آن خطاب نکرده‌اند، اما در بعضی جاها، تئوشپا و توگدَمی، سران گیمری را به این نام خوانده‌اند. اما باید در نظر داشت که چنین انتساب‌های ظاهراً نابجایی در موارد دیگری نیز مشاهده شده است که از این قرار است:

۱) اسرحدون به مانایی‌ها، گوتیایی‌های نامنظم (*qu-tu-u/ú la sa-an-qu*) یا تربیت‌نشده گفته شده است (بنگرید به مقدمه).

۲) آشوربانیپال به همین توگدمی که یک‌جا او را «شاه سپاه مَندَ» (LUGAL ERIM-*man-da*) خوانده بود (بنگرید به مقدمه)، در جای دیگر او را «شاه ساکنان کوهستان» (LUGAL *šad-da-a-a-ú*) و «گوتیایی گستاخ» (*gu-tu-um*.KI*muš-tar*-[*ḫu*]) معرفی می‌کند (Novotny & Jeffers, 2018: 309) و در چند جای دیگر که به‌وضوح به جهت تحقیر است، او را شاه بدویان کوچ‌رو (LUGAL NUMUN *ḫal-ga-ti-i*) می‌خواند (ibid.: 227, 291 & 309) که این انتساب، گاهی بلافاصله پس از مَندَ خواندن شاه گیمری بیان شده است (ibid.: 291).

در هر دو مورد واضح است که دو شاه آشوری، با وجود تفاوت قائل‌شدن میان هویت‌های مانایی، گوتیایی و گیمری (گیمریایی)، باز آن‌ها را به نام دیگری خوانده‌اند و در این میان، هویت جمعیت‌های دیگری چون اهالی کوهستان نیز به‌کار گرفته شده است. نکتهٔ اساسی اینجا است که برخلاف تفسیری که به‌علت استفاده از نام مَندَ و آواها و مشتقات دیگر آن برای گیمریان مطرح شده و مطابق با آن تفسیرها مَندَ را مختص ماد نمی‌دانند، چنین ادعایی برای موارد گوتی و اهالی کوهستان صورت نگرفته است. به سخن دیگر، کسانی که واژه مَندَ را نه یک نام خاص (یک تبار یا جمعیت) بلکه دارای مفهوم عام می‌پندارند، به هیچ وجه همین برداشت را برای هویت گوتی و هویت اهالی

کوهستان در نظر نمی‌گیرند که همین موضوع، چالشی برای ادعای مذکور محسوب می‌شود. گفتنی است که در یک لوح مرتبط با پیشگویی به روزگار آشوربانیپال نیز از گیمری‌ها یاد شده است (Pritchard, 1969: 451).

در مجموع، آنچه نویسندگان این مقاله به‌منظور بیان علت چنین خطاب‌شدن‌های قومی جایگزین از سوی آشوریان مطرح می‌کنند، یکی از حالت‌های پیش‌رو است:

۱. شاه آشوری برای تحقیر بیشتر قوم مورد نظر خود، نام یک قوم کهن و از دیگر همسایگان خود را به آن می‌داد تا فرهنگ و جایگاه سطح پایین آن جمعیت هدف را در حد و اندازهٔ فرهنگ و جمعیتی که کم‌ارزش می‌پنداشت، جلوه دهد. از این‌رو، گوتی و مَندَ، به عنوان دو هویت بیگانهٔ کهن و مجاور آشور، ابزار واژه‌ای به‌کاررفته در این سیاست بوده‌اند و همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، شاه‌بدوی‌خواندن فرمانروای گیمریان در کنار دیگر انتساب‌های یادشده، به روشنی مقصود کوچک‌سازی دشمن از سوی شاه آشور را نشان می‌دهد. نکتهٔ مهم این است که ماهیت این موضوع، یعنی مندَ خطاب‌شدن مردمان دیگر از سوی شاه آشور برای تحقیر، با تفسیر محققان امروزی بر پنداشت یک صفت عام توهین‌آمیز از اومَّن–مَندَ کاملاً متفاوت است. در وضعیت نخست، فرمانروای آشوری با درنظرگرفتن موجودیت یک جمعیت خاص با نام مندَ، صفات آن جمعیت را که مورد پسند فرهنگ آشوری نبوده برای تحقیر جمعیتی دیگر به کار برده است، اما در حالت دوم، پژوهشگر امروزی منکر هستهٔ تاریخی یک جمعیت خاص به نام مَندَ شده است؛

۲. شاه آشوری از نظر مؤلفه‌های مختلف جمعیتی مانند ظاهر، جامه، زبان و فرهنگ، میان آن جمعیت هدف و جمعیتی که نامش، بر جمعیت هدف نهاده شده بود، تفاوتی نمی‌دید و از همین رو، مانایی را گوتیایی می‌دید و گیمری را مَندَ و گوتیایی؛

۳. شاه آشوری، از آگاهی جمعیت‌شناسی درستی برخوردار نبود که البته ضعیف‌ترین حالت ممکن است.

از طرفی اینکه داریوش بزرگ نیز میان سکاییان و گیمری‌ها تفاوتی قائل نبود و این مسئله ارتباطی به تحقیرکردن (علت ۱) ندارد، احتمالاً نظر دوم، یعنی مشابهت‌های جمعیتی، دلیل چنین انتساب‌هایی بوده است. برای درک بهتر از گاه‌نگاری مستندات مکتوب مرتبط با گمیریان و سکاها و محتوای آن منابع، در ادامه جدول ۱ ترسیم می‌شود.

۹. کتیبهٔ خشایارشا

در دنبالهٔ ادبیات مردم‌شناسی و جغرافیاشناسی داریوش بزرگ، پسر او خشایارشا یکم نیز از سکاها با نام گیمری یاد می‌کند و هر دو گروه «سکاهای هوم‌نوش» و «سکاهای تیزخود» را با نام گیمری‌های هوم‌نوش و تیزخود خطاب کرده است (Pritchard, 1969: 316).

جدول ۱. برجسته‌ترین نمونه‌های روند نام‌بردن از مادی‌ها و گیمری‌ها با واژه‌های مَندَ، مَندو و ماندَ و روند اشاره به نام سکاها در متون میان‌رودانی و پارسی قدیم (از روزگار سارگن دوم تا کتیبهٔ داریوش بزرگ در بیستون)

نام جمعیت–سرزمین و نام فرد	نام در منبع	نام منبع و زمان آن
روزگار سارگن دوم آشوری (۷۰۵–۷۲۱ پ.م.)		
مادی	سرزمین مَندَیا (سرزمین اهالی مَندَ؛ دو بار و نخستین اشاره در هزارهٔ یکم پیش از میلاد) KUR*man-da-a-a*	روزگار سارگن دوم آشوری (Frame, 2021: 68 & 93)
یک نام فردی (Anthroponymy) در گستره ماد و شهر *ki-si-la-h/ḫa*	اوزو–ماندَ *Ú-zu-ma-an-da*	نامه به خدای آشور (بازگویی رخدادهای مرتبط با لشگرکشی هشتم سارگن دوم آشوری) / ۷۱۴ پ.م. (Luckenbill, 1927: 73 & 76; Zadok, 2002: 115 & 117)
روزگار سناخریب (۶۸۱–۷۰۴ پ.م.)		
مادی	سرزمین مَدَّیَ (سرزمین اهالی مَدَّ) KUR*mad-da-a-a*	نبشتهٔ ۴۶ (17) / اوایل ۶۹۳– اواخر ۶۹۴ پ.م. (Grayson & Novotny, 2014: 75 & 79)
مادی	سرزمین مَدَّیَ (سرزمین اهالی مَدَّ) KUR*mad-da-a-a*	نبشتهٔ ۱۴۰ (14') / یک رونوشت از نبشته‌ای که مربوط به سال ۶۹۹ پ.م بوده است، ولی این رونوشت، مرتبط به پس از آن است. (Grayson & Novotny, 2014: 180-181 & 183)
روزگار اسرحدون؛ نبشته‌های شاهانه (۶۶۹–۶۸۰ پ.م.)		
گیمری	شاه/مَرد (اهل) گیمیرّیَ LÚ.*gi-mir-ra-a-a*	منشور Nin.A (iii-43) / ۶۷۹ پ.م. (Leichty, 2011: 18)
گیمری	سپاهی (دسته) مَندَ ERIM.ḪI.A-*man-da*	منشور Nin.A (iii-44) / ۶۷۹ پ.م. (Leichty, 2011: 18)
سکایی	(اهل) شهر اَسگوزَ URU*as-gu-za-a-a*	منشور Nin.A (iii-60) / ۶۷۹ پ.م. (Leichty, 2011: 18)
مادی	سرزمین (اهالی) مَدَّ KUR*mad-da-a-a*	منشور Nin.A (iv-35, 47) / ۶۷۹ پ.م. (Leichty, 2011: 20)

نام جمعیت-سرزمین و نام فرد	نام در منبع	نام منبع و زمان آن
گیمری	(اهل) سرزمین گیمیرً ^{KUR}*gi-mir-ra-a-a*	منشور Nin.B (ii-1) / ۶۷۶ پ.م. (Leichty, 2011: 29)
گیمری	سپاهی (دسته) مَندَ ERIM-*man-da*	منشور Nin.B (ii-2) / ۶۷۶ پ.م. (Leichty, 2011: 29)
سکایی	(اهل) سرزمین اَشکوزَ ^{KUR}*áš-gu-za-a-a*	منشور Nin.B (ii-22) / ۶۷۶ پ.م. (Leichty, 2011: 30)
مادی	سرزمین (اهالی) مَدَّ ^{KUR}*mad-da-a-a*	منشور Nin.B (iii-54; iv-4) / ۶۷۶ پ.م. (Leichty, 2011: 32)
گیمری	[(اهل) سرزمین گیمیر] ا [^{KUR}*gi-mir-ra*]-*a*	منشور Nin.C (ii-15') / پس از سال ۶۷۶ پ.م. (Leichty, 2011: 37)
گیمری	سپاهی (دسته) مَندَ ERIM-*man-du*	منشور Nin.C (ii-15') / پس از سال ۶۷۶ پ.م. (Leichty, 2011: 37)
سکایی	[(اهل) سرزمین اَشکوزَ] ^{r}KUR`[*áš-gu-za-a-a*]	منشور Nin.C (ii-31') / پس از سال ۶۷۶ پ.م. (Leichty, 2011: 37)
مادی	سرزمین (اهالی) مَدَّ ^{KUR}*mad-da-a-a*	منشور Nin.C (iv-6') / پس از سال ۶۷۶ پ.م. (Leichty, 2011: 39)
گیمری	[شاه/مَرد (اه] ل)[گیمیرً] [LÚ.*gi-mir-ra-a*]-*a*	منشور Nin.D (i-2') / احتمالاً پس از نگارش منشور مشابه C (Leichty, 2011: 42)
گیمری	[سپاهی (دسته) مَندَ] [ERIM-*man-da*]	منشور Nin.D (i-3') / احتمالاً پس از نگارش منشور مشابه C (Leichty, 2011: 42)
مادی	[سرزمین (اهالی) مَدَّ] [^{KUR}*mad-da-a-a*]	منشور Nin.D (iii-3') / احتمالاً پس از نگارش منشور مشابه C (Leichty, 2011: 43)
مادی	سرزمین (اهالی) مَدَّ ^{KUR}*mad-da-a-a*	منشور S نینوا (28') (Leichty, 2011: 50)
گیمری	[(اهل) سرزمین گیمیر] [^{KUR}*gi-mir-a-a*]	قطعهٔ A یا نبشتهٔ ۳۰ (18') (Leichty, 2011: 76)
گیمری	[(اهل) سرزمین گیمیر] [^{KUR}*gi-mir-a-a*]	نبشتهٔ Aššur- Babylon E (AsBbE) (Leichty, 2011: 135)
گیمری	(اهل) سرزمین گیمیر ^{KUR}*gi-mir-a-a*	نبشتهٔ Kalḫu A (18) (Leichty, 2011: 155)

نام جمعیت–سرزمین و نام فرد	نام در منبع	نام منبع و زمان آن
مادی	سرزمین (اهالی) مَدَّ ^{KUR}*mad-da-a-a*	نبشتهٔ Kalḫu A (32) (Leichty, 2011: 155)
گیمری	[(اهل)] سرزمین گیمیر ^{KUR}*gi-mir-*[*a-a*]	نبشتهٔ Kalḫu B (17) (Leichty, 2011: 158)
مادی	سرزمین (اهالی) مَدَّ ^{KUR}*mad-da-a-a*	نبشتهٔ Kalḫu B (29) (Leichty, 2011: 159)
گیمری	[(اهل) سرزمین گیمیر] [^{KUR}*gi-mir-a-a*]	نبشتهٔ ۷۹؛ قطعه‌ای از یک استوانه (17) / ۶۷۲ پ.م. (Leichty, 2011: 161)
مادی	سرزمین (اهالی) مَدَّ ^{KUR}*mad-da-a-a*	نبشتهٔ ۷۹؛ قطعه‌ای از یک استوانه (29) / ۶۷۲ پ.م. (Leichty, 2011: 162)
گیمری	(اهل) گیمیر *gi-mir-a-a*	نبشتهٔ Tarbiṣu A (8) (Leichty, 2011: 175)
مادی	سرزمین (اهالی) مَدَّ ^{KUR}*mad-da-a-a*	نبشتهٔ Tarbiṣu A (16) (Leichty, 2011: 176)
گیمری	شاه/مَرد (اهل) گیمیرَ LÚ.*gi-mir-ra-a-a*	نبشتهٔ Mnm. B (23) (Leichty, 2011: 181)
روزگار اسرحدون؛ پرس‌وجونامه‌ها (Queries) (۶۶۹–۶۸۰ پ.م.)		
گیمری	شاه/مَرد (اهل) گیمیرَ LÚ.*gi-mir-ra-a.a*	نبشتهٔ SAA 1 (4) (Starr, 1990: 4) نمونه‌های مشابه در SAA 18, 24, 35, 37, 39, 40, 43, 44, 45, 48, 49, 50, 51, 65, 79, 97, 142, 144, 295 & 296 (Starr, 1990: 22, 30, 40, 41, 42, 43, 48, 49,51, 52, 53, 55, 56, 57, 58, 59, 75, 76, 89, 114, 152, 155 & 278)
گیمری	[سرزمین] (اه [ل]) [گ] یمیرَ [^{KUR}*g*]*i-mir-ra-a-*[*a*]	نبشتهٔ SAA 17 (2) (Starr, 1990: 19)
گیمری	نیروهای (اهل) گیمیرَ LÚ.ERIM.MEŠ*gi-mir-ra-a-a*	نبشتهٔ SAA 269 (2) (Starr, 1990: 246)
مادی	[فرمانروای شهری]ˀازˀ سرزمین (اهالی) مَدَ LÚ.*ma-da-a-aˀšaˀ*[EN-URU]	نبشتهٔ SAA 41 (3, 7, r.2') (Starr, 1990: 46)
مادی	مردان/نیروهای (اهل) مَدَ LÚ.*ma-da-a-a*	نبشتهٔ SAA 43 (5, 10) (Starr, 1990: 48) نمونه‌های مشابه در SAA 44, 45, 48,

نام جمعیت-سرزمین و نام فرد	نام در منبع	نام منبع و زمان آن
مادی	مردان/نیروهای (اهل) مَدَ LÚ.*ma-da-a-a*	49, 64, 65 (Starr, 1990: 51, 52, 53, 55, 56, 73, 75 & 76)
مادی	سرزمین (اهل) مَدَ ^{KUR}*ma-da-a-a*	نبشتهٔ SAA 51 (8, r. 6) (Starr, 1990: 58 & 59) نمونه‌های مشابه در SAA 66 & 67 (Starr, 1990:77 & 78)
مادی	نیروهای (اهل) مَد LÚ.ERIM.MEŠ*mad-a-a*	نبشتهٔ SAA 62 (8, r.11') (Starr, 1990: 68 & 69)
مادی	مردان [اهل] مَتَ LÚ.*ma-ta-*[*a-a*]	نبشتهٔ SAA 79 (8) (Starr, 1990: 89) نمونه مشابه در SAA 80 (Starr, 1990: 90)
مادی	(اهل) مَد *Mad-a-a*	نبشتهٔ SAA 138 (10) (Starr, 1990: 155)
سکایی	شاه از سرزمین [ای]/ایشکوزَ LUGAL *ša*^{KUR}[*i*]/*iš-ku-za*	نبشتهٔ SAA 20 (2, 6, r.6) (Starr, 1990: 24 & 25)
سکایی	(اهل) ای [شکو] زَ *i*[*š-ku*]*-za-a-a*	نبشتهٔ SAA 23 (9) (Starr, 1990: 28)
سکایی	[سرزمین (اهل) ایشکوزَ] [^{KUR}*iš-ku-za-a-a*]	نبشتهٔ SAA 24 (10, r.9') (Starr, 1990: 29 & 30) نمونهٔ مشابه در SAA 67 (Starr, 1990: 78)
سکایی	مردان/نیروهای (اهل) ایشکوزَ LÚ*iš-ku-za-a-a*	نبشتهٔ SAA 35 (4) (Starr, 1990: 40) نمونه‌های مشابه در SAA 36, 37, 39, 40 & 66 (Starr, 1990: 41, 42, 43 & 77)
	نیروهای (اهل) ایشکوزَ LÚ.ERIM.MEŠ*iš-ku-za-a-a*	نبشتهٔ SAA 71 (r.3') (Starr, 1990: 79)
روزگار آشوربانیپال (۶۳۱-۶۶۸ پ.م.)		
گیمری	[شاه/مَرد](اهل)[گی]ˀمیرˀزَ [LÚ.*gi*]-ˀ*mir*ˀ-*ra-a-a*	منشور E_1(vi-23) (Novotny & Jeffers, 2018: 50)
گیمری	شاه/مَرد (اهل) گیمیر LÚ.*gi-mir-a-a*	منشور B(ii-92) (Novotny & Jeffers, 2018: 62)
مادی	(اهل) مَد *Mad-aa*	منشور B(iii-92) (Novotny & Jeffers, 2018: 65)
گیمری	شاه/مَرد (اهل) گیˀمیرˀ LÚ.*gi*-ˀ*mir*ˀ-*a-a*	منشور D(ii-67') (Novotny & Jeffers, 2018: 87)

نام جمعیت–سرزمین و نام فرد	نام در منبع	نام منبع و زمان آن
مادی	[(اهل) مَد] [*Mad-aa*]	منشور D("iii-16) (Novotny & Jeffers, 2018: 89)
سکایی	(اهل) ایشکوزَ *Iš-ku-za-a-a*	حدود ۶۵۳ پ.م. Wiseman, 2023, *Encyclopedia Britannica*: Ashurbanipal
گیمری	[شاه/مَرد (اهل) گیمیر] [LÚ.*gi-mir-a-a*]	نبشتهٔ ۶ ('iv-1) / احتمالاً ۶۴۷ پ.م. (Novotny & Jeffers, 2018: 121)
مادی	(اهل) مَد [*Mad-aa*]	نبشتهٔ ۶ (v-6) / احتمالاً ۶۴۷ پ.م. (Novotny & Jeffers, 2018: 123)
مانئایی یا گیمری؟	سپاهی (دسته) مندَ ERIM-*man-da*	نبشته ۱۹۶ (Rev. 13) ۶۴۲–۶۴۴ پ.م. (Jeffers & Novotny, 2023: 251)
گیمری	شاه/مَرد (اهل) گیمیر LÚ.*gi-mir-a-a*	منشور CMD ("iii-24) (Novotny & Jeffers, 2018: 146)
مادی	˹(اهل) مَد˺ ˹*Mad-aa*˺	منشور G ("iv-22) (Novotny& Jeffers, 2018: 170)
گیمری	شاه/مَرد (اهل) گیمیر LÚ.*gi-mir-a-a*	منشور F (ii-16) (Novotny & Jeffers, 2018: 195)
گیمری	شاه/مَرد (اهل) گیمیر LÚ.*gi-mir-a-a*	منشور A یا منشور رسّام (ii-104, 108, 119) (Novotny & Jeffers, 2018: 237 & 238)
گیمری	سپاهی (دسته) مندَ ERIM-*man-da*	نبشتهٔ ۲۱ ('19) / پیرامون ۶۳۸ پ.م. (Novotny & Jeffers 2018: 291)
مادی	سرزمین (اهل) مَتَ ^{KUR}*ma-ta-a-a*	نبشتهٔ ۲۱ ('20) / پیرامون ۶۳۸ پ.م. (Novotny & Jeffers, 2018: 291)
گیمری	سپاهی (دسته) مندَ ERIM-*man-da*	نبشته ۲۲۶ (20) اواخر حکومت آشوربانیپال (Jeffers & Novotny, 2023: 337)
روزگار نبوپلسر نوبابلی (۶۰۵–۶۲۶ پ.م.)		
مادی	قلمرو (اهل) مَدَ ^{mat}*ma-da-a-a* شاه نیروی مَندَ *šarriumman-man-da* قلمرو نیروی مَندَ ^{mat}*umman-man-da* نیروی–مَندَ *umman-man-da*	لوح سقوط نینوا (۶۱۲ پ.م.) (Gadd, 1923: 33, 34, 35 & 36; Grayson, 1975: 94: Chronicle 3, 35 & 96: 65)

نام جمعیت-سرزمین و نام فرد	نام در منبع	نام منبع و زمان آن
روزگار نبونَئید (۵۳۹-۵۵۵ پ.م.)		
مادی	شاهِ نیروی ماندَ LUGAL *um-man-ma-an-da* مرد(ان) (سپاهی/دسته) مندَ LÚ.ÉRIM-man-da سپاهی (دسته) مندو ÉRIM-man-du	نبشتهٔ ۳ (ii-3', 14'; x-14')، نبشتهٔ ۲۸ (i-11) (Weiershäuser & Novotny, 2020: 62; 70 & 147)
روزگار کوروش بزرگ (۵۳۰-۵۵۹/۵۶۰ پ.م.)		
مادی	نیروی مَندَ *um-man-man-da*	استوانهٔ کوروش بزرگ / ۵۳۹ پ.م. (Rogers, 1914: 381: 13; Adali, 2009: 211)
روزگار داریوش بزرگ (٤٨٦-٥٢٢ پ.م.) در کتیبهٔ بیستون (۵۲۱/۵۲۰ پ.م.)		
مادی	۱. مادَ در پارسی *māda* ۲. مَدَ در ایلامی روزگار هخامنشی *ma-da*(در برخی از الواح به‌صورت *ma-ad-da*، *ma*-da(-be)، *ma-taš*آمده است) ۳. (اهل) مَدَ در اکدی نوبابلی *ma-da-a-a* (در الواح و کتیبه‌های دیگری به‌صورت *ma-da-a*، *mad-da-a-a* و *mád*^{ad}-da-a-a) آمده است ۴. م دی (مادی) در آرامی *mdy* ۵. در زبان لیکیایی: *mede* ۶. در هیروگلیف مصری: Mʿ-d-y	Tavernier (2007: 27, 61, 62, 72, 73, 75)
سکایی	۱. سَکَ در پارسی *saka* ۲. شَکَ در ایلامی روزگار هخامنشی *šá-ak-ka*$_4$ (در یک لوح به‌صورت *šá-ka*$_4$*-iš* آمده است ۳. با گیمری یکسان دانسته شده است *gi-mi-ri* (در یک جا، به‌صورت صحیح و مستقل از گیمیری *sak-ka-a-a* آمده است) ۴. در هیروگلیف مصری: Š3-g و Š-sk-k	
گیمری	در نسخهٔ بابلی نو، با سکایی یکسان دانسته شده است. مشابه آن در دوره خشایارشا نیز رخ داد.	(ملبرن-لابا، ۱۳۸۸: ۱۴)

۱۰. نتیجه‌گیری

درنهایت و پیرو مستندات برجای‌مانده از سرآغاز پیدایی مادی‌ها، گیمریان و سکاها در مستندات مکتوب منطقه، مستقل از هم یاد شده‌اند. در این میان، مادی‌ها پیش و بیش از هر جمعیتی از مردمان هزارهٔ یکم پیش از میلاد در منطقه، با نام مَندَ، مأندَ و مَندو مورد اشاره قرار گرفته‌اند. اینکه چرا دو شاه گیمری، از سوی آشوریان، مَندَ و مَندو خطاب شده‌اند، به‌علت قوی‌تر مانند نشان‌دادن هویت و فرهنگ آن جمعیت در سطح مادی‌ها و به‌منظور تحقیر (از دید آشوریان) بوده است. همچنین نبود تفاوت قابل‌ملاحظه میان مؤلفه‌های ظاهری و تباری این دو جمعیت می‌توانسته دلیل دیگر باشد، اما نکتهٔ مهم این است که در هزارهٔ یکم پیش از میلاد، این سرزمین و هویت مادی‌ها بوده است که برای نخستین بار با واژهٔ مَندَ توصیف شده و این مسئله تا روزگار نوبابلیان و نیز استوانه کوروش بزرگ ادامه داشته است. با توجه به اینکه در کتیبهٔ «سقوط نینوا»، کشور ماد ^{mat}*ma-da-a-a* درست برابر با ^{mat}*umman-man-da* آورده شده است، به‌روشنی می‌توان دریافت که با انتساب واژهٔ سرزمین‌ساز *māt* به ترکیب دوم، در ادبیات اکدی زمانهٔ مورد بحث، کلیت *umman-man-da* برابر با *ma-da-a-a* قرار می‌گرفته است و از این‌رو، مَندَ یک صفت عام یا زننده چون بربر (موارد آمده در Leichty, 2011 و Weiershäuser & Novotny, 2020) نیست، بلکه به‌طور مستند، بیانگر هویت تباری مردمان مادی در زبان و ادبیات اکدی بوده است.

منابع

پاتس، دانیل توماس (۱۴۰۰). نگاهی نو به تاریخ ماد. ترجمه منبر وزیری. سنندج: دانشگاه کردستان.

تورات (۱۸۹۵ م.). ترجمهٔ رابرت بروس و کاراپت اوهانس. تهران: نشر مؤلف.

جلیلیان، شهرام (۱۴۰۰). بنیاد شهریاری در تاریخ ماد. *پژوهشنامهٔ تاریخ اجتماعی و اقتصادی، ۱۰(۱)*، ۷۷-۱۰۰.

جلیلیان، شهرام و حیدرزاده، محمد (۱۳۹۶). *تاریخ ماد به گزارش دانشنامهٔ ایرانیکا*. اهواز: دانشگاه چمران اهواز.

دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ. (ترجمه ۱۳۴۵). *تاریخ ماد*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

سوزینی، فرانسواز؛ کلاریس هرن اشمیت و فلورنس ملبرن-لابا (۱۳۸۷). *سنگ‌نبشتهٔ داریوش بزرگ در بیستون (عیلامی-هخامنشی)*. ترجمهٔ داریوش اکبرشارپزاده. تهران: پازینه.

شارپ، رلف نارمن (۱۳۸۴). *فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی*. چاپ دوم. تهران: پازینه.

علی‌یاری بابلقانی، سلمان (۱۳۹۴). *تحریر ایلامی کتیبه داریوش بزرگ در بیستون*. تهران: مرکز.

علی‌یف، إقرار (۱۳۸۸). *پادشاهی ماد*. ترجمهٔ کامبیز میربهاء. تهران: نشر ققنوس.

فیروزی، سورنا، مهرآفرین، رضا و موسوی حاجی، سید رسول (۱۴۰۰). کَرزینَ، اَکری‌یَش، زِرک/قولی‌یَش، سورگینی‌یَش، هاندَکی‌یَش، مونّی و اومَّن-مَندَ؛ چالش متون میان‌رودانی و ایرانی‌تباران در فلات ایران. *جستارهای باستان‌شناسی ایران پیش از اسلام*، ۶(۲)، ۹۱-۱۰۸.

ملازاده، کاظم (۱۳۹۳). *باستان‌شناسی ماد*. تهران: سمت.

ملازاده، کاظم و طاهری دهکردی، معصومه (۱۳۹۰). تاریخچه، جایابی و ساختار هگمتانهٔ مادی. *مطالعات شهر ایرانی-اسلامی*، ۶، ۵-۱۶.

ملازاده، کاظم و طاهری دهکردی، معصومه (۱۳۹۲). مطالعهٔ جغرافیای تاریخی ماد پیش از تشکیل پادشاهی و گسترش آن (۸۳۵-۶۷۲ ق.م.). *تاریخ اسلام و ایران*، ۲۰، ۱۴۳-۱۶۵.

ملازاده، کاظم و طاهری دهکردی، معصومه (۱۳۹۴). مطالعهٔ جغرافیای تاریخی ماد پس از تشکیل پادشاهی و گسترش آن (۶۱۲-۵۵۰ ق.م.). *تاریخ اسلام و ایران*، ۲۸، ۲۷۳-۳۰۰.

ملبرن-لابا، فلورانس (۱۳۸۸). *سنگ‌نبشتهٔ داریوش بزرگ در بیستون* (رونوشت اکدی-بابلی). ترجمهٔ داریوش اکبرزاده. تهران: پازینه.

Adali, S. F. (2009). *Ummān-manda and its Significance in the First Millennium B.C*, Doctor of Philosophy, Faculty of Arts, Department of Classics and Ancient History, University of Sydney.

Adali, S. F. (2010). "Tugdamme and the Cimmerians: A Test of Piety in Assyrian Royal Inscriptions". In: *Time and History in the Ancient Near East Proceedings of the 56th Rencontre Assyriologique Internationale at Barcelona*, 26–30 July, edited by L. Feliu, J. Llop, A. Millet Albà& J. Sanmartín, 2013, pp. 587-594, Winona Lake, Eisenbrauns.

Adali, S. F. (2011). *The Scourge of God: The Umman-Manda and Its Significance in the First Millennium BC State Archives of Assyria Studies 20*. Helsinki: The Neo- Assyrian Text Corpus Project.

Bailey, H. W. (1958). "Languages of the Saka", In: *Linguistik (HdO 1/4/1)*, Leiden, 131-154.

Boucharlat, R. (1998). "À la recherche d'Ecbatane sur Tepe Hegmataneh", *Iranica Antiqua*, 33, 173–186.

Boucharlat, R. (2011). "The Pottery from the Mannean site of Qalaichi", IA, 43, 2008, pp. 107-125. *Abstracta Iranica. Revue bibliographique pour le domaine irano-aryen* (Vol. 31).

Degen, J., & Rollinger, R. (2020). How Greek the Medes were? Herodotus' medikos logos, Athens and the transformation of empire from symmachia

to arche". In: S. Badalkhan, G. P. Basello, and M. De Chiara (eds.), *Iranian Studies in Honour of Adriano V. Rossi*. pp. 273–289. Naples: Unior Press.

Diakonoff I. M. (1985). “Media”, In: I. Gershevitch (ed.), *The Cambridge History of Iran 2: The Median and Achaemenian Periods*, pp. 36-148. Cambridge: Cambridge University Press.

Diodorus Siculus, *Library of History, Volume I: Books 1-2.34*, translated by C.H. Oldfather, *Loeb Classical Library* 279, Cambridge, MA, 1933, available at (2022): https://penelope.uchicago.edu/Thayer/e/roman/texts/diodorus_siculus/2a*.html

Eusebius, *Chronicle*, English translation version, attalus organization, available at (2022): http://www.attalus.org/translate/eusebius4.html#7

Fales, F.M., & Lanfranchi. G. B. (1981). "The Role of the Cimmerians in a Letter to Esarhaddon, *East and West* 31, 9-33.

Frahm, E. (2023). *Assyria: The Rise and Fall of the World’s First Empire*, New York: Bloomsbury.

Frame, G. (2021). *Royal Inscriptions of Sargon* II, *King of Assyria (721-705)* (*Royal Inscriptions of the Neo-Assyrian Period* 2), University Park: Eisennbrauns.

Fuchs, A. (2011). “Das Osttigrisgebiet von Agum II. bis zu Darius I. (ca. 1500 bis 500 v. Chr.)”. In: P.A. Miglus, S. Mühl (eds.), *Between the Cultures: The Central Tigris Region from the 3rd to the 1st Millennium BC Heidelberger Studien zum Alten Orient 14*. pp. 29–320. Heidelberg: Heidelberger Orientverlag.

Fuchs, A. (2023). “The Medes and the Kingdom of Mannea”, In: K. Radner, N. Moeller, D. T. Potts (eds.), *The Oxford History of the Ancient Near East 4: The Age of Assyria*, pp. 674-768. New York, Oxford University Press.

Gadd, C.J. (1923). *The Fall of Nineveh, The newly discovered Babylonian chronicle, No. 21,901, in the British museum*, London: Oxford University Press.

Genito, B. (1986). “The Medes A Reassessment of the Archaeological Evidence”, *East and West, 36*(1/3), 11-81.

Gershevitch, I. (1969). “Amber at Persepolis”. In: *Studia Classica et Orientalia Antonino Pagliaro Oblata*. Vol. 2, Roma, 167-251.

Glaesser, G. (1976). “Review of I.A. Grantovsku”, Moskva, Origin article in: 1972, *East and West* 26, 266-270.

Gopnik, H. (2003). “The Ceramics from Godin II in the Late 7th to Early 5th Centuries BC”. In: *Continuity of Empire: Assyria, Media, Persia (?)*, G. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (eds.), pp. 249-267. Padova: Sargon Editrice e Libreria.

Gopnik, H. (2011). “The Median citadel of Godin Period II”. In: H. Gopnik, & M. S. Rothman (eds.), *On the High Road: The History of Godin Terpe, Iran*. pp. 285–364. Costa Mesa: Mazda Publishers.

Gopnik, H. (2017). “The Median Confederacy”. In: *King of the Seven Climes*, A *History of the Ancient Iranian World (3000 BCE - 651 CE)*, Ancient Iran Series, Vol. IV, pp. 39-62. UCI, Jordan Center for Persian Studies, Brill.

Grayson, A. K. (1975). *Assyrian and Babylonian Chronicles* (*Text from Cuneiform Sources 5*), New York: J.J. Augustin.

Grayson, K. A., & Novotny, J. (1996). *The Royal Inscriptions of Sennacherib, King of Assyria (704-681 BC), Part 1* (*Royal Inscriptions of the Neo-Assyrian Period* 3/1), Winona Lake: University of Toronto Press.

Gufler, B. (2016). “Deiokes, Ekbatana und das Land der Meder”. *Kaskal, 13*, 185–207.

Henkelman, W. F. M. (2003). "Persians, Medes and Elamites: acculturation in the Neo- Elamite period". In: G. B. Lanfranchi, M. Roaf, & R. Rollinger (eds.), *Continuity of Empire (?): Assyria, Media, Persia History of the Ancient Near East/Monographs 5*. pp. 181–231. Padova: Sargon Editrice e Libreria.

Hennerbichler, F. (2014). “The Origin of Kurds”, *Advances in Anthropology*, *2*(2), 64-79.

Heubeck, A. (1963). “Kimmepioi”, *Hermes*, *91*, 490-92.

Homer. (1999). *Odyssey*. Translated to English by Samuel Butler, The Project Gutenberg eBook of The Odyssey, by Homer, Available at (2022): https://gutenberg.org/files/1727/1727-h/1727-h.htm#chap11.

Ivantchik, A. (1993). *Les Cimmériens au Proche-Orient*, Göttingen.

Ivantchik, A. (1996). *The Cimmerians: Ancient eastern civilizations and steppe nomads in the 8th-7th centuries BCE*, Moscow.

Ivantchik, A. (2005). “Le dêmos et la polis des Cimmériensdansl’Odyssée (XI, 14): le contenu de l’imageépique”. In: Kacharava, D., Faudot, M., & Geny, É. (eds.), *Pont-Euxin et Polis: Polis Hellenis et Polis Barbaron*, pp. 83-98. *(Besançon).*

Ivantchik, A. (2012). “Cimmerians”. *Encyclopedia of the Bible and its Reception, 5,* 323-24.

Jeffers, J. & Novotny, J. (2023). *The Royal Inscriptions of Ashurbanipal (668-631 BC), Aššur-etel-ilāni (630-627 BC), and Sîn-šarra-iškun (626-612 BC), Kings of Assyria, Part 2* (*Royal Inscriptions of the Neo-Assyrian Period* 5/2), University Park: Eisenbrauns.

Jursa, M. (2003). “Observations on the problem of the Median “Empire” on the basis of Babylonian sources”. In: G. B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (eds.), *Continuity of Empire (?): Assyria, Media, Persia History*

of the Ancient Near East/ Monographs 5. pp. 169–179. Padova: Sargon Editrice e Libreria.

Kent, R. G. (1950). *Old Persian, Grammar, Texts, lexicon*, New Haven, Connecticut: American Oriental Society.

Kienast, B. (1999). "The so-called 'Median Empire". *Bulletin of the Canadian Society for Mesopotamian Studies*, *34*, 59–67.

Lanfranchi, G. B. (1990). *I Cimmeri: Emergenzadelle elites militariiranichenel VicinoOriente (VIII-VII sec a.c.)*, HANE/S 2. Padova: Sargon Editrice e Libreria.

Lanfranchi, G. B. (2002). "The Cimmerians at the Entrance of the Netherworld. Filtration of Assyrian Cultural and Ideological Elements into Archaic Greece". *Atti e Memoriedell'Accademia Galilei-ana di Scienze*, Lettereed Arti Parte III: *Memoriedella Classe di ScienzeMorali*, Lettere ed Arti, 94, 75–112.

Lanfranchi, G. B. (2021). "Training for Empire: the Assyrian Pressure on Western Iran (IXth–VIIth cent. BC)". In: T. Daryaee and R. Rollinger (eds.), *Iran from the beginnings to the Achaemenid-Persian Empire (Proceedings of the First and Second Payravi Conference on Ancient Iranian History).* Classica et Orientalia, Wiesbaden: Harrasowitz, in press.

Lanfranchi, G. B., (2003). "The Assyrian Expansion in the Zagros and the Local Ruling Elites". In: G.B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (eds.), *Continuity of Empire(?) Assyria, Media, Persia* (*History of the Ancient Near East / Monographs* 5), pp. 79-118. Padova Padova: Sargon Editrice e Libreria.

Leichty, E. (2011). *The Royal Inscription of Esarhaddon, King of Assyria (680-669 BC)* (*Royal Inscriptions of the Neo-Assyrian Period* 4), Winona Lake: Eisenbrauns.

Liverani, M. (1995). "The Medes at Esarhaddon's court", *Journal of cuneiform studies*, 47(1), 57-62.

Liverani, M. (2003). "The rise and fall of media". In: G.B. Lanfranchi, M. Roaf, and R. Rollinger (eds.), *Continuity of Empire (?): Assyria, Media, Persia History of the Ancient Near East/Monographs 5.* pp. 1–12. Padova: Sargon Editrice e Libreria.

Luckenbill, D. D. (1927). *Ancient Records of Assyria and Babylonia*. Vol. 2, Chicago: University of Chicago press.

Matthew, W. (2017). *Ctesias' Persica in Its Near Eastern Context.* Wisconsin: The University of Wisconsin Press.

Meier, M., Patzek, B., Walter, U., & Wiesehöfer, J. (2004). *Deiokes, König der Meder. Eine Herodot-Episode in ihren Kontexten*, Munich: Franz Steiner Verlag.

Novotny, J. (2023). “Ashurbanipal, son of Esarhaddon, king of Assyria, 668–c. 631 BCE.” In: *Oxford Classical Dictionary*. Oxford University Press, 2015—. Article published July 19,.

Novotny, J., & Jeffers, J. (2018). *The Royal Inscriptions of Ashurbanipal (668–631 BC), Aššur-etel-ilāni (630–627 BC), and Sîn-šarra-iškun (626–612 BC), Kings of Assyria, Part 1* (*Royal Inscriptions of the Neo-Assyrian Period* 5/1), University Park: Eisenbrauns.

Panaino, A. (2003). “Herodotus I, 96-101: Deioces’ conquest of power and the foundation of sacred royalty”. In: G.B. Lanfranchi, M. Roaf, & R. Rollinger (eds.), *Continuity of Empire (?): Assyria, Media, Persia History of the Ancient Near East/ Monographs 5*. pp. 327–338. Padova: Sargon Editrice e Libreria.

Parpola S. (1970). *Neo-Assyrian Toponyms* (*Alter Orient und Altes Testament* 6), Kevelaer: Neukirchen-Vluyn. 1970.

Pinches, T.G. (1913). “Sargon’s Eighth Campaign”, *The Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland*, 581-612.

Postgate J. N. (1989). “Mannäer”, *Reallexikon Der Assyriologie Und Vorderasiatischen Archaologie* 7 5./6., 340-342..

Pritchard, J. B. (1969). *Ancient Near Eastern Texts relating to Old Testament*, 3rd edition with supplement, Princeton, New Jersey: Princeton University Press.

Radner K. (2003). “An Assyrian View on the Medes”. In: G.B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (eds.), *Continuity of Empire(?) Assyria, Media, Persia* (*History of the Ancient Near East / Monographs* 5), pp. 37–64. Padova: Sargon Editrice e Libreria..

Roaf, M. (2003)."The Median dark age". In: G.B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (eds.), *Continuity of Empire(?) Assyria, Media, Persia* (*History of the Ancient Near East / Monographs* 5). pp. 13–22. Padova: Sargon Editrice e Libreria.

Rogers, R. W. (1912). *Cuneiform Parallels to the Old Testament*. Ph.D. Dissertation, London: Oxford University Press.

Rollinger, R. (2003a). “The Western expansion of the Median “Empire”: a re-examination”. In: G.B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (eds.), *Continuity of Empire (?): Assyria, Media, Persia History of the Ancient Near East/ Monographs 5*.pp. 289–320. Padova: Sargon Editrice e Libreria.

Rollinger, R. (2003b). “Kerkenes Dagˇ and the Median “Empire”. In: G.B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (eds.), *Continuity of Empire (?): Assyria, Media, Persia History of the Ancient Near East/ Monographs 5*. pp. 321–326. Padova: Sargon Editrice e Libreria.

Rollinger, R. (2005). “Das Phantom des Medischen ‘Großreiches’ und die Behistun- Inschrift”. In: E. Dabrowa (ed.), *Ancient Iran and its Neighbours: Studies in Honour of Prof. Józef Wolski on Occasion of his 95th Birthday Electrum 10.* pp. 11–29. Kraków: Jagiellonian University Press.

Rollinger, R. (2009). "The Median “Empire”, the end of Urartu and Cyrus’ the Great campaign in 547 BC (Nabonidus chronicle II 16)". *Ancient West & East* 7, 49–63.

Rollinger, R. (2010). "Das medische Königtum und die medische Suprematie im sechsten Jahrhundert v. Chr". In: G.B. Lanfranchi & R. Rollinger (eds.), *Concepts of Kingship in Antiquity: Proceedings of the European Science Foundation Preparatory Workshop Held in Padova, November 28th – December 1st, 2007* (*History of the Ancient Near East/Monographs* 10). pp. 63–85. Padova: Sargon Editrice e Libreria.

Rollinger, R. (2011). "Ktesias’ Medischer Logos". In: J. Wiesehöfer, R. Rollinger & G.B. Lanfranchi (eds.), *Die Welt des Ktesias – Ctesias’ World,* Classica et Orientalia 1. pp. 313–350. Wiesbaden: Harrassowitz.

Rollinger, R. (2020). "The Medes of the 7th and 6th c. BCE: a short-term empire or rather a short termed confederacy?". In: R. Rollinger, J. Degen & M. Gehler, (eds.), *Short-termed empires in world history Universal- und kulturhistorische Studien/ Studies in Universal and Cultural History*. pp. 187–211. New York: Springer.

Rollinger, R. (2021). "The Median Dilemma". In: B. Jacobs & R. Rollinger (eds.), *A Companion to the Achaemenid Persian Empire*, 2 volumes (Blackwell Companions to the Ancient World), p. 337-350. Malden: John Wiley & Sons.

Sancisi-Weerdenburg, H. (1988). “Was there ever a Median Empire?”. In: A. Kuhrt, H. Sancisi-Weerdenburg (eds.), *Method and Theory: Proceedings of the London 1985 Achaemenid History Workshop Achaemenid History 3*. pp. 197–212. Leiden: Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten.

Sancisi-Weerdenburg, H. (1995). “Medes and Persians in early states?”. In: M.A. van Bakel & J.G. Oosten (eds.), *The Dynamics of the Early State Paradigm*. pp. 87–104. Utrecht: ISOR.

Schmitt, R. (2003)."Die Sprache der Meder – eine große Unbekannte". In: G.B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (eds.), *Continuity of Empire (?): Assyria, Media, Persia History of the Ancient Near East/Monographs 5*. pp. 23–36. Padova: Sargon Editrice e Libreria.

Spalinger, A.J. (1978)."The Date of the Death of Gyges and Its Historical Implications," *Journal of the American Oriental Society,* 98, 400-409.

Starr, I. (1990). *Queries to the Sungod, Divination and politics in Sargonid Assyria*, State Archives of Assyria, Vol. IV, Helsinki: Helsinki University Press.

Stol, M. (2014). “Ummā-manda”, *Reallexikon Der Assyriologie Und Vorderasiatischen Archaologie* 14 3./4., pp. 330-31.

Stronach, D. (2003). “Independent Media: Archaeological notes from the home1and”. In: G.B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (eds.), *Continuity of Empire(?) Assyria, Media, Persia*, pp. 233-248. Padova: Sargon Editrice e Libreria.

Szemerényi, O. (1951). "Iranica", *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft*, 101, 197-219.

Tadmor, H. (1989). *The Sin of Sargon and Sennacherib’s Last Will*, State Archives of Assyria Bulletin III/1, Helsinki: Helsinki University Press..

Tadmor, H.; Yamada, S. (2011). *The Royal Inscriptions of Tiglath-pileser III (744-727 BC) and Shalmaneser V (726-722 BC), Kings of Assyria* (*Royal Inscriptions of the Neo-Assyrian Period* 1), Winona Lake: Eisenbrauns.

Tavernier, J. (2007). *Iranica in the Achaemenid Period (ca. 550-330 B.C.), lexicon of Old Iranian proper,names and loanwords, attested in non-Iranian texts*, Peeters Publishers & Department of Oriental Studies, Leuven.

Terenozhkin, A. I. (1976). *Kimmeriĭtsy*, Kiev.

Tokhtas’ev, S. R. (1984)."Kimmeriĭskyayatoponimiya I". In: *Ètnogeneznarodov Balkan i Severnogo Prichernomor’ya*, Moscow, 142-48.

Tokhtas’ev, S. R. (1991). "Cimmerians,", In: *Encyclopædia Iranica*,Vol.6, pp. 563-567,. available at http://www.iranicaonline.org/articles/cimmerians-nomads (accessed on 30 December 2012).

Tokhtas’ev, S. R. (1996). “Die Kimmerier in der antiken Überlieferung”, *Hyperboreus 2*, 1-46.

Van Windekens, A. J. (1949)."Les noms des Saces et des Scythes", *Beiträge zur Namenforschung* (1), 98-102.

Waters, M. (2005)."Media and its discontents”, *Journal of the American Oriental Society* 125 (4): 517–533.

Weiershäuser, F., & Novotny, J. (2020). *The Royal Inscriptions of Amēl-Marduk (561–560 BC), Neriglissar (559–556 BC), and Nabonidus (555–539 BC), Kings of Babylon (Royal inscriptions of the neo-Babylonian Empire 2)*, The Pennsylvania State University: Eisenbrauns.

Wiesehöfer, J. (2003). "The Medes and the idea of the succession of empires in antiquity". In: G.B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (eds.), *Continuity of Empire (?): Assyria, Media, Persia History of the Ancient Near East/Monographs 5*. pp. 391–396. Padova: Sargon Editrice e Libreria.

Wiseman, D. J. (2023). "Ashurbanipal". *Encyclopedia Britannica*, 24 Apr., available at: https://www.britannica.com/biography/Ashurbanipal. (Accessed 27 August 2023).

Xydopoulos, I. (2015). "The Cimmerisans, their origins, movements and their difficulties". In: Gocha R. Tsetskhladze, A. Avram & J. Hargrave (eds.). *The Danubian Lands between Black, Aegean and Adriatic seas (7th Century B.C- 10 Century A.D)*, pp. 119-126. Oxford: Archaeopress Publishing Ltd.

Young, T. C. (1988). “The early history of the Medes and the Persians and the Achaemenid empire to the death of Cambyses”. In: J. Boardman, N. G. L. Hammond, D. M. Lewis and M. Ostwald (eds.). *The Cambridge Ancient Histrory*, pp. 139-164. Cambridge: Cambridge University Press.

Zadok, R. (2002). *The Ethno-linguistic Character of Northwestern Iran and Kurdistan in the Neo-Assyrian Period*. Tel Aviv: Archaeological Center Publications.

Zawadzki, S. (2011–2012)."Umman-manda Revisited", *State Archives of Assyria Bulletin*, Vol. 19, 267- 278.

Table of Contents

Title	Page
The Persian Gulf and the Republishing of Iranian Culture and Traditions Until the End of the Safavid Period in the East	1-22
Investigating the Causes of the Failure of the English Company of Muscovy in Safavid Iran	23-43
Hormuz and the integrity of the Pars Sea Area	45-70
Khamseh Bread Crisis (Zanjan) at the End of the Qajar Period; Interventions and Policies of Influential Elders and Groups	71-92
The Effect of Natural Crises on the Condition of Villagers in Isfahan Province during the Pahlavi Period 1925-1978	93-126
The Historical Identity of the Medes or Cimmerians; Manda in the First Millennium BCE	127-153

Faculty of language & Literature

Historical Sciences Studies

33

Bulletin of Department of History

ISSN
2251-9254
2676-3370

Vol. 15, No. 1, Winter 2023

The Persian Gulf and the Republishing of Iranian Culture and Traditions Until the End of the... 1
Hamid Asadpour, Farajollah Ahmadi, Hossein Eskandari

Investigating the Causes of the Failure of the English Company of Muscovy in Safavid Iran 23
Khalil Salehi, Hamid Hajianpour

Hormuz and the integrity of the Pars Sea Area 45
Ahmad Bazmandegan Khamiri

Khamseh Bread Crisis (Zanjan) at the End of the Qajar Period; Interventions and Policies of... 71
Ahmad Bazmandegan Khamiri

The effect of natural crises on the condition of villagers in Isfahan province during the Pahlavi... 93
Hasan Rostami, Masood BayatShahrzad Mohammadi Aeen, Ali Akbar Jafari, Ali Akbar Kajbaf

The Historical Identity of the Medes or Cimmerians; Manda in the First Millennium BC 127
Sorena Firouzi, Muhammad Amin Saadat Mehr